

بسم الله الرحمن الرحيم

چهارمین همایش بین المللی

فلسفه دین معاصر

با موضوع

دین، فلسفه و زندگی

۶ و ۷ بهمن ۱۳۹۴

برگزارکنندگان:

انجمن علمی فلسفه دین ایران

دانشکده الهیات و فلسفه واحد علوم و تحقیقات تهران،

دانشگاه آزاد اسلامی



انجمن علمی فلسفه دین ایران
Iranian Association for
Philosophy of Religion



مقدمه

انجمن علمی فلسفه دین ایران، به منظور گسترش مباحثات و تحقیقات در حوزه فلسفه دین میان اساتید و پژوهشگران ایران و کشورهای مختلف هر ساله اقدام به برگزاری همایش بین المللی در این زمینه نموده است.

اولین همایش در سوم و چهارم دیماه ۱۳۹۱ (۲۳ و ۲۴ دسامبر ۲۰۱۲) با محوریت استدلال‌های وجود خدا در غرب و شرق، تجربه دینی، تکررگرایی دینی، الهیات و شر، عقلانیت باورهای دینی، گفتگوی شرق و غرب بر محور دین، مطالعات میان فرهنگی و فلسفه دین معاصر، دین و تکنولوژی و جایگاه هنر دینی در فلسفه دین معاصر؛ و دومین همایش در ۲۳ و ۲۴ دیماه ۱۳۹۲ (۱۳ و ۱۴ ژانویه ۲۰۱۴) با محوریت الهیات تطبیقی، علم و دین / علم دینی، تنوع ادیان و فلسفه دین و حکمت اسلامی؛ و نیز سومین همایش بمنظور فراهم ساختن زمینه گفتگو و پژوهش‌های بنیادین در فلسفه دین و پیشبرد تفکرات فلسفی در حوزه دین و تقویت پژوهش‌های علمی در این زمینه از سوی انجمن علمی فلسفه دین ایران در روزهای چهارشنبه و پنج شنبه ۷ و ۸ ژانویه ۲۰۱۵ برابر با ۱۷ و ۱۸ دی ۱۳۹۳ در ایران برگزار گردید که اندیشمندانی داخلی و همچنین از کشورهای مختلف در آن شرکت نمودند و نشاط علمی ارزشمندی را در این زمینه ایجاد کردند.

انجمن علمی فلسفه دین ایران و دانشکده الهیات و فلسفه دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، در سال جاری با همکاری و مشارکت تمامی اندیشمندان، محققان و دانشجویان داخلی و خارجی چهارمین همایش بین المللی فلسفه دین معاصر را در ۶ و ۷ بهمن ماه ۱۳۹۳ در تهران برگزار می کنند.

برگزارکنندگان همایش

انجمن علمی فلسفه دین ایران

دانشکده الهیات و فلسفه واحد علوم و تحقیقات تهران، دانشگاه آزاد اسلامی

مکان: دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران

رئیس همایش: دکتر محسن جوادی

دبیر کمیته بین الملل: دکتر رضا اکبری

دبیر کمیته اجرایی: دکتر قدرت الله قربانی

مدیر اجرایی: جواد طاهری

صفحه آرای و تنظیم چکیده ها: دکتر قدرت الله قربانی

محورهای همایش:

۱. دین و معنای زندگی
۲. مسأله فناپذیری نفس و زندگی پس از مرگ
۳. دین و سبک زندگی
۴. مسأله شر
۵. عقل و ایمان (علم و دین)
۶. کشف و تجربه دینی و عرفانی
۷. زبان دین و هرمنوتیک
۸. صلح و معنای زندگی

اعضای شورای علمی همایش به ترتیب الفبا

- دکتر رضا اکبری، دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ایران
- دکتر حمیدرضا آیت اللهی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران
- دکتر چارلز تالیافرو، سنت اولاف کالج، امریکا
- دکتر گرت تامسون، کالج ووستر، امریکا
- دکتر محسن جوادی، دانشگاه قم، ایران
- دکتر سید محمد آیتی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، ایران
- دکتر سید عباس ذهبی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، ایران
- دکتر محمد سعیدی مهر، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
- دکتر هادی صمدی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، ایران
- دکتر امیرعباس علیزمانی، دانشگاه تهران، ایران
- دکتر گون گریفیث دیکسون، هیثروپ کالج لندن
- دکتر محمود گلزاری، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران
- دکتر تادئوس متز استاد دانشگاه ژوهانسبورگ

اعضای شورای سیاستگذاری همایش به ترتیب الفبا

- دکتر حمیدرضا آیت اللهی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران
- دکتر سید محمد رضا آیتی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، ایران
- دکتر مهدی اخوان، دانشگاه علامه طباطبائی
- دکتر رضا اکبری، دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ایران
- دکتر محسن جوادی، دانشگاه قم، ایران
- دکتر محمد سعیدی مهر، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
- دکتر امیرعباس علیزمانی، دانشگاه تهران، ایران
- دکتر قدرت الله قربانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران
- دکتر عبدالرضا مظاهری، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی

فهرست چکیده ها

- ۱۳/ اوصاف اخلاقی خداوند از دیدگاه ملاصدرا / حبیب اله ابراهیمی
- ۱۴/ این‌همانی شخصی در رویکردهای مختلف به معاد جسمانی/ حسن احمدی‌زاده
- ۱۵/ گونه‌شناسی و مقوله‌بندی آراء ناظر به نسب عقل و ایمان/ مطلوبیت، امکان و ضرورت تعقل در باب ایمان دینی(الگوی آموزشی)/ مهدی اخوان
- ۱۷/ کارکردهای اخلاقی دین از دیدگاه ویلیام جیمز/ پریسا آریان‌فر
- ۱۹/ معنای خاص عقل در الهیات ابن سینا و ادواردز و رابطه آن با ایمان
سهام اسدی نیا
- ۲۰/ تجربه‌های نزدیک به مرگ؛ بررسی چپستی و نحوه دلالت آن در اثبات حیات پس از مرگ/ مجتبی اعتمادی‌نیا
- ۲۱/ فضیلت دلسوزی معرفتی و کارکردهای آن در عرصه معرفت/ رضا اکبری
- ۲۲/ فلسفه اخلاقی و مساله بی‌معنایی و پوچی زندگی/ مسعود امید
- ۲۴/ عقل در مکتب تفکیک با تأکید بر دیدگاه محمد رضا حکیمی/ جواد انصاری فرد
- ۲۷/ تبیین مجدد آموزه های دینی به منظور رفع تعارض بین کشفیات جدید علمی و تعالیم سنتی دین با تاکید بر آموزه اختصاص خلقت به خدا/ محمد آهوپای
- ۲۸/ ارزیابی تعارض سبکهای زندگی دینی/ حمیدرضا آیت‌اللهی
- ۲۹/ واقع گرایی نقابدار چپستی، ارتباط و نقش آن در مدل علم دینی دکتر مهدی گلشنی/
آرام باتوبه

۳۰/ شبهات جی. ال. مکی درباره وجود شر در عالم و پاسخ به این شبهات در فلسفه

صدرایی / علی رضا بهرامی

۳۱/ بررسی تصور جان هیک از خداوند/ محمدرضا بیات؛ زینب امیری

۳۲/ بررسی و نقد نسبت شیطان با نظام تکوینی عالم در اندیشه شهید مطهری

مهدی بهنیا فر

۳۴/ دین عقلانی و چالش های پیش روی آن در ایران امروز/ حسین پرده‌چی

۳۶/ تبیین سرشت ثابت بشری بعنوان بنیاد اخلاق فضیلت و سعادت عینی/ نغمه پروان

۳۷/ دفاع از برهانهای کلاسیک اثبات وجود خدا بر اساس دیدگاه معرفت شناسی دین

جورج ماوردس/ نعیمه پورمحمدی

۳۹/ نقد نگاه فلسفه تحلیلی به معنای زندگی از منظر فلسفه اسلامی

حسین ثقفی هیر؛ نگار گنجه اصل

۴۰/ چرایی لزوم دعا با توجه به خیریت مطلق خداوند از دیدگاه مرتضی مطهری و النور

استامپ/ أمهانی جراحی

۴۱/ بررسی حقانیت ادیان بر اساس حساب احتمالات/ سعید انواری

۴۲/ عقل و حدود و حجابهای آن برمبنای کتاب مفاتیح الغیب و شرح اصول کافی

ملاصدرا / طیبه جورابچی

۴۳/ استدلال به سود خداآوری در موقعیت تکافوء ادله با تکیه بر قضیه بیز

سیدحسام‌الدین جلالی طهرانی

۴۴/ نسبت اختلافات دینی و اختلافات اخلاقی/ سیمین جهانی

۴۵/ بررسی نحوه فاعلیت خداوند در جهان از نظر ویلیام آلتون/ قدسیه حبیبی

۴۶/ برون‌گرایی معرفت‌شناختی و اختلاف نظر دینی: بررسی دیدگاه ویلیام آلتون

غزاله حجتی

۴۷/ مرگ از نظر ملاصدرا و بررسی سازگاری آن با قرآن (با تأکید بر تفسیر المیزان)

سید رضا (زُهر) حسینی لواسانی

۴۸/ دین و سبک زندگی/ منصوره حسینی

- ۵۰/ مقایسه دیدگاه علامه طباطبائی و پلاتنینگا در مسأله شرّ
محمد رضا حضوربخش
- ۵۲/ بررسی مفهوم اگزیستانسیالیستی - روانشناختی «عشق ناخودگرایانه و دیگرگزینانه»
در «شب‌های روشن» نوشته فیودور داستایفسکی / حمید حکمت
- ۵۴/ باور دینی و شجاعت فکری / امیرحسین خداپرست
- ۵۶/ تحلیل و ارزیابی کارکردهای دو نظام فکری: الهیات طبیعی و الهیات وحیانی
غلامحسین خدری
- ۵۷/ دفاع جرج ماوردس از تجربه دینی در کتاب «باور به خدا» / مهدی خسروی سرشکی
- ۵۹/ چگونگی زندگی اخلاقی با عمل به قوانین کتب دینی (آسمانی) / عارفه خندق‌آبادی
- ۶۰/ تنوع دینداری در احیاء علوم الدین غزالی / محمدمامین خوانساری
- ۶۱/ بررسی جایگاه "جامعه مشترک المنافع اخلاقی" و "دین عقلانی جهانی" در نظریه
حقوق بشر و صلح پایدار از منظر کانت / پریرا دانشفر
- ۶۲/ اصول فراانگیزشی تجربه دین‌شناخت اخلاق سبک زندگی
رضوانه دستجانی؛ احمد آکوچکیان
- ۶۴/ معنای فلسفه نزد نخستین فیلسوف مسلمان / سید عباس ذهبی
- ۶۵/ زبان هنری، تجربه دینی، چالش‌های زندگی و تفسیر هرمنوتیکی از منظر هانس -
گئورگ گادامر / علیرضا رازقی
- ۶۷/ نسبت وجود و مرگ در منظومه فلسفی آلن بدیو
فروغ السادات رحیم‌پور؛ بیت‌اله ندرلو
- ۶۹/ پوچی به عنوان فلسفه زندگی از دیدگاه پیتر کریفت با توجه به کتاب جامعه
سیده زهرا رشیدی فرد
- ۷۰/ تاملی تحلیلی بر پارادوکس جهان‌شمولی قواعد حقوق بشر و نسبیت‌گرایی فرهنگی،
بر مبنای روش‌شناسی سنت‌گرایان در رویکرد به دین / محمد رعایت جهرمی
- ۷۱/ رابطه فرشته‌شناسی و تجربه عرفانی از دیدگاه ابن سینا / مریم زائری امیرانی
- ۷۲/ ملال و معنای زندگی / بتول زرکنده؛ امیرعباس علیزمانی

۷۴/ نگاه انتقادی گاتینگ به الگوهای معرفت شناختی حقیقت محور در توجیه باور به خدا

خالد زندسلیمی

۷۵/ نومیدی و گذر از آن از دیدگاه کی‌یرکه‌گور و ژان‌پل سارتر/ راضیه زینلی

۷۷/ خاستگاه دین از منظر یونگ و فروید و تاثیر آن در معنای زندگی/ مریم سعدی

۷۹/ نقد ناواقع‌گرایی و نسبی‌انگاری در التزام دینی از منظر تریگ/ فاطمه سعیدی

۸۰/ بررسی پاسخ‌های مساله شرّ در آینه قرآن کریم/ محمد سلطانی رنانی

۸۲/ مساله شرّ، نظریه جبران، فرجام‌اندیشی، کرانه‌مندی صفات الهی، ربوبیت: اندیشه

ملاصدرا در مسئله مسخ انسان/ محمد تقی شاکر

۸۳/ خدمات متقابل فلسفه علوم انسانی و فلسفه دین در ایران معاصر

مالک شجاعی جشوقانی

۸۴/ ساختار پیشینی نفس در نظریه فطرت آیت الله شاه‌آبادی/ حمید شاه‌آبادی

۸۵/ ردیابی ریشه‌های تجربه دینی، در نظام معرفت‌شناسی باور دینی پلنتینگا

آرمین شرفی

۸۷/ مطالعه تطبیقی فرجام‌شنای مانوی/ یاسر شریفی؛ اسفندیار طاهری؛ رقیه جمالی

۸۸/ نقدی بر دریافت پلانتینگا از معرفت‌شناسی طبیعی شده در استدلال او برای اثبات

هستی‌شناسی فراطبیعی/ حسین شقاقی

۹۱/ ایمان از دیدگاه مارتین لوتر / احسان شکوری نژاد

۹۲/ نقد و بررسی راهکار زاگزبسکی در حل مسئله شر/ شیما شهریاری

۹۳/ بررسی دیدگاه ویلیام راو درباره شرور گزاف و نقد آن/ شهاب شهیدی

۹۴/ علم مطلق خداوند و اختیار انسان از دیدگاه سوئین‌برن/ ام‌البنین طاعتی؛ میثم مولایی

۹۶/ رابطه علم و دین از منظر دستاوردهای علم شناختی دین/ مسعود طوسی

۹۷/ دو تقریر از استدلال آلستون درباره تجربه دینی/ بابک عباسی

۹۸/ بررسی نحوه تاثیر دین بر نظام اخلاقی با رویکرد تکاملی به دین و اخلاق

هاله عبدالهی راد

۹۹/ الوهیت عیسی اصلی ترین مناقشه قرآن و مسیحیت/ احمد عسگری

۱۰۰/ دیگری و معنا(از دیدگاه سارتر، بوبر و مولانا)/ امیرعباس علیزمانی

۱۰۱/ ارتباط لذت و معنای زندگی از دیدگاه ارسطو/ سیده نرجس عمرانیان

۱۰۲/ بررسی رابطه دین، علم و معنای زندگی از دیدگاه جان کاتینگهام

مهدی غفوریان

۱۰۳/ شکایت پاسخی به مسئله اگزستانسی شر/ میثم فصیحی

۱۰۵/ رابطه عقل و ایمان (علم و دین) نزد معتزله/ اعظم قاسمی

۱۰۷/ نسبت اخلاق دینی و اخلاق سکولار با محوریت واقع گرایی اخلاق

مهدی قائدشرف؛ روح الله دارایی

۱۰۹/ بررسی معنای زندگی در موقعیت مرزی/ اکبر قربانی

۱۱۰/ عقلانیت دینی، معیارها و ویژگی ها/ قدرت الله قربانی

۱۱۱/ بررسی نظریه رؤیت ذات الهی و ارتباط آن با سعادت از دیدگاه توماس آکوئینی

مستانه کاکایی

۱۱۲/ نقد و بررسی مطالعات عصب‌شناختی تجربه دینی: مسائل و محدودیت

کریم کرمی

۱۱۳/ باورهای دینی و معرفت‌شناسی اختلاف نظر/ امید کریم‌زاده

۱۱۵/ بازخوانی مسئله معنا در آموزه‌های علوی؛ چیستی، مؤلفه‌ها و سنجه‌های عملی

احمد کریمی

۱۱۶/ مرگ‌اندیشی؛ از مسأله‌ای برای فلسفه تا بنیانی برای سبک زندگی دینی

الهام السادات کریمی دورکی؛ احمد عبادی

۱۱۷/ سنخ‌شناسی تبیین علمی دین/ امیرکشانی

۱۱۸/ خدا در تجربه دینی غربی و «دائو» در تجربه عرفانی دائوئیسم/ مرتضی گودرزی

۱۲۰/ امتناع نقدهای هیوم بر دین وحیانی و معجزه/ فریده لازمی

۱۲۱/ نهاد آموزش و پرورش و تربیت اخلاقی و دینی انسان در اندیشه کانت

رضا ماحوزی

۱۲۲/ دین و سبک زندگی: اعتدال در اسلام، نفی آشفتگی فکری، شیوه بهینه زیست

جعفر مروارید

۱۲۴/ معنای زندگی در گفتمان هرمنوتیکی هنر و دین / سید امیررضا مزاری

۱۲۶/ نقدی بر دیدگاه خواب نامه بودن قرآن کریم به عنوان تجربه رسول

عبدالرضا مظاهری

۱۲۷/ علم آگوستینی یا علم دوئمی؟/ محسن مقری

۱۲۹/ سبک زندگی «حکمت محور» مبتنی بر آموزه های وحیانی / یاسرملکی

۱۳۱/ بازخوانی داستان خلقت آدم و نقش آفرینی «ابلیس» بر مبنای آیات قرآن و دیدگاه

عرفا/ سمیه منفرد

۱۳۲/ دین و معنای زندگی: بررسی تکامل معنا و نقش آن در دینداری

هژیر مهری

۱۳۳/ سارتر: امکان یا امتناع معناداری زندگی / سیده معصومه موسوی

۱۳۴/ راه حل مسأله شر بر مبنای وجود رابط و مستقل در حکمت متعالیه / مصطفی مومنی

۱۳۵/ علم، دین و اخلاق / حسن میاننداری

۱۳۶/ تأمل فلسفی آلبر کامو درباره گفتگو/ زهره سادات ناجی

۱۳۷/ استفاده از روش نظریه پردازی داده بنیاد در تحلیل معنای زندگی

هوشیار نادرپور؛ میثم لطیفی

۱۳۸/ ارزیابی تبیین خداپاورانه و خداناباورانه‌ی ارزش اخلاقی: گزارش و تحلیل مقاله مارک

مورفی بر مناظره کرگ و کرتز/ مجتبی ناصری

۱۳۹/ چیستی مرگ و چگونگی زندگی بازپسین از دیدگاه شیخ مفید و سید مرتضی

سعیده سادات نبوی

۱۴۰/ معنای زندگی در نگرش حکمت و عرفان اسلامی / فرشته ندری ایبانه

- ۱۴۱/ تبیین و بررسی انتقادات پالکینگ هورن بر تصویر آکوناس از خدا و رابطه او با عالم
با تکیه بر ظرفیت های علم نوین/ نیما نریمانی
- ۱۴۲/ کنش مندی همچون تبیینی برای مسئله شر/ عباس نعمتی
- ۱۴۴/ نسبت وحی و تجربه دینی/ زینب هاشم زاده؛ حسن مرادی
- ۱۴۶/ تحولات علم ودین در قرن بیستم و مقدمات آن/ زهراسادات هاشمی
- ۱۴۷/ مرگ خدای نیچه و معنای زندگی/ مریم وحیدزاده
- ۱۴۷/ اصالت صلح بر مبنای معنای زندگی در اسلام/ سپیده وحیدنیا
- ۱۴۹/ نقش نگاه به مرگ در معنابخشی به زندگی در ادیان اسلام و زردشت/
حسین وفاپور؛ فرشته کاظم پور
- ۱۵۱/ حیث التفاتی در تجربه ی عرفانی فنا بر مبنای حدیث قرب فرایض و حدیث قرب
نوافل/ هادی وکیلی
- ۱۵۲/ تقابل عقل و ایمان باتوجه به ایمان گروی پروتستان/ آریا یونسی
- ۱۵۴/ امید و کمال فردی (دینی - اخروی) و امید و کمال جمعی (سکولار - دنیوی) از
دیدگاه کانت/ حسین هوشنگی
- ۱۵۶/ التجربة الدينية و الحالات المتغيرة للوعي/ آ.د. صلاح فلیفل الحسن الجابری

(۱۲) چکیده مقالات چهارمین همایش بین المللی فلسفه دین معاصر

اوصاف اخلاقی خداوند از دیدگاه ملاصدرا

حبیب اله ابراهیمی^۱

از مهمترین اوصافی که در متون مقدس دینی و در زبان متدینان، به هنگام انجام مناسک دینی به خداوند نسبت داده می‌شود، اوصاف اخلاقی است. از یکسو، بر اساس این باور که ریشه در ارسطو دارد، برخی معتقدند؛ چون خداوند، ویژگی‌هایی مانند میل و نفس ندارد؛ بنابراین، فاقد اوصاف اخلاقی است. اما از سویی دیگر در آثار برخی اندیشمندان از جمله ملاصدرا، بر ارتباط تکوینی اخلاقیات انسان با اوصاف اخلاقی خداوند تاکید شده و خداوند را واجد اوصاف اخلاقی معرفی نموده است. همچنین در متون دینی نیز خداوند، بیشتر با اوصاف اخلاقی مورد خطاب واقع می‌شود. این نوشتار با روش توصیفی-تحلیلی، تبیین می‌نماید که ملاصدرا به دلیل انس با قرآن کریم و روایات اهل بیت علیهم السلام و تحت تاثیر مکاتب فلسفی، عرفانی و کلامی قبل از خود و با بهره گیری از نبوغ فکری و ابتکارات فلسفی خویش، با ارائه نظریه اشتراک معنوی و تشکیک وجودی، مشکل معناشناسی اوصاف اخلاقی خداوند و تحلیل معرفتی این اوصاف را با جمع دیدگاه‌های تشبیه و تنزیه، توجیه نمود. وی در بحث وجودشناسی اوصاف اخلاقی نیز با پیش فرضی ذات گرایانه، اسناد اوصاف اخلاقی به خداوند را امکان‌پذیر دانسته و با ارائه نظریه عینیت صفات با ذات الهی، این دسته از اوصاف الهی را، از سنخ اوصاف کمالی و وجودی، متافیزیکال و معقولات ثانیه فلسفی معرفی می‌نماید. بنابراین از دیدگاه وی خداوند واجد اوصاف اخلاقی است.

کلیدواژه‌ها: ملاصدرا، اوصاف اخلاقی خداوند، نظریه امر الهی، قانون طبیعی.

^۱. دکترای فلسفه دین، عضو انجمن فلسفه دین ایران و استادیار دانشگاه آزاد اسلامی شیراز
(h.ebrahimi377@yahoo.com)

این‌همانی شخصی در رویکردهای مختلف به معاد جسمانی

حسن احمدی‌زاده^۱

طرفداران نظریه معاد جسمانی، کیفیت جسمانی بودن حیات اخروی را با تحلیل‌های متفاوتی تبیین نموده‌اند. برخی از متکلمان مسلمان به دلیل عدم باور به تجرد روح، به بازسازی بدن از طریق اعاده‌ی معدوم قائل اند که این دیدگاه با انتقادات مختلفی از سوی فلاسفه مواجه گردید. برخی دیگر برای تأمین این‌همانی شخصی میان بدن دنیوی و بدن اخروی، به بازسازی بدن از طریق جمع اجزائی از بدن دنیوی روی آوردند و خود به دو دسته تقسیم شدند: گروهی معاد جسمانی را با بازسازی همه‌ی اجزای بدن دنیوی ترسیم کردند و گروهی دیگر با بازسازی اجزای اصلی بدن دنیوی. از مهمترین نقدهای وارد بر نظریه‌ی بازسازی اجزاء، یکی شبهه‌ی آکل و مأکول و دیگری، عدم تأمین این‌همانی شخصی میان بدن دنیوی و اخروی است. در دوران معاصر برخی از اندیشمندان، نظریه‌ی بازسازی بدن از طریق رشد یک جزء را مطرح نموده و بر آن، از شواهدی تجربی نیز استفاده کرده‌اند، و برخی دیگر چون جان هیک، نظریه‌ی بازسازی مثل بدن دنیوی را مطرح کرده‌اند. همچنین نظریه‌ی بقای بدن مثالی نیز از دیگر رویکردهای مطرح در معاد جسمانی می‌باشد. در این جستار، پس از تبیین اجمالی هر یک از این رویکردها، به نقد و بررسی فلسفی و کلامی آنها نیز توجه خواهیم پرداخت.

کلیدواژه‌ها: معاد جسمانی، بازسازی بدن، این‌همانی شخصی، بدن مثالی، جمع اجزاء.

^۱. عضو هیات علمی دانشگاه کاشان.

گونه‌شناسی و مقوله‌بندی آراء ناظر به نسب عقل و ایمان / مطلوبیت، امکان و ضرورت تعقل در باب ایمان دینی (الگوی آموزشی)

مهدی اخوان^۱

در این جستار برآنم تا یکی از مسائل فلسفه دین و کلام جدید یعنی رابطه ایمان و عقل را با اهداف آموزشی در قالب سه مقوله بکاوم و نظریه‌های گوناگون در این زمینه را در سه سطح طبقه‌بندی کنم. به نظرم می‌رسد که این نحوه مقوله‌بندی (Categorization) دیدگاه‌ها می‌تواند تقریباً تمامی نظرات را در خود بگنجاند و این تصویر از این قرار است که ابتدا در باب مطلوب بودن تعقل در زمینه ایمان دینی می‌پرسیم. دیدگاه‌هایی که استدلال و تعقل در زمینه ایمان را مطلوب می‌دانند/ نمی‌دانند و سپس دیدگاه‌هایی که این کار را مطلوب می‌دانند به آرائی که این کار را ممکن/ ناممکن می‌دانند تقسیم و در نهایت آنها که این امر را ممکن می‌دانند به نظریاتی که این امر را ضروری / غیرضروری و نالازم می‌دانند طبقه‌بندی کنیم.

به زعم این قلم ایمان‌گرایانی حداکثری و افراطی همچون کرکگور از نامطلوب بودن تعقل در زمینه ایمان دینی دفاع می‌کنند و ایمان‌گرایان معتدلی همچون پاسکال یا جیمز (با روایت‌های گوناگونی) هر چند تعقل را در زمینه ایمان مطلوب می‌دانند اما آن را (به جهت ممیزه‌های ایمان دینی) ناممکن می‌دانند و برآنند که دل برای خود در این باب دلائلی دارد که عقل از آن بی‌خبر است. اما ناقرینه‌گرایانی که به معرفت‌شناسان اصلاح شده مشتهرند هر چند تعقل به معنای دلیل‌آوری را مطلوب و ممکن می‌دانند اما ضروری نمی‌دانند و معتقدند همچنانکه در برخی عرصه‌های دیگر از زندگی (همچون باور به اذهان

^۱. هیئت علمی گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی (makhavan77@gmail.com).

دیگر یا جهان خارج) بی دلیل به نحوی معقول باور داریم، ایمان دینی از همین سنخ است. در نهایت عقل گرایان قرینه گرایی همچون سوئین برن و مطهری بر ضرورت استدلال در زمینه باورهای دینی (علاوه بر مطلوبیت و امکان آن) تأکید دارند.

این مقاله به شرح این طبقه بندی آموزشی میپردازد و در انتظار نقدهای مشفقان است.

کلیدواژه ها: ایمان، تعقل، عقل گرایی، ایمان گرایی، قرینه گرایی، آموزش فلسفه دین و کلام جدید.

کارکردهای اخلاقی دین از دیدگاه ویلیام جیمز

پریسا آریان‌فر^۱

اهمیت التزامهای اخلاقی بشر در ایجاد نظام‌های اجتماعی مبتنی بر نظم، عدالت، صلح و... بر کسی پوشیده نیست. هرچند کشمکش بر سر ذاتی و عقلی بودن حسن و قبح افعال آدمی از دیرباز وجود داشته، اما در این میان، خاستگاه و پشتوانه اخلاق و اینکه چه نهادی باید تعیین کننده و ضامن اصول اخلاقی انسانها باشد، سوالی است که در دنیای معاصر که داعیه نظم جهانی، فرهنگ جهانی و خانواده بزرگ جهانی را در سر می‌پروراند، مطرح بوده و دیدگاه‌های متعددی را در این زمینه به وجود آورده است. برخی، اخلاق منبعث از علم را ضامن نظم و انسجام اجتماعی می‌دانند، برخی اخلاق مبتنی بر قانون و حقوق انسانی را پشتوانه مناسبات اجتماعی قلمداد می‌کنند، برخی معتقدند که دین و دین‌داری باید پایه و اساسی برای اخلاق باشد و برخی به کلی حوزه اخلاق را از دین جدا دانسته و برای آن تبیین‌های ناسوتی و این‌جهانی ارائه می‌کنند. ویلیام جیمز، فیلسوف پراگماتیست قرن نوزدهم، از جمله کسانی است که التزام انسان به داشتن رفتاری پسندیده و پای‌بندی او به اصول اخلاقی را از کارکردهای مهم باورهای دینی می‌داند. او اخلاق را از ثمرات و اثرات دین‌داری دانسته و معتقد است که فرد در محاسبات منفعت‌جویانه خود، داشتن رفتارهای اخلاقی را به لحاظ آرامش‌بخشی، امیدآفرینی و ایجاد لذت، سودمند دانسته و به همین جهت خود را ملزم به رعایت اصول اخلاقی توصیه شده در دین خواهد کرد. در دیدگاه جیمز عامل اصلی در اعتقاد به حق بودن یک باور، سودمندی آن باور، دست کم در ایجاد امید است. به این معنی که آن باور، حداقل عدم اطمینان از آینده را طرد کرده و موجب ایجاد نشاط و شادمانی در فرد نسبت به نحوه زندگی و باورهای خود شود. این امید با

^۱. دانشجوی دکترای فلسفه دین مرکز تحصیلات تکمیلی دانشگاه پیام نور تهران.

استدلال‌های صرفاً عقلانی حاصل نمی‌شود، بلکه در ساحت عاطفی و هیجانی افراد و صرفاً از طریق باورهای دینی مبتنی بر تجارب فردی، دست‌یافتنی است. رویکرد جیمز در تبیین کارکرد اخلاقی دین، رویکردی روانشناختی است و تلاش او برای پاسخ به این پرسش است که چگونه یک فرد زندگی اخلاقی را برمی‌گزیند؟ تجربه دینی و باور دینی چه نقشی در التزام فرد به اخلاق ایفاء می‌کند؟ از نظر جیمز باورهای دینی، تأییدی برای حقانیت زیست اخلاقی است و فرد را مطمئن می‌سازد که در نحوه زندگی و ارتباط خود با دیگران دچار خطا نشده است. چرا که فرد دین‌دار می‌داند نتیجه اعمال او به خود او باز خواهدگشت و لذا رفتاری را نخواهد گزید که در نهایت به سود او باشد. در این مقاله سعی می‌شود ضمن بررسی دیدگاه عمل‌گرایانه ویلیام جیمز در خصوص کارکرد اخلاقی دین، لوازم این نظریه مورد واکاوی قرار گیرد، چرا که هرچند معرفی دین به عنوان پشتوانه اخلاق و نگاه کارکردگرایانه به دین، گامی در جهت اثبات حقانیت آن است، اما نتایج فردگرایی دینی و به تبع آن اخلاق فردی منبعت از هیجانات و عواطف، با توجه به آموزه‌های ادیان و نحوه زندگی دینداران جهان، محل تأمل و مذاقه است.

کلیدواژه‌ها: دین، کارکردهای اخلاقی، ویلیام جیمز، امید به آینده، لذت‌بخشی، سودمندی، فردگرایی.

معنای خاص عقل در الهیات ابن سینا و ادواردز و رابطه آن با ایمان

سپهر اسدی نیا^۱

در این نوشتار بر آنیم تا نشان دهیم علی رغم اینکه ابن سینا معمولاً به عنوان فیلسوف مشائی منتسب به ارسطو می شود، در ساختار عقلانی الهیاتی خویش، از مؤلفه های همچون بهره گیری عقل از افاضه های عقل فعال، معنای عقل شهودی و عقل قدسی هم بهره می جوید که استفاده ی وی از این مضامین باعث شده که وی از تفکر صرف ارسطویی مبرا باشد. از طرفی جاناتان ادواردز به عنوان پدر الهیات نیوانگلند، با وجود تأکیدات فراوان بر جریان ایمانی قلب و مخالفت مستقیم با عقل گرایی افراطی دئیسمی، هیچ گاه جایگاه عقل را در جریان ایمان به طور کلی رد نمی کند بلکه ایمان عقلانی را دارای موانعی ترسیم می کند که به واسطه لطف الهی می تواند تکمیل شود. از این جهت نه ابن سینا را می توان به عنوان عقل گرا صرف در جریان ایمان تلقی کرد و نه ادواردز را می بایست به جهت التزام به قلب، در زمره ی ایمان گرایان محض به شمار آورد. با وجود این عقل از نظر ابن سینا تمهید کننده ی جریان ایمانی و ایمان نیز سیری عقلانی می پیماید در حالی که ادواردز ایمان را اولاً و بالذات مربوط به قلب می داند چرا که مربوط به التزام عملی مؤمن به ایمان است گرچه عقل هم به جهت برخورداری از امداد الهی وحی، می تواند بهره ای از ایمان داشته باشد.

واژگان کلیدی: عقل، ایمان، خداوند، وحی، لطف، ابن سینا، ادواردز.

^۱. دانشجوی دکترای فلسفه دین دانشگاه علوم تحقیقات.

تجربه‌های نزدیک به مرگ؛ بررسی چستی و نحوه دلالت آن در اثبات حیات پس از مرگ

مجتبی اعتمادی‌نیا^۱

این نوشتار می‌کوشد تا ضمن پرسش از چستی تجربه‌های نزدیک به مرگ و اطلاع از جزئیات و ابعاد متنوع آن، نحوه دلالت آن را در اثبات آگاهی مستقل از کالبد فیزیکی و تداوم حیات انسان پس از مرگ، محل بحث و بررسی نقادانه قرار دهد. بررسی‌های به عمل آمده در نهایت نشان می‌دهد که اگر چه هیچ ویژگی و یا نوع خاصی از تجربه‌های نزدیک به مرگ به تنهایی نمی‌تواند نظریه بقا را به انتخابی موجه بدل کند، اما هنگامی که مجموعه‌ای از ویژگی‌ها و یا انواعی از تجربه‌های نزدیک به مرگ در این راستا مورد بررسی قرار می‌گیرد، انتخاب فرضیه بقا صورت معقول‌تری می‌یابد. اما از آنجا که وقوع مرگ زیست‌شناختی درباره هیچ یک از تجربه‌گران قابل اثبات نیست، نمی‌توان صرفاً با استناد به این پدیده، درباره سرانجام آگاهی انسان پس از توقف کامل و برگشت‌ناپذیر فعالیت‌های مغزی نظریه‌ای بنا نهاد. به این ترتیب، صرفاً می‌توان روایتی حداقلی از فرضیه بقا را در باب تجربه‌های نزدیک به مرگ محتمل دانست. بر این اساس، فرضیه بقا به امکان وجود آگاهی فارغ از کالبد فیزیکی در انسان فرو کاسته خواهد شد. به نظر می‌رسد که مجموعه‌ای از شواهد و قرائن ناظر به تجربه نزدیک به مرگ می‌تواند ما را در انتخاب این روایت محدود از فرضیه بقا موجه جلوه دهد.

واژگان کلیدی: تجربه نزدیک به مرگ، مرگ بالینی، مرگ زیست‌شناختی، حیات پس از مرگ، فرضیه بقا.

^۱. دانشجوی دکترای فلسفه تطبیقی، دانشگاه علامه طباطبائی (etemadinia@gmail.com)

فضیلت دلسوزی معرفتی و کارکردهای آن در عرصه معرفت

رضا اکبری^۱

توجه به این که ایجاد باورهای صادق نیازمند اموری همچون سلامت قوای ادراکی، مهارت های باورسازی، وجود فضایل معرفتی و دوری از رذایل معرفتی است نشان می دهد که تحقق معرفت نیازمند شبکه ای از نظام های مختلف علمی، بهداشتی، اقتصادی، تعلیمی، سیاسی و ... است و این حقیقت به نوبه خود کاشف از اجتماعی بودن معرفت است. در این مقام، دلسوزی معرفتی فضیلتی محوری محسوب می شود. شخصی که واجد این فضیلت است نسبت به وصول دیگر افراد به باورهای صادق حساس است. سطحی ترین لایه بروز این فضیلت معرفتی، تشویق دیگران به علم آموزی و اصلاح خطاهای معرفتی آنهاست. اما این دلسوزی لایه های عمیق تری نیز دارد که غفلت نسبت به آنها آثار منفی معرفت شناختی دارد. به عنوان مثال با توجه به ضرورت سلامت قوای ادراکی در وصول به باورهای صادق، توجه به اصلاح نظام تغذیه و نظام بهداشتی می تواند نشانگر دلسوزی معرفتی باشد. هم چنین لزوم مهارت آموزی در خصوص به کار گیری بسیاری از قوای معرفتی، می تواند مورد توجه برنامه ریزی های مختلف در نظام تعلیم و تربیت قرار گیرد و نوعی از دلسوزی معرفتی را نمایش دهد. بر اساس شبکه به هم پیوسته و وحدت گونه روابط مختلف اقتصادی، اجتماعی، بهداشتی، سیاسی و می توان فضیلت دلسوزی معرفتی را علاوه بر فرد به یک جامعه نیز نسبت داد. یکی از محوری ترین عوامل دست یابی به فضیلت دلسوزی معرفتی استفاده صحیح از قوه تخیل بعد از داشتن دغدغه نسبت به سرانجام ضعف معرفتی در فرد و جامعه است.

کلیدواژه‌ها: دلسوزی معرفتی، فضیلت معرفتی فردی، فضیلت معرفتی اجتماعی، برون گرایی در توجیه.

^۱. استاد گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده الهیات، معارف اسلامی و ارشاد، دانشگاه امام صادق علیه السلام، تهران، ایران (r.akbari@isu.ac.ir).

فلسفه اخلاقی و مساله بی معنایی و پوچی زندگی

مسعود امید^۱

یکی از شاخه های مربوط به حوزه اخلاق پژوهی را می توان فلسفه اخلاقی دانست. فلسفه اخلاقی نه مانند فرااخلاق و اخلاق هنجاری مربوط به تحقیق در پایه های (مفهومی و مصداقی) اخلاق است و نه مانند علم اخلاق مربوط به فضایل و رذایل کلی خود (درون) اخلاق. بلکه فلسفه اخلاقی مربوط به نسبت کلی اخلاق با حقایق و امور است. به بیان دیگر اگر مطالعات اخلاق پژوهی را مربوط به سه مقام ماقبل الاخلاق، فی الاخلاق و مابعد الاخلاق بدانیم، فلسفه اخلاقی مربوط به قسم اخیر می شود. با این وصف فلسفه اخلاقی، فلسفه ورزی از منظر اخلاق در حقایق است. این شاخه یا زمینه مطالعاتی در حوزه اخلاق پژوهی بر آن است تا با تامل فلسفی، وزن و قدر و شأن و نتیجه و اثر اخلاقی موضوع مورد مطالعه خود را به دست آورد و آن را به زبان فلسفی باز گوید.

در عین حال که جایگاه بحث از معناداری زندگی را گاهی علم اخلاق یا فلسفه اخلاق یا... می دانند اما بحث از نسبت معناداری و بی معنایی با اخلاق، در تناسب با حوزه مستقلى با عنوان فلسفه اخلاقی است. به بیان دیگر از اموری که می توان از منظر فلسفه اخلاقی بدان پرداخت، مساله معناداری و بی معنایی زندگی است. حال مساله مورد نظر در فلسفه اخلاقی چنین قابل صورت بندی است که نسبت معناداری و بی معنایی با اخلاق چیست؟ آیا هر دو از نسبت مساوی و وزن برابر برخوردارند؟ نسبت شخص به اخلاق و میزان انجام

^۱. دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تبریز.

افعال اخلاقی در این دو نحوه از زندگی، چه وضعیتی خواهند داشت: مثبت یا منفی؟ عادی یا متوسط یا شدید؟ اخلاق در این حالات، تضعیف خواهد شد یا تشدید؟

البته در فلسفه اخلاقی در مورد نسبت معناداری و بی معنایی زندگی با اخلاق می توان پرسش های متعدد و بنیادی دیگری را مطرح ساخت از قبیل: امکان معنادهی به زندگی از طریق اخلاق، امکان ارزیابی هدف زندگی از طریق نظام های اخلاقی، امکان هدف گذاری برای زندگی از طریق نظام های اخلاقی، رابطه نسبیت معنای زندگی (مثلا بر حسب هدف) و نسبیت اخلاق، تاثیر معناداری و بی معنایی زندگی در اخلاقی زیستن، تاثیر اخلاقی زیستن در شدت و ضعف معناداری زندگی، امکان تفکیک یا تجمیع معناداری زندگی و اخلاقی بودن (بی معنایی یا اخلاقی بودن و بامعنایی یا اخلاقی بودن) و... .

به بیان دقیق تر این مقاله در پی آن است تا تنها به رابطه بی معنایی یا پوچی با اخلاق از جهت احوال مقارن پوچی بپردازد. به تعبیر دیگر این ارزیابی با تکیه بر وجود احوال و اطوار مقارن بی معنایی و پوچی از قبیل خنثی نگری یا منفی نگری، احساس بی روحی زندگی، جدی نبودن زندگی، بی اهمیتی زندگی، سطحی انگاری، منفعل بودن، بی رضایتی، کم ارزشی یا بی ارزشی، کم امیدی یا نا امیدیی و... در زندگی، صورت خواهد گرفت.

کلیدواژگان: فلسفه اخلاقی، نسبت بی معنایی با اخلاق، احوال مقارن پوچی، قدر و وزن اخلاق در بی معنایی.

عقل در مکتب تفکیک با تأکید بر دیدگاه محمدرضا حکیمی

جواد انصاری فرد^۱

میرزا مهدی اصفهانی پایه‌گذار جریانی فکری است که «مکتب تفکیک» نامیده می‌شود. ادعای این مکتب این است که معارف ناب اسلامی هیچ‌گونه آمیختگی با افکار بشری ندارد. مکتب تفکیک به طور کلی معتقد است که باید بین عقل و دین تفکیک قائل شد. استاد حکیمی در اهمیت عقل می‌گوید: "مکتب وحی، با موضعگیری اعتدالی، به «قداست عقل» و «حجیت ذاتی» آن اعتقاد دارد. و این نور مقدس را به‌عنوان «حجت باطنی»، و یک از دو حجت الهی می‌شناسد، که با همیاری «حجت ظاهری» (پیامبران و اوصیاء) راهبر انسان‌ها به‌صلاح و فلاح دو جهان تواند بود (الهیات الهی و الهیات بشری، ص ۱۲۳). وی با تأکید بر عقل انواری، زبان این عقل را متفاوت با عقل ابزاری می‌داند: "قرآن کریم و تعالیم نبوی و اوصیائی، بر استفاده از «عقل ابزاری» در پرتو «عقل انواری» بسیار تأکید کرده‌اند (الهیات الهی و الهیات بشری، ص ۱۳۳). وی اضافه می‌کند که: "زبان عقل ابزاری (یا عقل جزوی) و زبان عقل انواری (یا عقل کلی به‌معنای معارفی نه فلسفی) [متفاوت است]، آنچه در علوم و فلسفه می‌خوانیم، مطالبی و مفاهیم و موضوعاتی قراردادی است، که با فکر بشری و با زبان عقل عادی و ابزاری ادا شده است... داده‌های این عقل، غالباً به‌فطرت انسانی هم ارتباطی ندارد... لیکن عقل انواری، نوری، یا فطری (نه اکتسابی و تجربی)، دارای زبانی است، کاملاً متفاوت با زبان اصطلاحات. و این همان زبانی است که «وحی الهی» از آن استفاده کرده است، و زبانی آشکار (مبین) است (الهیات الهی و الهیات بشری، ص ۱۶۳ و ۱۶۴).

^۱. دانشجوی دکترای فلسفه دین.

وی با تأکید بر " فطرت الستی " می‌گوید: تعقل واقعی، تعقل به «عقل نوری» است که صورت کامل آن از طریق «تشرع تام» (در عقیده و تعقل و عمل) و بازگشت به «فطرت الستی» فعال می‌گردد (مقام عقل، ص ۴۱).

ایشان وحی را مؤید عقل دانسته و می‌گوید: " رجوع به عقل از همه بیشتر در خود وحی و تعالیم اوصیائی مورد تأکید قرار گرفته است، حتی عقل را در احادیث، دستمایه اصلی شناخت و عبادت خداوند شمرده‌اند: (العقلُ ما عُبدَ بِهِ الرَّحْمَانُ...) (معاد جسمانی، ص ۳۰۴) " استاد حکیمی در پاسخ به اینکه کدامین عقل قابل وثوق است، می‌گوید: که عقل قابل اعتماد، عقل خودبنیاد دینی است، عقل محمدی p است. عقل جعفری، عقل رضوی، نه عقل ارسطویی، افلاطونی.

اعتقاد استاد حکیمی بر این است که: " راه رسیدن به «توحید» و «حجت» نیز عقل و تعقل است (مقام عقل، ص ۴۸). " وی می‌گوید: " دین بر شالوده دو اصل شناخته می‌شود و شناسانده می‌گردد. یکی تعقل (خردورزی، به کارگیری عقل)، شالوده دوم دین شناسی استنادی، یعنی رجوع به منابع اصلی دین شناسی. و تنها منبع استناد در شناخت دین دو چیز است: قرآن کریم و حدیث معتبر. پس برای شناخت دین اسلام، سه منبع لازم است. و رجوع به این سه منبع و شناخت آنها ضروری است: ۱. عقل ۲. قرآن ۳. حدیث. هر کس بدون شناخت مناسب این سه منبع و رجوع و استناد به آنها در باره اسلام- یا تشیع- سخن گوید، فرمایشاتش از اوهام است (الهیات الهی و الهیات بشری، ص ۲۳۸). "

استاد حکیمی، بین «ایمان عقلی» و «ایمان فلسفی» نوعی تفاوت قائل می‌شود. آنچه برای دین و در نهایت فهم ناب و درست حقایق و معارف دین به کار می‌آید و اهمیت ویژه‌ای دارد، همان روش عام- یا همان عقل فطری که در عموم مردم وجود دارد و ملاک حصول تکلیف و انجام فرائض است- است که تعقل و استدلال و در نهایت وصول به تشخیص استقلالی و حصول «ایمان عقلی»، از ویژگی‌های آن است. اما؛ «ایمان فلسفی» در واقع نوعی تصدیق است، آن‌هم نه از نوع قلبی. ایمان فلسفی با ایمان راسخ قلبی فاصله دارد.

وی می‌فرماید: " آنچه در کار دین و فهم حقایق و معارف و مطالب دین- و حتی اخلاق دینی و احکام دینی- اهمیت دارد، همان روش عام و سازنده است، یعنی تعقل و استدلال، تا رسیدن به تشخیص استقلالی و ایمان عقلی، نه الزاما ایمان فلسفی، هر فلسفه‌ای باشد.

و اصولاً ایمان فلسفی، مرتبه بالایی از ایمان نیست، بلکه نوعی تصدیق است، که هنوز تا ایمان راسخ قلبی فاصله دارد. درباره دین باید تعقل کرد. دین، پیش از پیدایش مکتبهای فلسفی، با قوام تعقلی خویش وجود داشته و عرضه می شده است. و بسیاری کسان به بالاترین قله های معارف و شناخت های دینی و قرآنی رسیدند، با اینکه نامی از این فلسفه ها و عرفانها و اصطلاحها و مفهوما به گوششان نرسیده بود. (مکتب تفکیک، ص ۳۵۹). "

کلمات کلیدی: قرآن، حدیث، ایمان، عقل، حکیمی

تبیین مجدد آموزه های دینی به منظور رفع تعارض بین کشفیات جدید علمی و تعالیم سنتی دین با تاکید بر آموزه اختصاص خلقت به خدا

محمد آهوپای^۱

رابطه علم و دین و تاثیر متقابل آن دو در یکدیگر مساله ای است که از دیرباز مورد توجه متفکران دو حوزه بوده است. این رابطه به طور خاص از دوره رنسانس به این سو بود که دنیای غرب با یک تحول علمی جدید روبرو شد و پس از آن با اندیشه های گالیله فیزیک نوین نیوتن و کمی متاخرتر از آن ها با نظریه تکامل داروین با شدت و حدت بیشتری مطرح شد و چالش هایی را فراروی تعالیم و آموزه های سنتی دین قرار داد. در این مقاله پس از بررسی سیر این تحولات و دادوستد ها و احیاناً ستیز ها پا در دنیای معاصر می گزاریم که پیشرفت ها و کشفیات علمی جدید، گویی انسان را در جای خدا می نشاند و علم، عصای دست موسایی گشته است که همان انسان مدرن است. پیشرفت علم ژنتیک و سلول های بنیادی کار را به جایی رسانده است که موجودات شبیه سازی شده ای اینجا و آنجا پا به عرصه هستی می گذارند. آیا انسان به مقام خالقیت رسیده و کار خدایی می کند؟ این نوشتار به طور خاص موضوع خلقت را که در تعالیم دینی از ویژگی ها و اختصاصات خداوند متعال شمرده شده و مورد نظر قرار داده است و درصدد است با رجوع مجدد به متون دینی و با ابزار عقل این مسئله را واکاوی نماید. مهمترین دستاورد این مقاله این است که بشر حتی اگر پیشرفت هایی بس شگرف تر از این هم داشته باشد هیچ وقت قادر به ایجاد بدون مقدمه (خلق) یک موجود نخواهد بود زیرا اساساً کار انسان چیزی جز احاطه محدود به سنت ها و قوانین الهی نهاده شده در عالم نیست و این هم بر فرض انجام با خالقیت حقیقی خداوند تنافی ندارند.

^۱. دانشجوی دکترای حکمت متعالیه.

ارزیابی تعارض سبکهای زندگی دینی

حمیدرضا آیت اللهی^۱

ویتگنشتاین در دوره دوم نگرش زبانی اش از نظریه اولش که در نظر داشت با تجزیه گزاره ها به گزاره های اتمی نظامی منسجم برای معناداری ارائه کند عدول می کند. او در دوره دوم زندگی اش از بازی زبانی، شباهتهای فامیلی و صورتهای زندگی سخن می گوید که قابل فروکاسته شدن به ابعاد متمایز نیست. این دیدگاه او ناظر به آن است که زندگی پیچیده تر از آن است که بتوان آن را در ابعاد اتمی بررسی کرد. کواین نیز با طرح شبکه باور به این خصوصیت در زندگی اعتقادی انسان اشاره نموده است. اما این ویژگی زندگی ما را از تشخیص انواع صورتهای زندگی در قالبهای مفهومی باز نمی دارد ویژگی هایی که می توان در تمایز هایی بین انواع آن پی برد. گرچه ویتگنشتاین این موضوع را درباره نحوه معناداری زبانهای مختلف بکار برده است ولی ملاک معناداری را از استعمال زبان در زندگی روزمره استنتاج نموده است. اگر بتوان شاخصه هایی اجمالی برای صورتهای زندگی تعیین کرد در آن صورت با سبک زندگی مواجه می شویم که در آن می توان عناصری را از یکدیگر تمیز داد. سبک های زندگی در زمینه انواع رفتار، باور، معرفت، انگیزه، احساسات، نظام ارزشی و تعامل های انسانی توصیه های پنهان متفاوتی دارند. در این نوشتار در نظر است تا تمایزها و تشابه های سبک دینی زندگی و سبک سکولار آن بازنموده شود. سپس علت تفاوت برخی سبکهای زندگی دینی از یکدیگر و تعارض برخی دیگر نسبت به هم بیان شود و در نهایت معیارهایی برای تشخیص سبک زندگی دینی درست از نادرست ارائه گردد. چراکه در مواقعی سبکهای زندگی دینی چنان به انحراف کشیده می شوند که برخی سبک های زندگی سکولار بر آنها مزیت می یابند.

^۱. استاد گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی

واقع گرایی نقابدار

چیستی، ارتباط و نقش آن در مدل علم دینی دکتر مهدی گلشنی

آرام باتوبه^۱

در مدل علم دینی دکتر مهدی گلشنی، متافیزیک به نحو عام و متافیزیک علم به نوع خاص نقش اساسی را ایفا می کند. با ارائه صورت بندی خاص از استدلال ایشان نشان خواهیم داد که علم دینی مورد نظر ایشان با پذیرش یک نوع واقع گرایی خاص نسبت به گزاره های به ظاهر علمی متن مقدس امکان دارد. پذیرش واقع گرایی نقابدار نسبت به زبان قرآن و مفاهیم به ظاهر علمی آن از پیش فرض های اصلی و نهان این مدل علم دینی است. با علم به این مهم که مدل علم دینی دکتر مهدی گلشنی بدون این پیش فرض از اعتبار آن کاسته خواهد شد تلاش خواهیم کرد که این نوع واقع گرایی را معرفی و مورد تحلیل بیشتر قرار دهیم.

^۱. کارشناس ارشد فلسفه علم از دانشگاه صنعتی شریف (aram1312@gmail.com).

شبهات جی. ال. مکی درباره وجود شر در عالم و پاسخ به این شبهات در فلسفه صدرایی

علی رضا بهرامی^۱

مسئله شر از جمله مباحث مهم در حوزه الهیات به شمار می رود که در میان فلاسفه مختلف، کشاکش پردامنه ای داشته است. این موضوع از دو جهت چالشی مهم به شمار می رود: یکی آنکه مخالفان الهیات و حیانی در این موضوع تا انکار خدا پیش رفته اند؛ دیگر آنکه به جهت ارتباط مستقیم با زندگی انسان ها، ما نیازمند تبیینی روشن برای فهم عموم در این باره هستیم البته نه به گونه ای که مسئله و پاسخ به آن به اندیشه جبرگرایی منتهی شود. جی. ال. مکی مدعی است باورهای دینی فاقد تکیه گاه عقلی اند. وی سه قضیه مورد قبول خداپاوران را در تناقض نشان می دهد: «خداوند قادر مطلق است»، «خداوند خیر محض است» و «شر وجود دارد». با توجه به صفاتی که به طور اطلاق به خداوند نسبت داده می شود، آیا وجود شر در عالم ممکن است؟ فلاسفه اسلامی و البته ملاصدرا پاسخ هایی به این شبهات داده اند. شر در حکمت متعالیه با مفاهیمی همچون عنایت و خیر پیوند خورده است. صدرا وجود را مساوق با خیر می داند «الوجود کله نور و حیاة» و برای شر دو معنا بیان می کند، «لو کان الشرّ امراً وجودیاً لکان الشرّ غیر الشرّ و التالی باطل». از نظر ملاصدرا همه وجود خیر است و ماهیت شر امری منافر با طبع است. آیت الله جوادی آملی به عنوان یکی از نوصدرائیان شارح آراء ملاصدرا، با تقسیم شر به بالذات و بالعرض، و «لیس تامه» و «لیس ناقصه» به حل این شبهه پرداخته اند.

کلیدواژه ها: شر، خیر، مکی، ملاصدرا، قدرت مطلق خداوند، اختیار بشر.

^۱ دانشجوی دکترای حکمت متعالیه پژوهشگاه علوم انسانی، پژوهشگر در پژوهشگاه قرآن و حدیث قم.

بررسی تصور جان هیک از خداوند

محمدرضا بیات^۱؛ زینب امیری^۲

این مقاله درصدد است تا ضمن ارائه تصور جان هیک، فیلسوف تحلیلی دین، از خداوند، به ارزیابی تصور وی از خداوند بپردازد. ابتدا با تکیه بر تفکیک میان مفهوم یک چیز (concept) و تصور (conception) آن چیز، میان مفهوم و تصور خداوند نیز تفاوت گذاشته سپس تصورات گوناگون از وی و ویژگیهای اساسی آنها را توضیح خواهیم داد. در نهایت، با توجه به تصورات فوق از خداوند، نشان خواهیم داد که دیدگاه وی به کدامیک از آنها نزدیکتر است و چرا چنین است. اگر چه در نگاه نخست، بنظر میرسد که دیدگاه هیک به تصورالاهیدانان مسیحی از خداوند (Theistic conception) نزدیک است ولی با توجه اینکه هیک خداوند را واقعیت مطلق میداند که در ادیان مختلف به گونه های متفاوتی تجلی پیدا کرده و مومنان هم همین گونه ها را تجربه می کنند، از نزدیکی بیشتر دیدگاه وی به تصورعارفانی مانند مایستراکهارت و ابن عربی Panentheistic (conception) دفاع خواهیم کرد.

واژگان کلیدی: جان هیک، مفهوم، تصور، تئیسیم، پان تئیسیم، پانن تئیسیم.

^۱. استادیار دانشگاه تهران، mz.bayat@gmail.com

^۲. دانشجوی دکتری فلسفه دین دانشگاه تهران، zainabamiri9@gmail.com

بررسی و نقد نسبت شیطان با نظام تکوینی عالم در اندیشه شهید مطهری

مهدی بهنیا^۱

هنگامی که شهید مطهری در باب شیطان و جایگاه آن در هستی سخن می‌گوید با تأکید بر تعالیم قرآنی نتیجه می‌گیرد که شیطان نسبت تکوینی با عالم بر قرار نمی‌کند و نسبت او با این عالم و به خصوص با انسان، نسبت تشریعی است. این موضع او در باب عدم مشارکت تکوینی شیطان در ساختار عالم، با سه موضع دیگر، مرتبط و متحد است. نخست آنکه جهان‌بینی اسلامی، توحیدی و تک قطبی است و شیطان در آن شر نسبی است نه شر حقیقی؛ دوم هم اینکه انسان مختار است و وجود شیطان، خللی به این مفهوم وارد نمی‌سازد و موضع سوم هم اینکه شیطان از نوع جنیان است که در نظام عالم نقش تکوینی ندارند نه از نوع فرشتگان که دست‌اندرکار تکوین عالم‌اند. از سویی در عین حال که انسان مکلف به تکالیف الهی است، شیطان هم بنا به آیه ۶۴ سوره اسراء (و استغفر من استطعت منه بصوتک و اجلب علیهم بخیلک و رجلک و شارکهم فی الاموال و الاولاد و عدهم...) از ناحیه همان خالق، تکلیفی منازع با تکلیف انسان دارد.

بر این اساس، پرسش اصلی این مقاله که بر دیگر پرسش‌های فرعی مطرح در آن سایه می‌اندازد، پرسش از امکان این تقریر (عدم فرض نقش تکوینی برای شیطان و انحصار

^۱. عضو هیأت علمی گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی (behniafar@atu.ac.ir).

نقش او به حوزه تشریع) است. چگونه می‌توان از حضور شیطان، نقش‌پذیری و در عین حال نقش آفرینی او در عالم هستی سخن گفت و در عین حال او را خارج از قلمرو تکوین دانست. در اینجا ضمن پرداختن به برخی از پرسش‌های فرعی و مؤثر در باب این موضوع بر این نتیجه تأکید خواهد شد که خارج دانستن شیطان از قلمرو تکوین، اگر چه یک مدعای هستی‌شناختی و دارای نتایج هستی‌شناختی است اما بر اساس مذاقه‌ای هستی‌شناسانه شکل نگرفته و صرفاً مبتنی است بر دغدغه احتراز از وقوع شرک و ثنویت در عالم هستی؛ در حالی که می‌توان برای شیطان نقش و تأثیر تکوینی در طول و مراتب میانی هستی قائل شد و در عین حال گرفتار ثنویت‌گرایی نگشت.

واژه‌های کلیدی: شیطان، تکوین، تشریع، مرتضی مطهری، ثنویت‌گرایی، شر.

دین عقلانی و چالش های پیش روی آن در ایران امروز

حسین پرده‌چی^۱

مسئله نسبت میان عقل و دین پیشینه ای دراز دارد اما هر بار به اقتضای زمان، معنای متفاوتی به خود گرفته است. پیش از این در جوامع دینی این پرسش بیشتر در قالب امکان یا لزوم اثبات وجود باری ظهور می کرد و فیلسوفان و متکلمان در پی پاسخ به آن استدلال می کردند؛ این گفتگو هنوز هم به قوت خود باقی است. در ایران امروز اما، سوال از نسبت عقل و دین در سطح دیگری پرسیده می شود و آن نسبت میان گزاره های قرآنی با علم تجربی است. اندیشمندان مغرب زمین عموماً در قبال این سوال که یکی از مسائل شکل گرفته در نقد تاریخی کتاب مقدس بود، بدین پاسخ روی آوردند که زبان دین استعاره‌یست و لذا گزاره های کتاب مقدس چنانچه با علم تجربی در تعارض باشند، به کیان دین لطمه ای وارد نخواهد آمد. اما در جامعه ی فکری ما، این نوع از پرسشگری از قرآن عمر چندانی ندارد و لذا پاسخ های آن نیز نه از ادبیات گسترده ای برخوردار است و در واقع نه چنان که بایست، پرسش ها مورد هم دلی و توجه واقع شده اند. از سوی دیگر به این دلیل که پرسش های پدید آمده در فرهنگ یهودی-مسیحی و پاسخ های داده شده به آن در بستری متفاوت از متن و فرهنگ اسلامی بوده است و نارسایی هایی که در آن پاسخ ها به چشم می آید، لذا باز سازی عینی آن ها در فرهنگ ما چندان مقبول به نظر نمی رسد. از این رو نگارنده در این مقاله در پی آن خواهد بود تا مسائلی که نوعاً متکلمان مسلمان امروز به واسطه ی عدم هم دلی با جامعه ی دین داران، پاسخ به آن ها را غیرلازم می دانند و یا از پاسخ به آن ها مغفول مانده اند را در حوزه ی دین عقلانی بازگو

^۱. کارشناسی ارشد فلسفه دین دانشگاه علامه طباطبائی (shpardechi@gmail.com).

کند و بر لزوم باز اندیشی در پاسخ به این پرسش ها با نگاه به تجربه ی تاریخی سنت یهودی-مسیحی تاکید نماید. و از جهت دیگر عنوان خواهم کرد که نادیده گرفتن مسائل این چنینی امروز جامعه ی دینی ایران، ثمره ای جز سست شدن ریشه ی ایمان دینی را در پی نخواهد داشت.

تبیین سرشت ثابت بشری بعنوان بنیاد اخلاق فضیلت و سعادت عینی

نغمه پروان^۱

اخلاق فضیلت از آن رو که برخلاف دو اخلاق وظیفه گرا و پیامدگرا که بعد بیرونی رفتار آدمی را مد نظر قرار می دهند، به وجه درونی اعمال انسان اعم از کردار و گفتار می پردازد و چگونه بودن انسان را محل پرسش قرار می دهد، برای عام و فراگیر بودن الزام به آن دارد که بر سرشت ثابت انسانی استوار گردد. گرچه حاصل بررسی نظریه های پیرامون سرشت انسانی اخذ این نتیجه خواهد بود که سرشت از کارکردهای دیگری مانند کارکرد آرمانی و تکاملی نیز برخوردار است که شیوه ی صحیح تکامل و شکوفایی جنبه های انسانی را عرضه می دارد و بواسطه ی آن انسان ها آرمان های متفاوتی را در زندگی طبیعی خواهند یافت، در همه ی چنین کارکردهایی مفهوم آن صراحتاً و به طور ثابت بر مفاهیم اخلاقی اتکاء دارد. تمامی ادیان با استناد به ثابت بودن سرشت انسانی اخلاق فضیلت را راهی برای آراستگی زندگی درونی انسان به زیور فضایل و در نتیجه کسب سعادت عینی معرفی می کنند. در این نوشتار از منظر متفکران و فیلسوفان دنیای باستان و شارحین آنها در دوره های مختلف، فیلسوفان و اندیشمندان عالم اسلام، و متفکر نو ارسطویی معاصر خانم جولیا آناس نقش این سرشت ثابت در اخلاق فضیلت بررسی خواهد شد. مقاله در پایان بر این امر تأکید خواهد ورزید که قائل بودن به سرشت تکاملی این نتیجه را در پی خواهد داشت که ثابت انگاشتن سرشت انسانی شیوه ی یگانه ای را بر زندگی همگان تحمیل نخواهد کرد. سرشت جنبه هایی از وجود است که گرچه انسان قادر به تغییر آن نیست، ملزم به پرورش و شکوفا کردن آن خواهد بود.

واژگان کلیدی: طبیعت، سرشت، ذات، اخلاق فضیلت.

^۱. دانشجوی دکترای فلسفه دین، دانشگاه آزاد تهران، واحد علوم تحقیقات.

(naqme.parvan@gmail.com).

دفاع از برهانهای کلاسیک اثبات وجود خدا بر اساس دیدگاه معرفت شناسی دین جورج ماورودس

نعیمه پورمحمدی^۱

برهانهای کلاسیک اثبات وجود خدا از سوی آنسلم، دکارت، آکویناس و پیلای با کوشش فیلسوفانه هیوم، کانت، فلو و دیگران تا حد زیادی شکست خوردند و پیام آور ناکامی طرح الاهیات طبیعی بودند. در روزگار نو، روایت‌های جدیدی از براهین سنتی از سوی الاهدانان دیگری همچون پلاتینگا، هیک، ملکم، سویینبرن، بارت و تیلیش عرضه شده است که باز از سوی دسته دیگری از فلاسفه با اشکالهای جدی و سختی روبرو شدند. در دورانی که رویکردهای متنوع دیگری، جز برهان، در الاهیات و فلسفه دین برای دفاع از باور به خدا عرضه شده است، جا دارد بپرسیم آیا هنوز می‌توان از براهین سنتی اثبات خدا دفاع کرد یا خیر؟ و آیا می‌توان رویکرد اقامه برهان را برای دفاع از خدا برگزید؟

جورج ماورودس، فیلسوف دین و معرفت شناس اصلاح شده، استاد بازنشسته دانشگاه میشیگان، طرح نویی در ماهیت برهان در انداخته است که با کمک آن می‌توان به نجات جان رنجور برهانهای سنتی اثبات وجود خدا چشم امید داشت. او در ماهیت برهان با افزودن دو شرط «قطعیت» و «قانع کنندگی» بر دو شرط سابق «اعتبار» و «صحت»، آن را یک مفهوم گزاره ای ترکیبی تلقی می‌کند که متشکل از دو مفهوم گزاره ای عینی (اعتبار و صحت) و دو مفهوم گزاره ای ذهنی (قطعیت و قانع کنندگی) است. با فرض این توصیف از ماهیت برهان، می‌توان اختلاف نظر گسترده میان طرفداران و منتقدان

^۱. استادیار گروه فلسفه دین دانشگاه ادیان و مذاهب قم.

برهانهای اثبات خدا را اولاً دریافت و ثانیاً با در نظر گرفتن عناصر ذهنی در برهان، از برخی از روایت‌های محکم و استوار این برهانها جانبداری کرد.

برای مثال، برهان جهان شناختی آکویناس بدین خاطر با اشکالات هیوم از نظرها افتاد که معمولاً فرضهای ذهنی هیوم را که از چشم انداز فلسفی خود او جدا نبودند (همچون بی اعتبار دانستن اصل جهت کافی یا اشکال به اصل علیت) در نظر گرفته نمی شد. در مقابل، اگر شخصی فرضهای توصیفی و فرضهای ارزشی را که جزو مقدمات نانوشته آکویناس در برهان جهان شناسانه او هستند، در نظر بگیرد و پیرو نظام فلسفی ای باشد که به او امکان همراهی با آن فرضها را می دهد، در آن صورت می تواند همچنان به شکل کاملاً معقولی برهان جهان شناختی را برای اثبات خدا برگزیند.

این مقاله با ذکر مثال به چگونگی دفاع از براهین کلاسیک اثبات وجود خدا بر اساس طرح معرفت شناسی ماورودس می پردازد.

نقد نگاه فلسفه تحلیلی به معنای زندگی از منظر فلسفه اسلامی

حسین ثقفی هیر^۱؛ نگار گنجه اصل^۲

در این مقاله ابتدا به چرایی طرح معنای زندگی به طور کلی پرداخته شده و پاسخ‌های فلسفه تحلیلی به این سوالات مطرح شده و سپس پاسخ‌های ایشان از منظر فلسفه اسلامی مورد بررسی و نقد قرار خواهد گرفت. طبق دأب و روش فلاسفه تحلیلی در مواجهه با هر مسأله‌ای، آن را به اجزائش آنالیز کرده و راجع به آن اجزاء بحث می‌کنند و سپس به ترکیب آن باز می‌گردند. بر همین اساس در این مقاله به مباحث زیر پرداخته خواهد شد: ۱. معنای معنا در معنای زندگی از نگاه فلسفه تحلیلی و نقد آن؛ ۲. معنا و مفهوم زندگی در معنای زندگی از نگاه فلسفه تحلیلی و نقد آن؛ ۳. مفهوم معنای زندگی در حالت ترکیب از نگاه فلسفه تحلیلی و نقد آن؛ ۴. ترجیح هدف به مثابه معنا از میان کارکرد، ارزش، درس عبرت و ... در معنای زندگی از نگاه فلسفه اسلامی؛ ۵. محدود نبودن زندگی به همین زندگی دنیوی از نگاه فلسفه اسلامی؛ ۶. تأکید بر مقوله اخلاق در پرداختن به معنای زندگی در فلسفه اسلامی

کلیدواژه‌ها: معنای زندگی، هدف، کارکرد، علت غائی، حرکت جوهری، صیورت، معاد جسمانی.

^۱. دانشجوی دکترای فلسفه دین دانشگاه تهران (ip4ys.saghafi@yahoo.com).

^۲. دانشجوی ارشد دانشگاه شهرری (negar.gl_ngr@yahoo.com).

چرایی لزوم دعا با توجه به خیریت مطلق خداوند از دیدگاه مرتضی مطهری و النور استامپ

أمهانی جراحی

از مهم‌ترین مسائل مطرح درباره‌ی دعای حاجت، چرایی لزوم آن برای حاصل شدن برخی خیرهاست. وصف خیریت درباره‌ی خداوند ایجاب می‌کند که هر خیر ممکن بدون درنظر گرفتن درخواستی برای آن تحقق یابد. لذا به نظر می‌رسد با یک دووجهی مواجهیم؛ یا واقع شدن برخی خیرها وابسته به دعایی است که برای آنها انجام می‌گیرد که در این صورت خیریت خداوند زیر سؤال می‌رود، و یا چنین نیست و لذا دعای حاجت بیهوده است. درباره‌ی این مسئله، مقاله به بررسی آرای دو متفکر، مرتضی مطهری و النور استامپ می‌پردازد. دو متفکری که علی‌رغم طرح مسئله‌های متفاوتی که در این باب دارند، در نهایت به همین بحث اثرگذاری دعا در عین خیریت خداوند پرداخته‌اند. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد هر دو متفکر، دعای حاجت را مقوله‌ای با کارکردهای منحصر به فرد دانسته‌اند. مطهری با برشمردن اثرات خاص دعا، وجود آن را به عنوان امری متناسب با خیریت خداوند و نه در ضدیت با آن، لازم معرفی می‌کند و استامپ با تشبیه رابطه‌ی خدا و بنده به یک رابطه‌ی دوستی، دعای حاجت را به عنوان تعدیل‌کننده و محافظ این رابطه از خطراتی که بنا به ناهمگونی دو طرف آن ممکن است ایجاد شود، تلقی می‌کند. به این ترتیب دعا به جهت این خصیصه‌اش آنچنان لازم محسوب می‌شود که اثرگذار بودن آن را در عین خیریت خداوند توجیه می‌نماید.

کلیدواژه‌ها: دعا، خیریت خداوند، مطهری، استامپ.

بررسی حقانیت ادیان بر اساس حساب احتمالات

سعید انواری^۱

حساب احتمالات در بحث برهان نظم به کاررفته است و نتایج حاصل از آن نیز مورد نقد قرار گرفته است. در این مقاله از حساب احتمالات در بررسی میزان احتمال صحیح بودن دین و مذهبی که در آن به دنیا آمده‌ایم استفاده شده است. مدعای انحصارگرایی آن است که تنها یک دین و مذهب صحیح وجود دارد. حال در وحله نخست به نظر می‌رسد که بر اساس حساب احتمالات و با در نظر گرفتن ادیان و مذاهب گوناگون در سراسر عالم، احتمال صحیح بودن دین و مذهبی که در آن به دنیا آمده‌ایم بسیار کم خواهد بود. در صورتی که به این مجموعه، ادیان و مذاهب منسوخ شده را نیز اضافه کنیم، احتمال حاصل بسیار کمتر خواهد شد. در این مقاله بررسی می‌شود که با توجه به اهمیت ادیان مختلف و شواهدی که در تایید هر یک وجود دارد و نیز باقی ماندن برخی ادیان در طول تاریخ، آیا می‌توان در این زمینه از تابع احتمال یکنواخت استفاده کرد؟ و در صورتی که از تابع احتمال غیر یکنواخت استفاده کنیم و وزن همه ادیان را یکسان در نظر بگیریم، آیا همچنان احتمال حق بودن دین و مذهب موروثی ما، در صورتی که در یکی از ادیان بزرگ به دنیا آمده باشیم، کم خواهد بود؟

کلیدواژه‌ها: فلسفه دین، حساب احتمالات، انحصارگرایی، حقانیت دینی.

۱. عضو هیئت علمی گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی (Saeed.anvari@atu.ac.ir).

عقل و حدود و حجابهای آن بر مبنای کتاب مفاتیح الغیب و شرح اصول کافی ملاصدرا

طیبه جورابچی

جایگاه عقل در دین و نسبت بین آنها از دیرینه ترین و مشهورترین مباحث تاریخ تفکر فلسفی است. سالهاست که نزاع علم بعنوان محصول عقل و دین که رهاورد وحی است، اذهان بسیاری را به خود مشغول داشته است. از این عنوان زمانی به تقابل عقل و وحی، و گاهی علم و دین یاد می شود و گاه نیز عقل را در برابر ایمان قرار می دهد. لذا بررسی عقل و میزان کارآمدی آن در دیدگاه اهل اندیشه از مباحث ضروری فلسفه دین است. در این جا سه سوال مطرح است: ۱. مراد از عقل در این حوزه، چه نوع عقلی است؟ ۲. آیا عقل در قلمرو دین جایگاهی دارد؟ آیا می تواند در تبیین اعتقادات دینی نقشی ایفاء کند؟ ۳- عقل در قلمرو دین دارای چه حدود مرزهایی است؟

پاسخی که در این مقاله از منظر ملاصدرا (بر مبنای کتاب «مفاتیح الغیب» و شرح اصول کافی داده می شود) این است که اولاً مراد از عقل، عقل نظری و استدلالی است؛ ثانیاً این عقل در مسیر حرکت و تکاملش زمانی که به مرتبه کمال عقلانی که همان عقل مستفاد است برسد، می تواند (در کنار ایمان) انسان را در سیر تکاملی اش یاری کند. اما بعد از آن به خاطر وجود برخی حجابها همچون مشغولیت به دانشهای رسمی و دنیوی، ردایل اخلاقی، گرفتاری در تکنای بدن، از حرکت باز می ایستد و نیازمند استمداد وحی می گردد.

لذا در تبیین اصول دین برهان عقلی قبل از نقل است ولی در درک جزئیات دین و امور غیبی و اخروی عقل در مقام پایین تر از وحی قرار می گیرد. **کلیدواژه‌ها:** اندیشه ملاصدرا، معانی عقل، عقل نظری، مراتب عقل نظری، حدود و حجاب.

استدلال به سود خداباوری در موقعیت تکافوء ادله با تکیه بر قضیه‌ی بیز

سیدحسام‌الدین جلالی‌طهرانی^۱

امروزه هم فیلسوفان دین خداباور و هم فیلسوفان دین خدا ناباور می‌کوشند که برای اثبات مدعای خود درباره‌ی وجود یا عدم وجود خدا از هر شاهد و استدلالی بهره ببرند. همواره ظهور شیوه‌های نوین برای اثبات ادعای هر یک از طرفین در حوزه‌ی فلسفه دین به وجود آمده است که به زعم برخی در این بحث به تکافوء ادله رسیده‌ایم. نوشتار پیش‌رو، ارائه‌ی استدلالی نوین و تازه برای اثبات ادعای خداباوران بر فرض تکافوء ادله است. در این مقاله فرض می‌کنیم که با کسانی مواجه‌ایم که در زمینه‌ی تخصصی‌شان (فلسفه دین)، از شایستگی و اطلاعات لازم و کافی برخوردارند اما در موضوعی واحد (خدا باوری) با هم، هم‌رأی و هم‌عقیده نیستند و عقاید متناقضی دارند. این موقعیت که به حسب تکافوء ادله به وجود آمده است را موقعیت عدم‌شاکله‌مندی می‌نامیم. سوالی اصلی که در این مقاله به دنبال پاسخ آن هستیم این است که: آیا عدم‌توافق در مورد خدا باوری در موقعیت عدم-شاکله‌مندی می‌تواند به سود خدا باوری باشد؟ برای رسیدن به پاسخ این سوال از قضیه‌ی با اهمیت و پرکاربرد بیز در احتمالات ریاضی، که روشی برای محاسبه یک پیش‌آمد، بر پایه‌ی احتمال وقوع یا عدم وقوع پیش‌آمدی دیگر است، استفاده کرده‌ایم؛ و نشان داده‌ایم که با تکیه بر این مبنای پذیرفته شده، پاسخ به سوال اصلی مقاله مثبت خواهد بود. یعنی در موقعیت تکافوء ادله در مورد خدا باوری و عدم آن، می‌توان به سود آن استدلال کرد.

واژگان کلیدی: فلسفه‌ی دین، خدا باوری، قضیه‌ی بیز، تکافوء ادله، عدم شاکله‌مندی.

^۱ . دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه دین دانشگاه تهران (jalalitehrani@ut.ac.ir).

نسبت اختلافات دینی و اختلافات اخلاقی

سیمین جهانی^۱

اخلاق بخش مهمی از آموزه‌های ادیان بزرگ جهان است، بخشی از تعارض آموزه‌های ادیان مختلف مربوط به آموزه‌های اخلاقی آنان است و هر تبیینی از اختلاف نظرات اخلاقی در فلسفه اخلاق (مانند شکاکیت و نسبی‌گرایی)، داده شود به اختلافات ادیان در زمینه اخلاق نیز تسری می‌کند. به طور رایج اختلاف‌نظرات اخلاقی با پاسخ نسبی‌گرایانه مواجه می‌شود و در مقابل آن نسبی‌گرایی نقد می‌شود. اما در زمینه اختلافات و تعارضات ادیان پاسخ‌های متنوع‌تری مطرح است از نسبی‌گرایی، انحصارگرایی، شمول‌گرایی تا کثرت‌گرایی.

اگر قایل به قیاس‌ناپذیری آموزه‌های ادیان از جهت حقانیت باشیم، به اردوگاه نسبی-گرایی وارد شده‌ایم. همان‌طور که در اخلاق هم نسبی‌گرایی فرهنگی معتقد است اخلاقیات تخته‌بند فرهنگ و جامعه است و عینیتی در آن وجود ندارد. از سوی دیگر زمینه‌گرایی اخلاقی بر آنست که اختلافات اخلاقی صرفاً ظاهری است در این مقاله بر آنیم که پاسخ‌های گوناگون در برابر اختلافات دینی و اخلاقی را مقایسه و بررسی کنیم. یکی از تمایزهای راهگشا در این بررسی مقایسه‌ای تمایز میان علل و دلایل این اختلافات است.

کلیدواژه‌ها: اختلاف نظر، اخلاق، دین، نسبی‌گرایی.

^۱. کارشناسی ارشد فلسفه اخلاق دانشگاه قم (smn.jahani94@gmail.com).

بررسی نحوه فاعلیت خداوند در جهان از نظر ویلیام آلستون

قدسیه حبیبی^۱

در این مقاله دیدگاه ویلیام پی. آلستون در مورد فعل خداوند در جهان مورد بررسی قرار می‌گیرد. وی مفهوم «فعل خداوند» را مفهوم گسترده‌ای می‌داند که هم بر خلقت موجودات و حفظ آن‌ها دلالت دارد و هم بر مواردی که خداوند به نحو مستقیم با انسان ارتباط برقرار می‌کند. آلستون فاعلیت خداوند را فاعلیتی شخصی می‌داند و معتقد است که گرچه خداوند مانند سایر فاعل‌های شخصی، افعال خود را بر مبنای علم و اراده انجام می‌دهد، اما این بدین معنا نیست که علم و اراده در مورد خداوند، دقیقاً به همان معنایی است که در مورد انسان به کار می‌روند. همچنین آلستون با بررسی دیدگاه جبرگرایان، تلاش می‌کند تا به این پرسش پاسخ دهد که آیا هرچه که در جهان رخ می‌دهد حتی اموری که توسط علل طبیعی که خود مخلوق خداوند هستند پدید می‌آیند، فعل الهی هستند؟ او در بررسی دیدگاه آنان موضوعات دیگری نظیر «آیا دخالت مستقیم خداوند در جهان ممکن است؟» و «آیا نیازمند دخالت مستقیم خداوند در جهان هستیم؟» را نیز مطرح می‌کند که در این مقاله به این نظریات نیز پرداخته شده است.

واژگان کلیدی: ویلیام پی. آلستون، فعل خداوند، فاعل شخصی، جبرگرایی

^۱. دانشجوی دکترای فلسفه اسلامی دانشگاه علامه طباطبائی
(gh.h9161@gmail.com).

برون گرایی معرفت‌شناختی و اختلاف نظر دینی: بررسی دیدگاه ویلیام آلستون

غزاله حجتی^۱

اختلاف نظر دینی یکی از مسائل جدید و مهم در معرفت‌شناسی باور دینی است. راهبردهای درون‌گرایانه و برون‌گرایانه در معرفت‌شناسی باور دینی هر یک به نوبه‌ی خود با مسئله‌ی اختلاف نظر دینی مواجه‌اند. با این حال، به نظر می‌رسد برون‌گرایی در معرفت‌شناسی باور دینی بر برخی مبانی متکی است که در نهایت، مسئله‌ی اختلاف نظر بین متدینان به ادیان و مذاهب مختلف یا بین متدینان و خداناباوران را نه حل، بلکه منحل می‌کند. در این مقاله، برای بررسی نحوه‌ی مواجهه‌ی برون‌گرایان با اختلاف نظر دینی، به دیدگاه ویلیام آلستون می‌پردازم که معتقد است توجیه غیردوری اعتمادپذیری و صحت کارکرد قوای معرفتی انسان ناممکن است و بنابراین، مواجهه با اختلاف نظر دینی نمی‌تواند تغییر فرایند باورسازی را موجب شود که باور دینی فعلی شخص را پدید آورده است. پیامد این دیدگاه گونه‌ای انحصارگرایی دینی است که مشخصه‌ی راهبرد برون‌گرایانه در معرفت‌شناسی باور دینی به نظر می‌رسد. استدلال خواهم کرد که دیدگاه آلستون، هم از حیث مقدمات آن و هم از حیث این پیامد ناموجه به نظر می‌رسد و اختلاف نظر دینی باید در نظر نخست، باورنده را به بازنگری در باورهای دینی خود و فرایندهای شکل‌دهنده به این باورها سوق دهد.

واژگان کلیدی: معرفت‌شناسی باور دینی، اختلاف نظر دینی، برون‌گرایی معرفت‌شناختی، انحصارگرایی دینی، ویلیام آلستون.

^۱ دانشجوی دکترای فلسفه دین، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

(ghazaleh.hojjati@gmail.com)

مرگ از نظر ملاصدرا و بررسی سازگاری آن با قرآن (با تأکید بر تفسیر المیزان)

سید رضا (ژهیر) حسینی لواسانی^۱

انسان بدلیل داشتن میل به جاودانگی همواره مسئله مرگ برایش اهمیت داشته است. ملاصدرا از متفکرینی است که با مطرح کردن مبانی فلسفی جدیدی مانند حرکت جوهری، تفسیری نو از علت مرگ ارائه کرده است. وی برخلاف متفکرین قبلی، استكمال نفس را علت مرگ دانسته و معتقد است در موقع مرگ، نفس بدلیل فعلیت یافتن و بی نیازی اش از ماده، بدن مادی را رها می کند. در این مقاله اثبات کردیم این دیدگاه وی مطابق با آموزه قرآنی سیر و بازگشت انسان به سوی خدا و هم چنین آموزه قرآنی برتری آخرت نسبت به دنیا است.

در این مقاله علاوه بر تشریح و تبیین نظریات این حکیم الهی درباره چیستی مرگ، ضرورت مرگ، انواع مرگ و علت هر کدام، کمال بودن شقاوت و موت اختیاری، به بررسی دیدگاه قرآن درباره برخی از این موضوعات و هم چنین بررسی سازگاری هر کدام از این دیدگاه ها با آموزه های قرآنی با تأکید بر تفسیر المیزان پرداخته ایم. **واژگان کلیدی:** مرگ، ملاصدرا، قرآن، مرگ طبیعی، مرگ اخترامی، علت مرگ، کمال، موت اختیاری.

^۱ . دانشجوی دکترای فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه تربیت مدرس تهران.

دین و سبک زندگی

منصوره حسینی^۱

دنیای مدرن انسان دیندار را با چالشهای جدیدی مواجه کرده است. یکی از آن موارد "سبک زندگی" می باشد. جمود فکری در طیف هایی از دینداران، و هجوم ماده گرایی، سکولاریسم و اومانیسم باعث انزوای دین شده و متعاقبا انسانها دچار خلاء معنوی شده اند. سوال مهم این است آیا با عقل خود بنیاد بشری به تنهایی می توان به سبک صحیح زندگی پی برد؟ یا ما در هردورانی به تعلیمات اعتقادی و دستورات فقهی و اخلاقی دین نیازمند هستیم.

ممکن است در ابتدا تصور شود دو راه بیش، پیش رو نداریم. روش سنتی که با پذیرش عقلانیت سنتی و فقهی همراه است و روش دیگر که پذیرش عقلانیت مدرن و عرفی است. معتقدان روش دوم ناکارآمدی فقه سنتی در مواجهه با چالشهای عصر جدید را بیش از آن که از خود فقه بدانند از پیش فرضها و مبانی فلسفی و کلامی فقه می دانند و راه حل مطلوب را در "فلسفه فقه" که در آن به اجتهاد در اصول و نقادی در پیش فرضها و مبانی می پردازد جستجو می کنند. اما با توجه به تجربه مسیحیت که پیش از ما با بحران های مدرنیته مواجهه شده اند راه حل سومی نیز وجود دارد که بهره مندی از الاهیات اخلاقی است.

الاهیات اخلاقی اصطلاحی در حوزه مسیحیت کاتولیک است. امروزه الاهیات اخلاقی از زیر مجموعه های الاهیات عملی محسوب می شود. الاهیادان مسیحی با روی آوردن به الاهیات عملی و نگرش انتقادی به عرف سکولار امروزی، می کوشند زندگی مبتنی بر ایمان را ممکن ساخته و راه های عملیاتی برای نجات دین و ایمان از وضعیت بحرانی در شرایط مدرن را بوجود آورند. در الاهیات اخلاقی وحی الهی نقش کلیدی دارد و بدون

^۱. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی رودهن.

آن پیمودن راهی که در نهایت به دیدار خداوند برسد ممکن نیست. البته الاهیات اخلاقی عقل و دستاوردهای آن را محترم می شمارد و در شرح و تبیین و نیز دفاع از مبانی ارزشی خود از آن استفاده می کند.

رویکردی که الاهیات اخلاقی در دفاع از آموزه های اساسی دین دارد بیشتر فلسفی است از این رو الاهیات اخلاقی در حد فاصل دین شناسی فلسفی و اخلاق هنجاری قرار دارد. منبع اصلی الاهیات اخلاقی در هر دینی کتاب و سنت مورد پذیرش آن دین است. رویکردهای گوناگون به الاهیات اخلاقی طی قرن ها دارای تنوع زیادی بوده است. دلیل این تنوع توسل به دلایل عقلی و اختلاف درجه پذیرش اصول عمومی اخلاق در متن الاهیات اخلاقی و نیز چالش های متفاوتی است که الاهیات اخلاقی در دوره های زمانی مختلف و نیز در متن سنت های اجتماعی متفاوت با آنها مواجه شده است. پیش از سیطره مدرنیسم بر زوایای مختلف زندگی انسان رابطه دین و اخلاق مبتنی بر تصدیق یکدیگر بوده است؛ اما مسئله جدیدی که وارد جریان فکری بشر شده خودمختاری انسان است که او را با چالش های جدیدی مواجه کرده است. الاهیات عملی به طور کلی و از جمله الاهیات اخلاقی که بیشتر در میان متفکران مسیحی نظم و نسق گرفته هم اکنون در صدد پاسخگویی به چالش هایی است که دنیای مدرن برای ارزش های اساسی دینی مانند سبک زندگی، بندگی و عبادت، عشق و ایثار، ازدواج زن و مرد و وفاداری آنها به همدیگر بوجود آورده است.

در حوزه اسلام، مطالعات انجام شده در اینگونه مسائل غالباً حول محور شریعت صورت گرفته است؛ و اگر گامی به جلو برداشته شده آن چنان جامع نیست. در حوزه اسلام الاهیات عملی را می توان دانشی به شمار آورد که در آن به مباحث عملی دین (فقه و اخلاق) از منظر کلام و عقلانیت پرداخته می شود و در این راستا راه های صحیح برای رسیدن به مقاصد دینی را به ما می آموزد. امید است با بحث از الاهیات اخلاقی گامی رو به جلو برای تاسیس کلام اجتماعی و اخلاقی برداشته شود. سبک زندگی در دنیای مدرن یکی از چالشهای پیش روی دینداران می باشد. الاهیدانان اخلاقی با بهره مندی از علوم جدید و همچنین مبانی دینی می توانند در یافتن سبک زندگی صحیح ما را یاری کنند. زیرا آنان برای رفع معضلات پیش روی چهار وظیفه بر عهده دارند که شامل توصیف تجربی، تفسیری، هنجاری و عملی می گردد.

مقایسه دیدگاه علامه طباطبائی و پلانتینگا در مسأله شرّ

محمد رضا حضوربخش^۱

نکتهٔ اوّل اینکه، برخورد علامه طباطبائی با این مسأله، کاملاً فلسفی است. وی تلاش دارد تا وجود اصل شرّ در دنیا را منتفی بداند و آن را یک مقولهٔ عدمی برشمرد. در مقابل، روش پلانتینگا، کمی عامیانه تر است. یعنی در مرحلهٔ اوّل، زمانی که از او در مورد دلیل اصلی خداوند در مورد تحقق شرور سؤال می شود، وی سعی در متعاقّد کردن خصم خود نمی کند و در این باره می گوید: "نمی دانم". پلانتینگا ادّعا نمی کند که خدا، برای این اقدام (تحقق شرور) دلیلی ندارد، بلکه در جواب می گوید: "من آن دلیل را، به طور قطع نمی دانم". وی برخلاف علامه، به نظریهٔ نیستی انگارانه اعتقادی ندارد. از نظر وی، شرور نه تنها عدم نیستند، بلکه در زندگی روزمرهٔ مردم وجود دارند که آنها را تحت تأثیر قرار می دهند.

از نکتهٔ قبل، این نتیجه بدست آمد که اختلاف بنیادی میان علامه طباطبائی و پلانتینگا در مسألهٔ شرّ، وجودی یا عدمی بودن شرّ است. در اینکه کدام یک از این دو نظریه، صحیح و به اصطلاح اصولیون، مصیب الی الواقع به نظر می رسد، باید عرض کرد که نظریهٔ پلانتینگا از استحکام بیشتری برخوردار است. نظریهٔ نیستی انگارانه با مشکلات عدیده ای مواجه است که از مهمترین و مشهورترین آنها، بحث "شرّ ادراکی" است. که مصداق بارز آن همان احساس درد، آلم و ناراحتی است که به هنگام مصیبت بر انسان وارد می شود. همانطور که عرض شد، نظریهٔ پلانتینگا از اشکال "شرّ ادراکی" در امان است چرا که وی به وجود شرّ قائل است. به نظر پلانتینگا برای خداوند محال است که جهانی، حاوی خیر

^۱: دانشجوی مقطع دکترای فلسفه تطبیقی دانشگاه قم (m.hozoor@gmail.com).

اخلاقی بی‌آفریند که در آن هیچ شرّ اخلاقی وجود نداشته باشد. و اگر این استحاله صحیح باشد، لاجرم، محتمل است که خداوند، دلیل خوبی برای آفرینش جهان با تحقق شرور در آن، داشته باشد.

کلیدواژه‌ها: مسأله شرّ، علامه طباطبائی، آلون پلانتینگا.

بررسی مفهوم اگزیستانسیالیستی - روانشناختی «عشق ناخودگرایانه و دیگرگزینانه» در «شب‌های روشن» نوشته فیودور داستایفسکی

حمید حکمت^۱

یکی از موضوعات بسیار مهمی که فیلسوفان، عموماً، و فیلسوفان اگزیستانسیالیست الهی، خصوصاً، بدان پرداخته‌اند، موضوع 'عشق' بوده است. نقش عمده و تأثیر شگرفی که عشق در زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها داشته است، سبب شده است تا فیلسوفان اگزیستانسیالیست الهی و روانشناسان انسان‌گرا، به بحث‌های فراوانی حول این پدیده بپردازند و از زوایای گوناگون بدان بنگرند. ایشان، در یک تقسیم‌بندی کلی، دو گونه‌ی شاخص از عشق را از هم تفکیک کرده‌اند؛ عشق خودگرایانه / خودگزینانه (self-love)، و عشق ناخودگرایانه / دیگرگزینانه (altruistic love). عشق خودگرایانه، عشقی است مبتنی بر خودگروی / خودگزینی روانشناختی، خودمداری، و خودخواهی، و عشق ناخودگرایانه، عشقی است مبتنی بر دیگرگزینی، از خودگذشتگی، و ایثار. شب‌های روشن (White Nights)، داستان کوتاهی است نوشته‌ی رمان‌نویس و اگزیستانسیالیست الهی بزرگ روسی، فیودور داستایفسکی (Fyodor Dostoyevsky) (۱۸۸۱ - ۱۸۲۱)، که در آن عشق ناخودگرایانه به تصویر کشیده شده است و داستایفسکی، ضمن تحسین و تمجید این نوع عشق، جایگاه و ارزش آن را بسیار بالاتر از عشق خودگرایانه دانسته است. مقاله‌ی حاضر به دو بخش تقسیم می‌شود؛ بخش اول به چارچوب نظری مفهوم عشق؛ تعریف آن، و انواع آن نظری می‌افکند، و بر پایه‌ی همین چارچوب نظری، بخش دوم به بررسی و

^۱. دانشجوی ارشد فلسفه دین دانشگاه تهران (hamidhekmat@ut.ac.ir).

واکاوی مفهوم عشق در شب‌های روشن می‌پردازد. مدعای این مقاله این است که عشقِ راوی داستان، عشقی ست ناخودگرایانه / دیگرگزینانه؛ عشقی مبتنی بر فداکاری که در آن عاشق نه دغدغه‌ی تملک / داشتنِ معشوق، بلکه دغدغه‌ی سعادت / خوشبختیِ معشوق را دارد.

کلیدواژه‌ها: تعریف عشق، انواع عشق، نظریه استرنبرگ، عشق خودگرایانه، عشق ناخودگرایانه.

باور دینی و شجاعت فکری

امیرحسین خداپرست^۱

«شجاعت فکری» از مهم‌ترین فضایل فکری برشمرده‌ی معرفت‌شناسان فضیلت است. همان‌طور که شجاعت اخلاقی در بین دو رذیلت «بُزدلی» و «تهوّر» قرار دارد، متناظر عقلی آن، یعنی شجاعت فکری حد وسط دو رذیلت فکری «بُزدلی» و «تهوّر» است. شجاعت فکری در آنجا نمایان می‌شود که جست‌وجوی غایتی معرفتی، همچون «معرفت»، «فهم» یا «حکمت»، و دستیابی به آن متضمن تحمل پاره‌ای تهدیدها، خطرات، اضطراب‌ها و هراس‌ها است. نمونه‌های شجاعت فکری از غلبه بر ترس از «گرفتار خطا بودن»، «گرفتار کارکرد نادرست قوای معرفتی بودن»، «بدفهمی نظریه‌ها»، «بدفهمی نسبت به افراد»، «آسیب دیدن» و «سوءاستفاده و سوءفهم از دانش و بروز فجایع انسانی و زیست‌محیطی» آغاز و تا ترس از مشکلات پیش رو در فرایند معرفت‌اندوزی یا معرفت‌گستری پیش می‌رود. بنابراین، به گفته‌ی برخی معرفت‌شناسان فضیلت، «آنکه شجاعت فکری دارد، کسی است که به‌رغم تهدید یا آسیب احتمالی و به‌ویژه، به‌رغم داوری یا باوری بدین مضمون که فعالیت مورد نظر خطرناک یا خوف‌برانگیز است، در فعالیت فکری خاصی شرکت می‌کند»؛ او از یک‌سو مغلوب ترس‌ها و هراس‌ها نمی‌شود و از سوی دیگر، برآورد مناسبی از میزان خطرها و چگونگی غلبه بر آنها دارد. در این مقاله، استدلال می‌کنم که باور دینی نیز همچون دیگر باورهای آدمی، می‌تواند «شجاعانه»، «بُزدلانه» یا «متهورانه» باشد و البته آن باور دینی واجد ارزش معرفتی و موفقیت اعتمادپذیر برای شکل‌دهی به معرفت دینی است که از سر شجاعت

^۱. استادیار گروه فلسفه غرب، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران

(khodaparast.amir@gmail.com).

فکری به دست آید. باورنده‌ی متدین آراسته به شجاعت فکری در برگرفت، نگه‌داشت یا وازنش باورهای دینی خود استقامت و ثبات‌قدم دارد. او از انتقاد و مخالفت نمی‌هراسد چون توجه به آن‌ها را اقتضای حقیقت‌جویی می‌داند. فراتر از این، او جوینده‌ی منتقدان و مخالفان است تا بتواند از طریق آنان، تأمل انتقادی در باورها و عواطف دینی خود را تداوم بخشد.

واژگان کلیدی: شجاعت فکری، بُزدلی فکری، تهوّر فکری، باور دینی، معرفت‌شناسی فضیلت

تحلیل و ارزیابی کارکردهای دو نظام فکری: الهیات طبیعی و الهیات وحيانی

غلامحسین خدری^۱

در حالیکه فیلسوفان و حکمای الهیات طبیعی (Natural Theology) عزم و جزمی وافر دارند تا توجیه و تبیینی عقلانی از تمامی موارد مطرح در دین را ارایه و از طریق بحث و جدال و استدلال های مختلف تجربی و فلسفی و صرفاً از طریق ذهنی (فاعل شناسا) بسان ریاضی دانان به حل و پاسخگویی شبهه در خصوص وجود خداوند و صفات وی فارغ از هرگونه درگیری شخصی ، سرسپردگی ، تعهد بیعت ، دل بستگی به واپسین ، جهت یافتگی بپردازند حکمای الهیات وحيانی (Revealed Theology) با گذر از احتجاجات فلسفی و ورود به ساحت معرفتی قلب و دل انسان ها ایمانی را پایه گذاری می نمایند که فارغ از حجاب های فکری و ذهنی و همچنین عملی ، رابطه ای از سر هیبت ، مدهوشیت ، انس و محبت میان خدا و انسان برقرار می سازند. ناکارآمدی مقولاتی از قبیل دعا و نیایش، توبه و عشق علی غم تلاش فیلسوفان در دین طبیعی و حسی و تقلیل روابط انسان و خدا صرفاً در چارچوب علیت ارسطویی و در نتیجه حذف خدا از زندگی، از جمله کارکردهای این نظام فکری بشری است. در عوض برقراری رابطه ی میان انسان و خدا که اولاً آسان و قابل دسترسی ثانیاً یقین آور و اعتماد پذیر و ثالثاً مبتنی بر ناز معشوق و نیاز عاشق ... نتایج ثمر بخش کارکرد الهیات وحيانی است که اهل کتاب یعنی معتقدان به پیامبران آسمانی الهی به آن اهتمام بسته اند. تبیین و مقایسه کارکردهای این دو الهیات طبیعی و وحيانی مقصود قصوای این مقال است.

واژه های کلیدی: الهیات طبیعی ، الهیات وحيانی ، رابطه انسان و خدا، نتایج کارکردهای الهیات دو نظام

^۱ . عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (g.khadri@gmail.com).

دفاع جرج ماوردس از تجربه دینی در کتاب «باور به خدا»

مهدی خسروی سیرشکی^۱

جرج ماوردس (George I. Mavrodes)، از فیلسوفان معرفت‌شناسی اصلاح‌شده شمرد می‌شود که قائل‌اند دلیل الزام‌آوری بر این که باورهای دینی در محور خدا، باورهای غیر پایه هستند وجود ندارد، بلکه این باورها می‌توانند پایه و موجه بالذات باشند و معقولیتشان به استدلال و برهان نیاز ندارد. وی استاد فلسفه دانشگاه میشیگان است و مهم‌ترین اثرش در حوزه معرفت‌شناسی دینی، کتاب «باور به خدا» ست. «تجربه خدا» فصل سوم کتاب است که ماوردس می‌کوشد بیان کند ساختار تجربه‌های حسی و دینی، مشابه است و اگر تجربه حسی را معتبر می‌دانیم باید تجربه دینی را هم معتبر بدانیم.

در نگاه وی، ساختار و عناصر تجربه حسی و دینی از نظر معرفتی، شامل است بر: ۱. متعلق تجربه و محرک (جریان انرژی)؛ ۲. داده حسی؛ ۳. تأثیر بر شخص (فاعل تجربه)، ایجاد واکنش شخص و صدور حکم از سوی او به صورت آگاهانه و باور داشتن به صدق آن؛ ۴. وجود واسطه در تجربه مستقیم (محرک مولد و منعکس‌کننده محرک / توان داده‌ای کلی و جزئی)؛ ۵. امکان دو نوع خطا در حکم شخص: خطای ادراکی (ناشی از اشتباه شدن متعلق تجربه با چیز دیگر یا نبود متعلق واقعی) و خطای دلالتی (ناشی از اشتباه در روابط میان متعلق تجربه و دیگر امور). ماوردس معتقد است: تجربه دینی، علاوه بر هویت روان‌شناختی شخص، مستلزم اشاره به وجود بالفعل متعلق تجربه است که از خود تجربه، مستقل است. در این جا اگر آن متعلق وجود نداشته باشد، تجربه صادق

^۱. دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه دین دانشگاه ادیان و مذاهب.

نخواهد بود. همچنین تجربه مستقیم به معنای این است که تجربه روان‌شناختی فاعل تجربه، مستقیم و بی‌واسطه باشد نه این که میان شیء تجربه‌شده و شخص تجربه‌کننده، زنجیره علی وجود نداشته باشد. وی تجربه و استنتاج از تجربه را تفکیک می‌کند؛ چرا که تجربه با کمک واسطه‌ها و استنتاج و کسب معرفت (تجربه هویتی)، همیشه به این معنا نیست که لزوماً آن شیء را تجربه کرده‌اند یا لزوماً آن معرفت را از راه استنتاج به دست آورده‌اند. وی بر اساس عناصر و ساختار تجربه وجود فیزیکی، تحلیلی الاهیاتی از تجربه دینی را ممکن می‌داند: اشیاء (جهان هستی)، با خدا در ارتباط هستند و یا به طور کلی از او جدا نیستند و از این رو به عنوان واسطه‌ها / وسیله‌های حضور و شناخته شدن خدا عملی می‌کنند. در این صورت، تجربه خدا، جانشین تجربه وجود فیزیکی می‌شود و می‌توانیم از اصطلاح واسطه‌ها استفاده کنیم؛ چون همه اشیاء جهان، نسبت به خدا توازن داده‌ای کلی دارند و می‌توانند به صورت واسطه در تجربه خدا عمل کنند.

نگارنده کتاب «باور به خدا» در استدلال ورزی الاهیاتی، به پرسش مهم «آیا امکان دارد شخص بر پایه تجربه مستقیم خود از بخشی از جهان (شیء: وجود فیزیکی)، خدا را اثبات کند؟» جواب مثبت می‌دهد؛ زیرا در این فرض، اشیاء، همگی ممکن‌الوجود هستند و دائم به فعل خدا وابسته‌اند و این ویژگی (امکان / وابستگی وجودی) را در تجربه مستقیم می‌توان کشف کرد؛ درست مانند درک ویژگی حرکت در تجربه اشیاء فیزیکی؛ بنابراین اگر این شیء (مثلاً درخت) وجود دارد، پس خدا هم وجود دارد. در نتیجه آن گاه که خدا اراده کند که خود را آشکار سازد، تجربه خواهد شد. همچنین به پرسش‌های دیگری نیز پاسخ می‌دهد که: آیا تجربه دینی با تجربه دینی، از نظر منطقی یا صوری متفاوت است؟ اگر کسی ادعای تجربه خدا را بکند آیا صدق این ادعا اثبات‌شدنی است؟

در این جا به دیدگاه مارتین مبنی بر این که تجربه دینی، روش‌های بازبینی را نمی‌پذیرد، اشکال وارد می‌کند و ناکامی روش‌های بازبینی را در هر دو تجربه حسی و دینی را نشان می‌دهد. همچنین به تفاوت وجودی و عملی تجربه دینی (تجربه درباره وجود خدا)، اشاره می‌کند که متضمن عنصر با اهمیت در زندگی فاعل تجربه است و او علاقه ویژه به آن دارد.

چگونگی زندگی اخلاقی با عمل به قوانین کتب دینی (آسمانی)

عارفه خندق آبادی^۱

شر موضوعی است که از دیرباز دغدغه ذهنی بشر بوده و انسان سعی در حل چرایی آن داشته است. یکی از مسائلی که می‌توان با دستیابی به آن، این چالش و معضل را حل کرد، اخلاق و زندگی دینی است. دو نوع شر در جهان موجود است، یکی شر اخلاقی و دیگری شر طبیعی. خاستگاه شرور اخلاقی و یکی از انواع شر متافیزیکی انسان است. این شرور را می‌توان با یاد خداوند و یا زندگی دینی، که ناشی از توجه به کتاب‌های آسمانی است، از میان برداشت. در مورد شرور طبیعی نیز می‌توان رنج ناشی از برخورد با شرور طبیعی را با همین روش از میان برداشت.

این نوشتار بر آن است که نشان دهد، تنها در صورتی این اتفاق خواهد افتاد که قوانین اخلاقی (که کمال به واسطه‌ی آن صورت می‌گیرد) در انسان تجلی پیدا کند. هنگامی که در جوامع انسانی، قوانین اخلاقی حاکم شود، جهان تماماً خیر می‌شود و دیگر اثری از شر اخلاقی نخواهد بود. لازمه‌ی گرایش به قوانین اخلاقی این است که نسبت به قوانین و واضح آنها علم داشته باشیم تا بدانیم قوانین وضع شده توسط او قوانینی قطعی و حتمی برای رسیدن به کمال و زندگی اخلاقی است. علم به واضع باعث می‌شود قوانینی که او (خیر محض) وضع کرده را انجام دهیم. چون او خالق و واضع اخلاق است و بهترین قوانین را ارائه می‌دهد. با عمل به این قوانین، نه تنها شرور اخلاقی به‌طور کامل از بین می‌رود بلکه می‌توان به کمک آن شرور طبیعی را نیز کاهش داد.

کلیدواژه‌ها: انسان، خدا، زندگی دینی، زندگی اخلاقی.

^۱. فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد دانشگاه مفید.

تنوع دینداری در احیاء علوم الدین غزالی

محمدامین خوانساری^۱

دینداری همانند دین گونه‌های مختلفی دارد که در شاخه های مختلف دین پژوهی بدان پرداخته می‌شود. در این تحقیق سعی براین بوده تا با تکیه بر آرای روان شناختی غزالی در احیاء علوم الدین، دیدگاه او را در زمینه مراتب و انواع دینداری بیان کنیم. غزالی ساختاری نظری - عملی برای دینداری قائل است. مبنای دیدگاه وی در تقسیم بندی علم آخرت به علم معامله و علم مکاشفه است. دیدگاه اشعری - عرفانی او در جنبه تصدیق گونه ایمان نیز موجب گشته که او مراتب گوناگون ایمان را مقبول بداند. بر همین اساس وی بر اساس رویکرد روان‌شناسانه‌ای که داشته است، مراتب دینداری را به دینداری عامیانه یا مقلدانه، دینداری عالمانه یا متکلمانانه و دینداری کشفی یا عارفانه تقسیم می‌کند و آثار هرکدام را بیان می‌کند.

کلیدواژه‌ها: غزالی، احیاء علوم الدین، ایمان، انواع دینداری، دینداری عامیانه، دینداری کشفی.

^۱ دانشجوی دکترای دین پژوهی دانشگاه ادیان و مذاهب (ma.khansari@gmail.com).

بررسی جایگاه "جامعه مشترک المنافع اخلاقی" و "دین عقلانی جهانی" در نظریه حقوق بشر و صلح پایدار از منظر کانت

پریسا دانشفر^۱

کانت با الهام از لویاتان هابز، "وضع طبیعی حقوقی" را وضعیت جنگی هر فرد در مقابل فرد دیگر دانسته و "وضعیت طبیعی اخلاقی" را همان وضعیت نزاع دائمی اصل خیر با شر در وجود انسان میدانند. در خصوص وضع طبیعی اخلاقی، وی، فقدان یک اصل متحد کننده را موجب ناهماهنگی و تفرقه دانسته و معتقد است که انسان‌ها با وجود اراده خیر، سرشت اخلاقی یکدیگر را به فساد می‌کشانند. کانت، فرض یک جامعه اخلاقی مشترک المنافع را در گرو خروج از وضعیت طبیعی اخلاقی و تشکیل اتحادیه‌ای از افراد در یک کل واحد میداند تا با، پیروزی اصل خیر بر شر، همه مطابق قوانین عقل به تکالیف خود عمل نمایند، یعنی جامعه‌ای که در جهت تحقق قوانین فضیلت، شکل گرفته است و به زعم کانت آرمان کل انسانیت است، چرا که تکالیف فضیلت، کل نوع انسان را شامل می‌شود. تکالیف اخلاقی در چنین جامعه‌ای فرمان‌های الهی محسوب می‌شوند. از این رو چنین جامعه‌ای یک "امت الهی" است که افراد آن تحت فرمان خداوند به عنوان حاکم اخلاقی جهان در پی فضیلت هستند. پس، ما به عنوان اعضای جامعه مشترک المنافع اخلاقی، در واقع شهروندان حکومت الهی در روی زمین خواهیم بود. کانت، تحقق چنین آرمانی را زمینه‌ساز حاکمیت صلح پایدار در جهان می‌داند. ایده سازمان ملل در کانت قابل ردیابی بوده و او صلح پایدار را والاترین "خیر سیاسی" توصیف میکند. بی شک، صلح دائم و حقوق بشر، در کنار مبانی حقوقی، مبادی اخلاقی و دینی مهمی در اندیشه وی دارد.

کلیدواژه‌ها: دین، اخلاق، جامعه مشترک المنافع اخلاقی، حقوق بشر، صلح پایدار، دین عقلانی جهانی، خیر و شر، فضیلت.

^۱. دانشجوی دکترای حقوق بین الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان

اصول فرانگیزی تجربه دین‌شناخت اخلاق سبک زندگی

رضوانه دستجانی^۱؛ احمد آکوچکیان^۲

سبک زندگی، الگوی نماددار تدبیر خلاق زندگی فردی در متن مناسبات اجتماعی است که از یک مکتب برگزیده راهبری رشد پدیدار انسانی، سرچشمه می‌گیرد و در این میان سنت اهل‌البیت، الگوی روش‌شناخت تفسیری و تدبیری کلیت عرصه رشد انسانی، اجتماعی و تمدنی است که بر نظام آموزه‌های قرآنی حیات و رشد بناست و نیایش آل‌البیت بالغ‌ترین مفصل فرانگیزی آن دو الگوی مفهومی و تدبیری است. نیایش، زبان فرانگیزی سبک زندگی است که در فرآوری کانونی‌اش خواهانی معنادار فصل شخصیتی و هویتی سبک زندگی، یعنی تجربه اخلاقی است. اخلاق، سامانه جامع شاخصه‌ها و مؤلفه‌های شخصیتی آدمی در جریان بلوغ هویت اوست. یک مکتب هدایت به رشد، علاوه بر آموزه‌های هستی‌شناختی، انسان‌شناختی، دیگر مبانی نظری، روش‌ها و راهکارهای راهبری به رشد، شامل الگوی مطلوب سبک زندگی و نیز الگوی مدیریت تحقیق و توسعه‌ای عینیت حیات است. به این قرار، یک مکتب جامع‌نگر اخلاق یا نظام جامع اخلاقی مبتنی بر الگوی سبک زندگی، شامل مبانی نظری اخلاق، الگوی مطلوب اخلاقی و الگوی اخلاق کاربردی - توسعه‌ای می‌باشد. چنانچه پذیرای منظر شهود ارادی یا بصیرت ارادی در زیست اخلاقی باشیم، آنگاه حتی در زندگی روزمره ناگزیریم راجع به جهت و معنای سلوک‌های انسانی در راست‌راهه اختیار خلاق، بیاندیشیم. در نتیجه نمی‌توانیم از توصیف ساخت این افعال و تحقیق عینیت محتویات آن‌ها صرف‌نظر کنیم. سبک زندگی، ساخت جریان این تجربه

^۱ . پژوهشگر مرکز تحقیقات استراتژیک توسعه (رشد)، کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث. (adastjani31@yahoo.com).

^۲ . دانشیار مرکز تحقیقات استراتژیک توسعه (رشد)، (a_akooshechian@yahoo.com).

اخلاقی در جای جای تجربه‌ای مرسوم زندگی در متن مناسبات اجتماعی، است و از همین مجرا، تجربه اخلاقی - که از تجربه مصنوع علوم و تجربه حیات روزمره مجزاست - پیشاپیش، مستلزم کوشش برای تغییر درجات گوناگون فعلیت بیواسطه خویش است. با هدف کاوش مکتب دین شناخت سبک زندگی و در راستای پاسخ به این سؤال محوری که آیا آموزه‌های دین می‌تواند یک سامانه درون‌زای تجربه زیست اخلاقی، در متن عینی سبک زندگی انسانی، پیشنهاد دهد، این پژوهش به مدد روش‌شناسی استنباط (علم اصول) و در راستای آن، روش‌شناسی تحلیل معانی بر آن است تا «اصول فصل هویتی نظریه سبک زندگی» را با نمونه آموزه‌های نیایشی آل البیت (ع) پیشنهاد نماید. آموزه‌های یاد شده می‌تواند یک منبع تفسیری ارزشمند در دریافت مکتب زیست اخلاقی قرآنی - اوصیایی باشد. در نظام اخلاقی پیشنهادی ائمه (ع)، آدمی با ترکیب بینش‌ها و گرایش‌های ایمانی و عمل به اقدام فردی و اجتماعی در یک منظومه فراانگیزشی رشد؛ نه تنها کاستی‌ها و روان‌نژندی‌ها و بدی‌ها را تبدیل به خوبی نموده و کرامت‌ها و خوبی‌ها را تکثیر کرده، بلکه الگوی ارتقاء سبک زندگی را در مرز نسبت اخلاق و فرهنگ به دست می‌دهد.

واژگان کلیدی: دین، سبک زندگی، اخلاق، تجربه اخلاقی، مبانی نظری اخلاق، الگوی مطلوب اخلاقی، الگوی کاربردی - توسعه‌ای اخلاق، اخلاق توسعه.

معنای فلسفه نزد نخستین فیلسوف مسلمان

سید عباس ذهبی^۱

یعقوب ابن اسحاق کندی را به حق، نخستین فیلسوف مسلمان دانسته اند. او هم ویراستار بود و هم در نهضت ترجمه نقشی فعال داشت. اما آنچه کندی را فیلسوف کرد، تالیف نخستین کتاب به نام فلسفه بود. این تک نگاره، هم، شأن فلسفی کندی را نشان داد و هم مرز تاریخ فلسفه و کلام را آفتابی نمود. او دو پرسش بنیادین را در انداخت؛ یکی آن که فیلسوف کیست؟ دیگر آن که فلسفه چیست؟ پاسخ کندی به پرسش اول موجز است و به پرسش دوم، مفصل. او برای فیلسوف شش ویژگی و برای فلسفه شش تعریف ذکر می کند؛ اما اصطلاح موجود بما هو موجود را که امروز موضوع فلسفه می دانند و بی درنگ آن را در معنای فلسفه به کار می برند، در هیچ یک از شش تعریف کندی از فلسفه، نمی توان دید. لذا می توان تفاوت او را با دیگر فیلسوفان مسلمان دریافت. او ظاهراً تنها کسی است که می دانسته اثولوجیا، از ارسطو نیست، به همین دلیل مشی فلسفی اش، چندان رنگ و بوی افلوپینی ندارد و بیشتر ارسطویی است؛ اما ارسطویی که او می شناسد با ارسطوی فارابی و ابن سینا - دست کم در چپستی فلسفه - متفاوت است. در متافیزیک ارسطو، اصطلاح متافیزیک وجود ندارد، اما ارسطو در سه کتاب از این مجموعه، سه دانش را به گونه ای معرفی کرده است، که گویا تعریف متافیزیک مقصود اوست. در چپستی فلسفه، تاکید کندی بر کتاب اپسیلن ارسطو است و تاکید بوعلی (البته به تبعیت از فارابی)، بر کتاب گاما. این دو تلقی، دو چارچوب متفاوت از فلسفه را به همراه خواهد داشت. به همین دلیل مسائل فلسفه ی کندی با مسائل فلسفه ی بوعلی متفاوت است و این نوشتار به ریشه یابی و تحلیل رویکرد کندی درباره ی این که فلسفه چیست، اختصاص دارد.

کلید واژگان: کندی، فلسفه، ارسطو، مابعد الطبیعه، ماوراء الطبیعه.

^۱. استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی تهران.

زبان هنری، تجربه دینی، چالش‌های زندگی و تفسیر هرمنوتیکی از منظر هانس گئورگ گادامر

علیرضا رازقی^۱

تجربه دینی، منحصربه‌فردترین تجربه در میان تجارب وجودی انسانی است و این به واسطه رابطه حقیقی و والایی است که از حقیقتی فرا زمینی و غیر مادی سرچشمه می‌گیرد. از آنجا که در تجربه دینی، رابطه انسان با حقیقت الهی در زمانی خاص برقرار می‌گردد، گادامر از آن به‌عنوان «زمان مقدس» یاد می‌کند. بدلیل ماهیت خاص حقیقت دینی، زبان حاکم بر آن زبانی نمادین است و گویی در قالب واژگانی سحرآمیز بیان می‌شود و مخاطب را مسحور خویش می‌گرداند. البته بدیهی است که همسخنی و فهم شرط این امر خواهد بود. حقیقت دینی، امری وجودی است و لذا زبان آن نیز وجودی بوده و مستلزم فهمی وجودی است. متن دینی، متنی است که وجودی متعالی را در قالب زبانی رمزگونه بیان می‌کند. در این میان، به زعم گادامر، زبان اثر هنری نیز دارای خایصی است که در مورد متن دینی ذکر شد، و حقیقت در قاب تصویر یا بر روی صحنه نمایش و دیگر نمونه‌های هنری به‌صورت عربان و فارق از پیچیدگی‌های زبانی (زبان مکتوب) برای مخاطب عرضه می‌شود و به عبارتی می‌توان گفت که عمیق‌ترین و وسیع‌ترین دامنه فهم از این طریق قابل تحصیل است. به همین خاطر نیز در برهه‌های از تاریخ، آنجا که زبان مکتوب و حتی شفاهی از بیان حقیقت دینی قاصر ماند، زبان هنری (شعر و ادبیات، تئاتر، موسیقی، تصویرگری و ...) بود که آن خلأ را پر کرد و مسیر انتقال مفاهیم دینی را هموار کرد. اساساً بسیاری از قالب‌های هنری در طول تاریخ در قالبی دینی و اعتقادی شکل گرفته‌اند (از تئاتر در یونان گرفته تا نقاشی‌های کلیسا و غیره) و نکته قابل تأمل در این باب ماهیت زبان اثر هنری به مثابه زبانی وجودی است. این مهم در هرمنوتیک گادامر جایگاه

^۱. دکترای فلسفه هنر؛ مدرس دانشگاه (alireza537@gmail.com).

ویژه‌ای دارد و تفسیر اثر هنری (در اینجا اثر هنری دینی) اهمیت ویژه می‌یابد. به هر حال، پرسش‌های اساسی در این زمینه قابل طرح است: ماهیت زبان هنری آنگاه که حقیقتی الهی و دینی را بیان می‌کند چگونه است؟ جایگاه وجودشناسی زبان هنری در تجربه دینی چگونه قابل تبیین و تفسیر هرمنوتیکی است؟ ادیان مختلف از چه ظرفیت‌هایی از زبان هنری در تجربه دینی بهره برده‌اند؟ در زندگی امروزی، زبان هنری چگونه قادر است در تجربه دینی نقش ایفا کند؟

واژگان کلیدی: زبان هنری، تجربه دینی، زمان مقدس، تفسیر هرمنوتیکی، چالش‌های زندگی.

نسبت وجود و مرگ در منظومه فلسفی آلن بدیو

فروغ السادات رحیم‌پور^۱؛ بیت‌اله ندرلو^۲

نوشتار حاضر تلاشی است برای درک نسبت وجود و مرگ در منظومه فلسفی آلن بدیو (۱۹۳۷-)، فیلسوف، ریاضیدان و فعال اجتماعی معاصر فرانسوی، بر زمینه ای نوشته ای کوتاه از خود فیلسوف. بدیو فیلسوفی نظام‌ساز بوده و جزو معدود فلاسفه‌ای است که در قرن بیست و یکم از وجودشناسی و ضرورت احیای آن سخن می‌گوید. او می‌کوشد تا با رجوع به نظریه‌ی مجموعه‌ها یک نظام هستی‌شناسانه‌ی نو بنا کند تا هم در دام نسبی-گرائی مطلق فیلسوفان پست‌مدرن و پساساختارگرا نیفتد و در عین حال بر محدودیت‌ها و نقایص وجودشناسی ایدئولوژی‌زده‌ی کلاسیک فائق آید. در همین راستا او یک هستی-شناسی کثرت‌گرایانه را بنیانگذاری می‌کند که بر روش تقلیل تأکید دارد و برخلاف هستی-شناسی‌های سنتی از افزایش و رسیدن به وحدت جامع‌گریزان است. درک او از وجود و نسبت آن با مرگ در همین چارچوب شکل گرفته است. در همین راستا او وجود را به درجه‌ی اینهمانی یک کثیر با خود در نسبت با یک وضعیت، تعریف می‌کند. بنابراین، او وجود را نه مفهومی هستی‌شناختی بلکه آن را به عنوان مفهومی معطوف به منطق هستند توصیف می‌کند. به باور او وجود یک چیز هیچ نسبتی با هویت کثیر آن ندارد. معنای این ادعا آن است که وجود نه امری ذاتی بلکه مربوط به نمود هستند است. از اینرو، او مرگ را به حداقل بودن درجه‌ی وجود یک هستند، یا معدوم بودن آن، در وضعیت مرجع‌اش، تعریف می‌کند. به بیان ریاضی، مرگ یک هستند نمایانگر نزول تابع

^۱. دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه اصفهان (fr.rahimpour@gmail.com).

^۲. دانشجوی دکترای حکمت متعالیه، دانشگاه اصفهان (b.naderlou_philosophy@yahoo.com).

نمودِ هستنده‌ی موردِ نظر است. بدین ترتیب، او مرگ را نیز یک مفهوم منطقی و نه هستی‌شناسانه معرفی می‌کند. به اعتقاد بدیو از این تحلیل دو نتیجه حاصل می‌شود: ۱- مرگ یک تغییر بیرونی در تابع نمودِ یک هستنده است، ۲- اندیشیدن به مرگ بیهوده است زیرا به اعتقاد او مرگ صرفاً یک پیامدِ منطقیِ تغییرِ ارزشِ تابعِ نمود است، و از سوی دیگر، آنچه شایسته‌ی اندیشیدن است، رخدادی است که عاملِ این تغییرِ ارزشِ توابعِ نمود است.

کلیدواژه‌ها: آلن بدیو، وجودشناسی، وجود، مرگ، نظریه‌ی مجموعه‌ها، تابع نمود.

پوچی به عنوان فلسفه زندگی از دیدگاه پیتز کریت با توجه به کتاب جامعه

سیده زهرا رشیدی فرد^۱

پیتز کریت در کتاب "سه فلسفه زندگی" سه معنای متفاوت از زندگی را بر اساس برداشتی که از سه کتاب عهد عتیق به نام جامعه، ایوب و غزل غزل ها دارد بیان می کند. وی معنای حقیقی در زندگی انسان مدرن را سیری طولی می داند. به این صورت که که فرد در آغاز راه باید ایمان قلبی و پویا به پروردگار داشته باشد و بعد با داشتن امید در برابر رنج ها و سختی ها، خدا را یافته و در نهایت به عشق به وی که بالاترین معناست برسد. وی در فصل اول کتاب خود با عنوان زندگی به مثابه پوچی، مسأله اصلی کتاب جامعه را پوچی یعنی همان مهمترین دغدغه انسان مدرن معرفی می کند. انسان مدرن به دلیل آگاهی که از تکراری بودن همه چیز در عالم کسب کرده، در زندگی دچار ملالت و خستگی شده و به پوچی رسیده و در نتیجه نسبت به زندگی و مرگ احساسی یکسان دارد. او با نظر به هر سه مقوله غایت، ارزش و کارکرد در باب معنا، به بازسازی و بررسی استدلال جامعه مبنی بر پوچی معنا می پردازد. همچنین شیوه های کلی مقابله انسان ها برای رهایی از این پوچی را که عبارت از حکمت، خوشی و لذت، ثروت و قدرت، نوع دوستی و خدمت رسانی و دینداری و پرهیزگاری هستند، فهرست و ناکارآمدی همه این امور را نشان می دهد. در نهایت طبق آیات آخر کتاب جامعه تنها راه رهایی از این پوچی را ایمان و عمل به فرامین الهی می داند. ایمان در نهایت در سیر صعودی معنوی فرد را به بالاترین معنای زندگی یعنی عشق هدایت می کند که نماد اعلائی آن در کتاب غزل غزل هاست. از دیدگاه کریت معنا جز با ایمان و عشق به پروردگار و مسیح حاصل نمی شود.

کلید واژه: پیتز کریت، معنای زندگی، فراطبیعت گرایی، پوچی، کتاب جامعه، خدا، عشق

^۱. دانشجوی دکترای فلسفه تطبیقی

تاملی تحلیلی بر پارادوکس جهان‌شمولی قواعد حقوق بشر و نسبیت- گرایی فرهنگی، بر مبنای روش‌شناسی سنت‌گرایان در رویکرد به دین

محمد رعایت چهارمی^۱

دین و وسعت دامنه ارتباط آن با مقوله حقوق بشر در دوره معاصر، از کلیدی‌ترین موضوعات در بررسی پارادوکس جهان‌شمولی قواعد حقوق بشر و نسبیت‌گرایی فرهنگی است. از سوی دیگر، چالش مذکور یعنی تقریب دو ساحت نظر و عمل، پیشینه‌ای طولانی دارد. گفتار حاضر، بر آن است تا با تکیه بر روش‌شناسی خاص سنت‌گرایانی چون گنون و شوان در رویکرد به دین به عنوان محور اصلی در کنار رجوع به رهیافت کل‌گرایانه کواین در قالب ابزار فرعی، امکان‌سنجی عبور از چالش مذکور را در کنار بررسی ابعاد گوناگون انتزاعی و اتضمامی موضوع، دنبال نماید. پرسش اصلی این است که آیا می‌توان در نگاهی دستگاهی و واحد، فرهنگ‌ها را در کلیت و تمامیتشان نگریسته و علی‌رغم تفاوت‌های انکارناشدنی، آنان را در زیر چتر واحدی جمع کرد که محور آن، قواعد جهان‌شمول است. شاید بتوان از این رهگذر در یک برآیند حداکثری، به تلفیق مطلق‌گرایی کانتی در تفسیر از قواعد مذکور با نسبیت برآمده از تلقی خاص هر در از فرهنگ‌ها نائل شده و یا در قالبی حداقلی به کاربرد تعبیر تشابه‌خانوادگی برای این دو امیدوار شد. البته نباید از نظر دور داشت که در چالش مذکور، همواره اصلی‌ترین دغدغه، تامین حقوق انسان‌ها بوده و هست.

واژگان کلیدی: دین، حقوق بشر، نسبیت، اطلاق، سنت‌گرایی

^۱. استادیار گروه فلسفه دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

رابطه فرشته شناسی و تجربه عرفانی از دیدگاه ابن سینا

مریم زائری امیرانی^۱

ابن سینا فیلسوف بلند آوازه مشائی است که عقلانیت وی مورد توجه فراوان است. وی در بسیاری از آثار خویش در تبیین شکل گیری کثرت از وحدت و کیفیت صدور موجودات، به معرفی مراتب عقول - که در ادبیات دینی موسوم به فرشته اند - می پردازد. این عقول همانطور که در قوس نزول از علل وجودی نفس ناطقه انسانی اند، در قوس صعود نیز راهنما و هدایتگر اویند. تجلی عقول در تبیین تجربه عرفانی نقش اساسی دارند؛ چراکه از یک سو عقلانیت تجربه عرفانی را بدون توسل به تجربه حسی توجیه می کنند و از سوی دیگر با توجه به مرتبه وجودی نفس انسان، تفاوت و تنوع تجربه های عرفانی را تبیین میکنند. همچنین با بررسی اندیشه های ابن سینا می توان موانع تجربه و شهود ناب را شناسایی و برطرف نمود.

واژگان کلیدی: ابن سینا، عقول، تجربه عرفانی، حدس

^۱. دانشجوی دکترای فلسفه دین دانشگاه علوم تحقیقات.

ملال و معنای زندگی

بتول زرکنده^۱؛ امیرعباس علیزمانی^۲

ملال، در زندگی انسان مدرن تجربه‌ای ملموس، فراگیر و متعارف است. مسأله ملال، چه در فلسفه تحلیلی و چه در بستر فلسفه اگزیستانسیالیسم بسیار پراهمیت است. یکی از ابعاد و جنبه‌های چالش‌برانگیز مسأله ملال، جایگاه آن در بحث معنای زندگی و نقش آن در تعیین کیفیت معناداری است. چرا که ساده‌ترین تعریف از ملال در تحلیل رابطه آن با مسئله فقدان معنا و پوچی مطرح می‌شود؛ چنان‌که به‌نظر می‌رسد خاستگاه خرسندی و سعادت، معناداری زندگی و خاستگاه ملال، پوچی و فقدان معنا است. در عین حال، این پرسش که آیا فقدان معنا سبب ملال می‌شود و یا ملال ناشی از رنج‌های وجودی به پوچی می‌انجامد، پرسشی است که فلاسفه در صدد پاسخ آن‌اند. چنین به‌نظر می‌رسد که ارتباطی دو سویه میان این دو وجود دارد. معنای زندگی خواه امری عینی لحاظ شود و خواه تنها امری ذهنی، تداوم ملال حاصل از رنج می‌تواند آن را تحت‌الشعاع قرار دهد. همچنین خواه زندگی واقعاً فاقد معنا باشد و یا بی‌معنایی تنها زائیده احساس فرد باشد می‌تواند به ملال آدمی بیانجامد.

متفکران برجسته‌ای از جمله داستایوسکی، شوپنهاور، هایدگر و کی‌یرکگارد هریک از چشم‌اندازی به بررسی ملال پرداخته و به‌طور آشکارا یا ضمنی رابطه دو سویه معناداری زندگی و ملال را به چالش کشیده‌اند.

این نوشتار بر آن است تا ضمن ارائه تعریفی از ملال به‌مثابه تجربه‌ای وجودی، به تبیین رابطه عمیق آن با معنای زندگی بپردازد و همچنین با واکاوی جایگاه این مسأله در آثار

^۱. کارشناس ارشد فلسفه دین.

^۲. دانشیار فلسفه دین دانشگاه تهران.

متفکران و فیلسوفان برجسته حوزه معنای زندگی همچون کی‌یرکگور، شوپنهاور و داستایوسکی چشم‌اندازی روشن از این ارتباط دوسویه را ارائه دهد.

کلیدواژه‌ها: ملال، معنای زندگی، سعادت، هایدگر، کی‌یرکگور، شوپنهاور، داستایوسکی.

نگاه انتقادی گاتینگ به الگوهای معرفت شناختی حقیقت محور در توجیه باور به خدا

خالد زندسلیمی^۱

گری گاتینگ (Gary Gutting) رویکردهای موجود در توجیه باورهای دینی را به دو دسته‌ی الگوهای حقیقت محور و الگوهای مستقل از حقیقت تقسیم می‌کند. وی رویکردهای کسانی چون میشل باسیل، ریچارد سوينبرن و سی. بی. مارتین را از رویکردهای حقیقت محور می‌داند و البته رویکرد آنها را نمی‌پذیرد. گاتینگ معتقد است روش توجیه علمی که میشل باسیل با آن سعی در توجیه باور به خدا را دارد، رویکردی ناکارآمد است؛ چرا که شباهت‌های کافی میان علم و دین برای استفاده از روش توجیه علم در مورد دین وجود ندارد. وی همچنین رویکرد سوينبرن که مبتنی بر اصل زودباوری است را در توجیه باور به خدا ناقص می‌داند. گاتینگ بر این باور است شرایط چهارگانه‌ای که سوينبرن در ضمن اصل زودباوری برای کشف باورهای کاذب تعریف می‌کند شرایطی ناکافی است؛ چرا که امکان دارد باورهایی نادرست یافت که شرایط چهارگانه‌ی سوينبرن نیز در مورد آنها صدق نمی‌کند. نهایتاً گاتینگ باور دارد که تجربه‌ی دینی می‌تواند برای توجیه باور به خدا استفاده شود و به همین دلیل رویکرد سی. بی. مارتین که معتقد است تجربه‌های دینی برای توجیه باور به خدا به صورت کامل مورد ارزیابی و راستی آزمایی قرار نگرفته‌اند، را نمی‌پذیرد. این مقاله به بیان نگاه انتقادی گاتینگ در خصوص سه فیلسوف مذکور و راه حل وی در خصوص توجیه باور به خدا می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: توجیه باور به خدا، گری گاتینگ، تجربه دینی، الگوی خداباوری حقیقت محور.

^۱. دانشجوی دکترای فلسفه تطبیقی، دانشکده الهیات و فلسفه، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، تهران، ایران.

نومیدی و گذر از آن از دیدگاه کی‌یرکه‌گور و ژان‌پل سارتر

راضیه زینلی^۱

کی‌یرکه‌گور با نقد تفکر آفاقی، توجه را از عالم خارج، به فرد انسانی و احوالات مخصوص او، معطوف ساخت. یکی از مهم‌ترین احوالات وجودی که بخش مهمی از واقعیت انسان را تشکیل می‌دهد، نومیدی و بی‌معنایی است که در کی‌یرکه‌گور مطرح و در اندیشه ژان پل سارتر به اوج خود رسید. کی‌یرکه‌گور تلویحاً در کتاب این یا آن، به بحث نومیدی پرداخت و نومیدی را فرزند ناخلف لذت‌جویی بی‌حد و مرز برشمرد و بر آن شد که انسان زیبایی‌شناس، سرنوشتی جز نومیدی ندارد. سپس در کتاب بیماری به سوی مرگ، با بیانی روان‌کاوانه، به نومیدی، انواع نومیدی، ریشه‌های نومیدی و درمان آن پرداخت. در این کتاب، رویکردی کاملاً دینی دارد؛ چراکه نومیدی را در ارتباط مستقیم با گناه قرار می‌دهد و یگانه راه برون‌رفت از این بیماری را ایمان می‌داند. بحث نومیدی از مقولاتی است که در آن به وضوح، رابطه‌ی فرد (خود) و خدا مشهود است؛ زیرا شخص نومید سعی دارد از خویشتن بگریزد و این از خودگریزی نشانه از خداگریزی است. وی نومیدی را در سه شکل متفاوت بررسی می‌کند: «نومیدی از آگاه نبودن نسبت به داشتن نفس، نومیدی از عدم تمایل به خود بودن، نومیدی از تمایل به خود بودن». مسئله دیگر که کی‌یرکه‌گور به آن می‌پردازد، ارتباط نومیدی با امر جاودان است؛ از آنجایی که انسان نمی‌تواند جاودان باشد، نومید می‌شود. از طرفی سارتر نیز بر این باور بود که عواملی چند موجبات نومیدی را در انسان فراهم می‌آورند. او معتقد بود مواجهه بشر با عالم اشیاء و مشاهده عدم ضرورت در آن، انسان را به سمت پوچی سوق می‌دهد و به‌طور مفصل در رمان تهوع به این مطلب می‌پردازد. همچنین عدم ثبات نظام ارزشی، زمینه‌ساز نومیدی است؛ چراکه هر

^۱. دانشجوی دکترای فلسفه دین دانشگاه تهران r.zeinaly@gmail.com

فرد، خود واضح نظام ارزشی خویش است. این مسئله بیانگر این مطلب است که فرد در تصمیم‌گیری، دچار تردید می‌شود و ناگزیر با آینده‌ای نامعلوم مواجه خواهد بود. از سوی دیگر سارتر بر این باور بود که هر فعلی و هر عملی محکوم به شکست است و این شکست گریزناپذیر، ثمره‌ای جز نومییدی ندارد. عامل دیگر نومییدی در انسان، میل بی‌پایان او به خدا شدن است. از این رو سارتر، نومییدی را جزء لاینفک بشر می‌داند.

علی‌رغم اینکه کی‌یر که‌گور و سارتر نومییدی را لازمه ذات بشر می‌دانند، از آن گذر می‌کنند. این مطلب بیانگر این است که اگزیتانسیالیسم نه تنها فلسفه‌ای ایستا و ساکن نیست؛ بلکه انسان را به پویایی و پیش رفتن فرا می‌خواند؛ اما شیوه عبور از نومییدی و معنابخشی به زندگی از منظر این دو متفکر، متفاوت است. کی‌یر که‌گور یگانه راه برون‌رفت را ایمان‌ورزی می‌داند، حال آنکه سارتر بر حسن‌نیت و تعهد اخلاقی تکیه می‌کند. به این معنا که فرد باید به ارزش‌هایی که خود وضع کرده، وفادار بماند.

کلیدواژه‌ها: نومییدی، بی‌معنایی، رنج، گناه، ایمان، تعهد اخلاقی، حسن‌نیت، معنابخشی.

خاستگاه دین از منظر یونگ و فروید و تاثیر آن در معنای زندگی

مریم سعدی^۱

خاستگاه و منشأ دین همواره یکی از مباحث مهم فلسفه دین و الهیات نوین و دغدغه فیلسوفان این عرصه بوده است. در این راستا علیرغم اینکه دیدگاه هایی مبنی بر متعالی بودن خاستگاه دین ارائه گردید، تلاش های نیز با هدف اثبات عدم اصالت دین و باورهای دینی، صورت گرفته است. تلاش هایی که در یکی از افراطی ترین تعابیر آن، یعنی نظریات فروید، دین و گرایش به اعتقادات دینی محصول روان نژندی و خالاهای روانی دانسته شد. از سوی دیگر یونگ، علیرغم همسویی با بسیاری از دیدگاههای پایه ای فروید در باب روانشناسی، از جمله اعتقاد به ضمیر ناخودآگاه و براساس روشی مشابه، یعنی مشاهده تجربی بر پایه روانکاوی، اینبار از همان دریچه علم روانشناسی به شناخت ماهیت دین و خاستگاه آن ورود می کند، اما در بیانی کاملاً متفاوت، دین را امری اصیل دانسته و دور شدن از باورهای دینی و عدم توجه کافی به دین را عامل بروز بسیاری روان نژندی ها و اختلالات روانی برمی شمرد. این مقاله ضمن بررسی تطبیقی آراء مذکور در باب خاستگاه دین، در اساسی ترین رویکرد خود به این سوال می پردازد که چرا علیرغم اینکه دو دانشمند و روانشناس، از دریچه ای یکسان به موضوعی واحد ورود نمودند و با روشی مشابه به بررسی ابژه از منظر علم روانشناسی پرداخته اند، لیکن محصولی کاملاً متفاوت و حتی معکوس به دست آمده است. یکی دین را امری غیر اصیل و تابع اختلالات روانی ناشی از غرایز سرکوب شده، ارزیابی نموده و دیگری ضمن اعتقاد به اصالت باورهای دینی، مهمجوریت دین در جامعه مدرن را دلیل افزایش اختلالات روانی برمی شمرد. از این گذر بدین سوال می پردازیم که آیا علم روانشناسی، توان قضاوت قطعی در باب خاستگاه و منشأ دین را دارد، یا این

^۱. دانشجوی دکترای فلسفه دین، دانشگاه علوم و تحقیقات تهران.

پارادوکس کفه ترازو را به سمت ایده ای از یونگ مبنی بر متافیزیکی بودن و در نتیجه غیرقابل شناخت بودن منشا دین (و کهن الگوها) از گذر این علم، سنگین می نماید. نهایتاً هدف از این تحقیق، بررسی رابطه میان علم روانشناسی و دین از رهگذر پاسخ به این سوال است که با شواهد مذکور "آیا می توان خاستگاه دین را به عوامل صرفاً روانی تقلیل داد". در پایان نیز به نقشی که هر دو بینش در معناداری زندگی ایفا می کنند، خواهیم پرداخت.

نقد ناواقع گرایی و نسبی انگاری در التزام دینی از منظر تریگ

فاطمه سعیدی^۱

بحث از واقع گرایی و ناواقع گرایی دینی یکی از مبنایی ترین مباحث فلسفه دین است که زمینه ساز اختلافات و چالش های اساسی شده است. راجر تریگ از واقع گرایان دینی معاصر است که به نقد ناواقع گرایی پرداخته و معتقد است این دیدگاه ناگزیر به نسبی- انگاری می انجامد. یکی از عرصه هایی که تریگ در آن به نحوی تفاوت واقع گرایی و ناواقع گرایی و منجر شدن ناواقع گرایی به نوعی نسبی انگاری را مورد توجه و نقد قرار می- دهد، بحث التزام دینی است. او سعی دارد با تعریف التزام و تاکید بر مولفه گزاره ای آن و همچنین مشخص کردن ربط و نسبت آن با باور، معنا و توجیه بر این امر تاکید کند که التزام دینی به معنی دقیق کلمه مانع از ناواقع گرایی و نسبی انگاری است. به این منظور او به نقد نسبی انگاری پرداخته و خطرات آن را برای دین گوشزد می کند. از نظر تریگ چنین دیدگاه های ناواقع گرایانه و نسبی انگارانه ای حاصل واکنشی است که در مقابل روشنگری و پوزیتیویسم مطرح شده است. لذا گرچه شاید در وهله اول چنین واکنشی به نفع دین به نظر برسد، با این وجود عوارض منفی آن برای دین بیش از کارکرد مثبت آن است. به همین منظور ابتدا به نقد عوامل نسبی انگاری در دین پرداخته و سپس نسبی- انگاری مفهومی را به طور کلی نقد می کند. در نهایت نشان می دهد بدون عقلانیت، التزام ممکن نیست. به این ترتیب در این مقاله سعی بر آن است که علاوه بر دستیابی به دیدگاه تریگ در خصوص واقع گرایی به بررسی قوت دیدگاه او و نقدهایش بر ناواقع گرایی و نسبی انگاری بپردازیم.

کلیدواژه ها: واقع گرایی، ناواقع گرایی، نسبی انگاری، نسبی انگاری مفهومی، التزام.

^۱. دانشجوی دکترای فلسفه دین دانشگاه تهران.

بررسی پاسخ‌های مساله شرّ در آینه قرآن کریم

محمد سلطانی رنانی^۱

مساله شرّ از مباحث محوری و مهم فلسفه و کلام است که در قرآن کریم، روایات معصومان، و فلسفه کلام اسلامی بدان پرداخته شده است. در کلام اسلامی در برابر مساله شرّ، پاسخ‌هایی ارائه داده است که البته عموم این پاسخ‌ها در مکاتب پیشین کلامی و نحله‌های مذهبی سابقه داشته است. شبهه شرّ از این قرار است: شرّ در جهان هست، شرّ موجود در جهان یا طبیعی است که به دست خداوند ایجاد می‌شود و یا اخلاقی است که با اجازه او واقع می‌گردد، شرّ موجود در جهان به خداوند مستند است، خداوند؛ قادر، عالم، خیرخواه و دادگر مطلق است، پس اعتقاد به چنین خدایی با وجود شرور مستند به او، سازگار نیست. بدین معنا که باور داشتن هر دو گزاره «خداوند توانای دانای خیرخواه و دادگر وجود دارد» و «شرّ در جهان هست»، منطقی نیست.

متکلمان اسلامی، گاه شرّ را به مثابه کیفر انسان گناهکار می‌دانند. و گاه با توجه به پاداش آخرتی، شرّ و رنج این دنیا را دارای عوض و جبران می‌شمرند. همچنین رنج و ناگواری را مایه پرورش روح آدمی در این دنیا دانسته‌اند. قرآن کریم به همه این پاسخ‌ها نظر دارد. پاسخ قرآن کریم به مساله شرّ؛ مبتنی بر دو مقدمه اصلی است. نخست آنکه صفات خداوند، هر چند از دیدگاه انتسابشان به ذات پروردگار نامتناهی و بدون کرانه‌اند، ولی صفات الهی در مرحله افعال و آن گاه که در عالم امکانی به فعلیت می‌رسند؛ به یکدیگر کرانه‌مند می‌شوند. مهربانی خداوند به حکمت وی کرانه می‌گیرد، و توانایی وی به ربوبیت و پروردگاریش. مقدمه دوم تاکید بر صفت ربوبیت الهی است. آن چنان که از آیات وحی بر می‌آید، آنچه که بر همه صفات و افعال الهی سایه می‌افکند، همانا پروردگاری خداوند است. پرورش نیز گاه با نعمت و خوشی‌ها و گاه با رنج و ناگواری همراه است. از این

^۱. عضو هیئت علمی دانشگاه اصفهان

روست که قرآن کریم بر فتنه و ابتلاء تاکید بسیار دارد، فتنه و ابتلائی که از سوی خداوند به پرورش و ربوبیت آدمی روی می‌دهد. بر این اساس، نکته اصلی در حلّ شبهه شرّ، این است که دانایی و توانایی و مهربانی نامتناهی خداوند، و وجود شرور و ناگواری‌ها، به دو حوزه متفاوت تعلّق دارند؛ باورِ قدرت، علم، خیرخواهی و دادگری مطلقِ خداوند به حوزه ذات الهی مربوط است که مطلق، بی‌قید و نامتناهی است. ولی پذیرش وجود شرور مستند به حق تعالی، به حوزه افعال الهی مربوط است که کرانه‌مند و مقید می‌باشد.

به سخن دیگر، خداوند به ذات خویش به تمام شرور - چه به معنای فلسفی آن که کاستی ذات موجود ممکن است و چه به معنای عرفی آن که رنج باشد. - داناست و بر رفع و جبران این شرور تواناست و در حوزه ذات خویش نسبت به آفریده‌ها، بی‌نهایت خیرخواه و مهربان است؛ ولی در حوزه فعل، آن توانایی بر رفع تمام نواقص و شرور و آن خیرخواهی مطلق، تنها تا آن کرانه پدیدار میشود که ربوبیت الهی اجازه دهد. پس اگر ربوبیت خداوند چنین اقتضا کند که فردی تهیدست باشد و به بلای تنگدستی مبتلا باشد، چنین خواهد شد و دیگر قدرت و خیرخواهی مطلق خداوند در بی‌نیاز ساختن آن فرد پدیدار نمی‌گردد.

وجود شرور و ناگواری‌ها به معنای نقص و ناهنجاری در آفرینش نیست؛ بلکه این پدیده‌ها در چهارچوب حکمت و ربوبیت الهی روی می‌دهد.

مساله شرّ، نظریه جبران، فرجام‌اندیشی، کرانه‌مندی صفات الهی، ربوبیت: اندیشه ملاصدرا در مسئله مسخ انسان

محمد تقی شاکر^۱

مسئله تناسخ یکی از موضوعات پر دامنه ای است که در ادیان گوناگون بویژه ادیان غیر ابراهیمی مطرح است. از مسائل مطرح در دین اسلام مسئله مسخ یا دگردیسی انسان است. تبیین این مسئله و پاسخ به سوالات پیرامون آن با توجه به مبانی فکری مختلف و همچنین درک صحیح یا تلقی ناصحیح از آموزه مسخ، زمینه‌ آرائه دیدگاه هائی متفاوتی از آنرا پدید آورده است. در این مقاله کوشیده شده است، دیدگاه صدرالمتألهین بویژه با توجه به نگاشته مستقل وی در تفسیر، مورد بازبینی قرار گیرد. فرایند این برآیند رسیدن به سه دیدگاه اصلی در چگونگی دگرگونی انسان یعنی دگردیسی ظاهری، روحی و نیز ظاهر و باطن انسان می‌باشد. صدرا با نگاهی نو به مسئله دگردیسی انسان، و تمایز نهادن میان تناسخ و مسخ و تفکیک تعاریف متفاوت از آن، تبیینی خاص از این مسئله ارائه می دهد و روشن نموده است که مهم ترین اشکال تناسخ که رجوع دوباره نفس مجرد به عالم ماده است در مسئله مسخ مطرح در قرآن وجود ندارد.

واژگان کلیدی: مسخ، دگردیسی، تناسخ، باطن، جسم، انسان.

^۱. دکترای کلام، پژوهشگر پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق(صلوات الله علیه).

(14mt.shaker@gmail.com)

خدمات متقابل فلسفه علوم انسانی و فلسفه دین در ایران معاصر

مالک شجاعی جشوقانی^۱

این مقاله ضمن ارائه تحلیلی کتاب - اندیشه سنجانه از ورود فلسفه دین جدید به فضای فکری - فرهنگی ایران معاصر و طرح نوعی جریان شناسی فلسفه دین در ایران معاصر و افت و خیزهای این حوزه معرفتی ، با توجه به اهمیت مسئله علوم انسانی در مناقشات و مباحثات نظری - فرهنگی سال های اخیر ، به تامل در باب خدمات متقابل دو حوزه مهم فلسفه دین و فلسفه علوم انسانی (با تاکید ویژه بر خوانش ویلهلم دیلتای ، پیشگام طرح فلسفی علوم انسانی در غرب) می پردازد . به یک معنا این بحث ، ذیل کلان موضوع « علم و دین » در مباحث فلسفه دین و کلام جدید می گنجد و نویسنده می کوشد تا ضمن نشان دادن برخی آسیب ها در مباحث فلسفه دین ایران معاصر ، نشان دهد که چگونه و در چه حوزه هایی ، مباحث مهم در حوزه فلسفه علوم انسانی، کمک کار فلسفه دین خواهند بود و از سوی دیگر نشان می دهد که چگونه و در چه حوزه هایی طرح مباحث فلسفه علوم انسانی ناظر به زیست بوم فکری - فرهنگی ایران معاصر ، به شدت محتاج گفتگو با مباحث فلسفه دین ، که طی سه دهه اخیر ادبیات نسبتا قابل ملاحظه ای یافته ، می باشد . مقاله با ملاحظات پیرامون آینده فلسفه دین در ایران معاصر ، پایان می یابد .

کلیدواژه ها : فلسفه دین، فلسفه علوم انسانی، خدمات متقابل، ایران معاصر، آینده فلسفه دین.

^۱ . پژوهشگر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (malekmind@yahoo.com).

ساختار پیشینی نفس در نظریه فطرت آیت الله شاه آبادی

حمید شاه آبادی^۱

نظریه فطرت آیت الله شاه آبادی در مقام یک نظریه انسان شناسانه میان رشته ای بر آن است تا در پرتو چهار رویکرد نقلی، عقلی، شهودی و تجربی/تاریخی، طرحی از ساختار پیشینی هستی انسانی ترسیم کند که شالوده آن بر شوق ذاتی نفس به کمال مطلق استوار است. در این راستا این نظریه می کوشد تا طرح خود را از مجرای تحلیل هستی شناسانه مفهوم فطرت به مثابه لازمه وجود مدرک و بواسطه اصطیاد گرایش های انحصاری نفس انسان، تبیین نماید.

واژگان کلیدی: آیت الله شاه آبادی، فطرت، کمال، مقولات فطری، نفس.

^۱. دکترای فلسفه تطبیقی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران

ردیابی ریشه های تجربه دینی، در نظام معرفت شناسی باور دینی پلنتینگا

آرمین شرفی^۱

قرن بیستم را به خوبی می توان نقطه ی اوج و تکامل دیدگاه های مختلف در دفاع از عقلانیت و توجیه باورهای دینی دانست. یکی از مهم ترین و بحث برانگیزترین این دیدگاه ها، دیدگاه الوین پلنتینگا فیلسوف و الهی دان معاصر آمریکایی در باب پایه دانستن اعتقاد به خدا و استغناء و بی نیازی شخص مؤمن در اعتقاد خود به این باور، از هرگونه دلیل و استدلالی ست. پلنتینگا نه تنها باور به خدا را برای شخص مؤمن پایه می داند بلکه با بهره گیری از مدلی بر ساخته از آراء توماس آکویناس و جان کالون اثبات میکند که این باور را می توان باوری یقینی و بهره مند از ضمانت نیز به حساب آورد. بر اساس این مدل پلنتینگا مدعی می شود که در تمامی انسانها قوه یا غریزه ای با عنوان حس الوهی وجود دارد که در شرایط و موقعیت های خاص باورهای ناظر به وجود خداوند تولید می کند. آنچه این نوشتار در پی اثبات آن می باشد نیز حول کارکرد این حس الوهی در آراء پلنتینگا و اثبات وابستگی آن در تولید باورهای ناظر به خداوند به نوعی از تجربه است، نوعی از تجربه که می توان آن را از زمره تجربیات تفسیری دینی دانست و در این راه پس از مشخص کردن مراد خود از تجربیات دینی و انواع اقسام گوناگون آن و نیز معرفی اجمالی ساختار کلی نظام معرفت شناسی باور دینی پلنتینگا در رد مبانی معرفتی قرینه گرایی و مبناگرایی کلاسیک و همچنین ارائه معیارهای مدنظر پلنتینگا برای پایه دانستن باور به خدا و نظریه ضمانت داری باور او بر اساس مدل کالون-آکویناس نشان می دهد که غریزه یا استعدادی که پلنتینگا از آن با عنوان حس الوهی نام می برد در تولید باورهای دینی وابسته به وقوع نوعی تجربه از جنس تجربیات تفسیری دینی است. البته در طرح این

^۱. (sharafi.armin166@gmail.com).

نظریه این نکته را هم مدنظر قرار می‌دهد که این ادعای وابستگی همواره با اشکالات انتقادات متنوع و گوناگونی از قبیل؛ خروج از طور نظریه پلنتینگا در باب پایه‌ای دانستن باور به خداوند و آمیختن آن به نوعی با قرینه‌گرایی، عدم وابستگی پیوسته و دائمی حس الوهی برای ساخت باور دینی به شرایط و موقعیت‌های خاص و در نهایت عدم پذیرش مواجهه فرد با این شرایط و موقعیت‌های خاص به عنوان قسمی از اقسام تجربه دینی، مواجهه بوده است و تلاش میکند تا با استمداد از اراء و گفته‌های پلنتینگا، کالون، آکویناس و همچنین نظریه ایان باربور در باب اثرگذاری فعال محفوظات پیشینی فرد بر تجربیات دینی و تفاسیر او از این تجربیات نشان دهد که این انتقادات به هیچ‌وجه از چنان استحکام و نیرومندی برخوردار نیستند که این وابستگی نظام معرفت شناختی پلنتینگا در تشکیل باورهای دینی پایه به تجربیات دینی را مورد اشکال و خدشه واقع کنند.

مطالعه تطبیقی فرجام شنای مانوی

یاسر شریفی^۱

اسفندیار طاهری^۲

رقیه جمالی^۳

سرنوشت انسان پس از مرگ و داوری روز پسین مبحثی است که تمام ادیان و مذاهب بدان پرداخته‌اند. اما درباره سرنوشت انسان پس از مرگ باید از دو دیدگاه نگریست: یکی سرنوشت هر انسان در پایان زندگی‌اش و دیگری سرنوشت نوع انسان و کیهان در پایان جهان. در این مقاله که به مطالعه تطبیقی فرجام شناسی کیش مانوی با کیش زرتشتی و مسیحیت می‌پردازد سعی بر این است که سرنوشت انسان در کیش مانوی از این دو دیدگاه بررسی گردد و در این راستا ناگزیر به مطالعه مواردی از قبیل سرنوشت روان پس از مرگ و ملاقات او با دوشیزه‌ای تحت عنوان «دین»، سفر چهار مرحله‌ای روح به بهشت، سرنوشت کیهان و بشر در پایان جهان و داوری روز پسین هستیم و در ادامه به بررسی موارد متناظر با آن‌ها در کیش زرتشتی و مسیحیت می‌پردازیم تا موارد تشابه و تفاوت آن‌ها را به دست داده و از این طریق به خاستگاه اصلی فرجام شناسی مانوی که در واقع بر-گرفته از کیش زرتشتی و مسیحی است دست یابیم.

کلیدواژگان: مطالعه تطبیقی، فرجام شناسی، کیش مانوی، زرتشتی، مسیحیت.

^۱. مدرس مدعو دانشگاه پیام نور بندرلنگه، yaser_tak2004@yahoo.com

^۲. استادیار دانشگاه بوعلی همدان، sepandarmad7@yahoo.com

^۳. مدرس مدعو دانشگاه پیام نور بندرلنگه، fariba.jamali62@yahoo.com

نقدی بر دریافت پلانتینگا از معرفت‌شناسی طبیعی شده در استدلال او برای اثبات هستی‌شناسی فراطبیعی

حسین شقاقی^۱

پلانتینگا در کتاب *warrant and proper function* و در مقاله *When Faith and Reason Clash* استدلال می‌کند: معرفت‌شناسی طبیعی شده وقتی به هستی‌شناسی طبیعی گرایانه پیوند بخورد، به نفی خود منجر می‌شود. زیرا: (۱) حامیان طبیعی‌گرایی ملتزم به نئوداروینیسم هستند، و (۲) با قبول نئوداروینیسم، اعتمادپذیری قوای شناختی ما ناممکن خواهد شد. و در نتیجه (۳) مجبوریم شکاکیت را بپذیریم. و (۴) شکاکیت نافی معرفت‌شناسی طبیعی شده است.

بنابراین راه نجات معرفت‌شناسی طبیعی شده این است که هستی‌شناسی طبیعی‌گرایانه را کنار بگذاریم و این معرفت‌شناسی را به یک هستی‌شناسی فراطبیعی (super naturalistic) از نگاه پلانتینگا؛ هستی‌شناسی دینی - ضمیمه کنیم، هستی‌شناسی‌ای که اعتمادپذیری قوای شناخت را تضمین کند.

ایوان فالیس (Evan Fales) در مقاله «مساله پلانتینگا در برابر معرفت‌شناسی طبیعی - گرا»، مدعی است:

طبیعی‌گرایان در برابر اشکالات پلانتینگا دو راه حل دارند: (۱) اینکه بگویند اساساً تضمین اعتمادپذیری قوای شناختی، مساله‌ای کاذب است، و ما در طبیعی‌گرایی کاری به این

^۱. دکترای فلسفه از موسسه حکمت و فلسفه ایران.

مساله نداریم. از نگاه فالیس این راه حل نافرجام است زیرا اگر پلانتینگا نشان داده باشد که با فرض صدق نئوداروینیسم، قوای شناختی ما اعتمادپذیر نیست، آنگاه معرفت‌شناسی طبیعی شده نئوداروینی دچار بحران می‌شود، زیرا نمی‌تواند چارچوبی ارائه کند که درون آن بتوان پذیرفت باورهای ما - از باورهای عامه گرفته تا باورهای علمی - موجه هستند (و حال آنکه یکی از ویژگی‌های معرفت‌شناسی طبیعی شده، به خلاف شکاکیت، این است که باورهای عامه و نیز باورهای علمی را مقبول بداند). (۲) نشان دهند نئوداروینیسم اعتمادپذیری قوای شناختی را تضمین (و توجیه) می‌کند. فالیس مدعی است پیمودن این راه تنها راه نجات معرفت‌شناسی طبیعی شده است.

فالیس همچنین در این مقاله در بیان ویژگی هستی‌شناسی طبیعی گرایانه مدعی است طبیعی‌گرایی عبارتست از این‌تر که چیزی وجود ندارد، جز موجودات زمانی-مکانی‌ای که در یک چارچوب زمانی-مکانی تجسم یافته‌اند.

من در این مقاله نشان خواهم داد: (۱) به خلاف تصور پلانتینگا، معرفت‌شناسی طبیعی شده، قابل انفکاک از هستی‌شناسی طبیعی گرا نیست. بلکه معرفت‌شناسی طبیعی شده و هستی‌شناسی طبیعی گرا، دو جنبه متفاوت از یک آموزه منسجم، به نام طبیعی‌گرایی است. دعاوی ایجابی معرفت‌شناسی طبیعی شده، وابسته به جنبه سلبی طبیعی‌گرایی (نفی فلسفه اولی) است، که این خود، وابسته به جنبه هستی‌شناختی طبیعی‌گرایی (پذیرش هستی‌شناسی مورد نیاز علم) است. و (۲) ادعای فالیس در باب هستی‌شناسی طبیعی گرا، صحیح نیست، هستی‌شناسی طبیعی گرا لزوماً و ذاتاً نه ماتریالیستی است و نه غیرماتریالیستی، نه لزوماً فیزیکی است و نه لزوماً متافیزیکی. در طبیعی‌گرایی، معیاری واحد برای پذیرش هویت‌های هستی‌شناختی وجود دارد، که این معیار نه لزوماً و نه عملاً فقط در باب هویت‌های مشهود فیزیکی صادق نیست. بنابراین «طبیعی» بودن یک هویت هستی‌شناختی، در طبیعی‌گرایی، مترادف با فیزیکی بودن آن هویت نیست و از این رو - به خلاف پیش فرض پلانتینگا - «غیرطبیعی بودن» یا «فراطبیعی بودن» آن هویت، مترادف با غیرفیزیکی یا متافیزیکی بودن آن هویت نیست. و (۳) به خلاف تصور پلانتینگا و فالیس، حذف مساله «توجیه» و «اعتمادپذیری»، از ویژگی‌های اصلی و ذاتی

و مستدل معرفت‌شناسی طبیعی شده است، و از این رو معرفت‌شناسی طبیعی شده برای نجات خود نه نیازی به هستی‌شناسی فراطبیعی پلاتینگا دارد و نه -به خلاف ادعای فالیس- نیازی به این دارد که نشان دهد نئوداروینیسم، اعتمادپذیری قوای شناختی را تضمین می‌کند. معیار من در تعریف «طبیعی‌گرایی»، در استدلال‌هایم علیه پلاتینگا و فالیس، «طبیعی‌گرایی» کواین با توجه به زمینه‌های آن در فلسفه کارنپ است. مسیر من در این مقاله در تبیین طبیعی‌گرایی، از مسیر تبیین «کثرت زبان‌ها» در کارنپ، و مسائل برون‌زبانی و درون‌زبانی او، آغاز می‌شود و اهمیت آن در فهم طبیعی‌گرایی کواین مورد بررسی قرار خواهد گرفت، ماحصل این بحث، اهمیت نفی مساله «توجیه» در معرفت-شناسی طبیعی‌شده و وابستگی این معرفت‌شناسی به هستی‌شناسی طبیعی‌گرا را نشان خواهد داد.

کلیدواژه‌ها: طبیعی‌گرایی، توجیه، اعتمادپذیری، مسائل برون‌زبانی، مسائل درون‌زبانی

ایمان از دیدگاه مارتین لوتر

احسان شکوری نژاد^۱

در الهیات مسیحی ایمان امری فطری و باطنی و درواقع، تصدیق قلبی است که به موجب آن آدمی به چنان مقامی دست می‌یابد که به تمامی معنی به اتحاد با عیسی^(ع) مسیح نائل می‌گردد. بدین سان، هرگز رذائل اخلاقی، اضطراب‌ها و تشویش‌های درونی و به‌ویژه احساس پوچی در وجود چنین انسانی راه نمی‌یابند، بلکه وی همواره به واسطه دستیابی به شناخت حقیقت مطلق سرشار از فضایل انسانی، به‌ویژه احساس آرامش قلبی بوده، و با آرمان محبت به خداوند و دیگر ابنای بشر در همه عرصه‌های زندگانی فردی و اجتماعی همراه با نور امید و شور و نشاط برای دست یافتن به ملکوت خداوند تلاش می‌نماید. در این راستا، مارتین لوتر نیز به عنوان یک الهی‌دان مسیحی و مدعی اصلاحات دینی کوشش می‌نماید با بازتعریف نوینی از ایمان مسیحی که سرلوحه آن «آمرزیدگی تنها از راه ایمان» بوده، و در آن نیز عقل انسانی هیچ نقشی را ایفاء نمی‌نماید، و از طریق ایمان به عیسی مسیح^(ع) راه را برای رسیدن به سرمنزل مقصود که همانا نجات و رستگاری و یگانگی با اوست، هموار سازد.

کلید واژگان: دین، مسیحیت، ایمان، کتاب مقدس، لوتر.

^۱. دانشجوی دکترای الهیات مسیحی دانشگاه ادیان و مذاهب قم.

نقد و بررسی راهکار زاگزبسی در حل مسئله شر

شیما شهریاری^۱

یکی از مهم‌ترین مسائلی که همواره ذهن الهی‌دانان و فیلسوفان را به خود مشغول داشته است، وجود شرور در جهان و چگونگی نسبت آن با خدای خیرخواه، عالم و قادر مطلق است. اگرچه این موضوع از دیرباز مطرح بوده است؛ اما در دوران معاصر ابعاد تازه‌ای پیدا کرده است و به عنوان یکی از مهم‌ترین انتقادات بر عقلانیت باور به خدا به شمار می‌رود؛ بدین صورت که باور عقلانی به وجود خدای خیرخواه، عالم مطلق و قادر مطلق را به مخاطره می‌اندازد. فیلسوفان خدا‌باور متعددی تلاش کردند تا پاسخ معقول ووجهی برای این مسئله بیابند. از جمله فیلسوفان معاصری که تلاش دارد با رویکرد تازه‌ای به حل این مسئله بپردازد، لیندا زاگزبسی است. وی از نظریه الاهیاتی - اخلاقی‌ای بهره می‌برد که به «نظریه انگیزش الهی» شناخته می‌شود. او یکی از اهداف مهم برای پی‌ریزی این نظریه را یافتن پاسخی معقول برای حل مسئله شر می‌داند و با تمسک به این نظریه اثبات می‌کند که براهین منطقی و شاهدمحور شر در اثبات نتیجه‌شان ناکارآمد هستند. زاگزبسی هم‌چنین تلاش می‌کند تا با پی‌ریزی نظریه عدل الهی‌اش، علل احتمالی تجویز شر از جانب خداوند را بیان کند و نشان دهد که خداوند به دلیل عشق به اشخاص برخی از شرور را تجویز کرده است. بررسی آرای زاگزبسی به عنوان متفکری که در این خصوص گام‌های تازه‌ای برداشته است و در پی آن است تا با رویکرد اخلاقی به حل مسئله شر بپردازد، حائز اهمیت است. از این‌رو تلاش شده است تا در این نوشتار دیدگاه او در خصوص حل مسئله شر منعکس شود و مورد نقد و بررسی قرار گیرد.

واژگان کلیدی: زاگزبسی، نظریه انگیزش الهی، برهان منطقی شر، برهان شاهدمحور شر، نظریه عدل الهی.

^۱. دانشجوی دکترای رشته فلسفه دین پردیس فارابی دانشگاه تهران
(shi.shahriari@ut.ac.ir).

بررسی دیدگاه ویلیام راو درباره شرور گزاف و نقد آن

شهاب شهیدی^۱

مسئله شر که وجود آن در تعارض ظاهری با سه صفت علم مطلق، قدرت مطلق و خیر محض بودن خداوند است همواره توجه متفکران را به خود جلب نموده است. این مسئله در بادی امر منقسم به شرور نظری و وجودی و شرور نظری نیز منقسم به مسئله منطقی و قرینه ای شر شده است. مسئله منطقی شر در صدد آشکار نمودن تناقض بین صفات مطلق خدا و وجود شرور می باشد، اما مسئله قرینه ای شر درصدد است تا ثابت نماید که وجود شرور می توانند سبب نا محتمل گردیدن وجود خداوند گردد. یکی از اقسام مسئله قرینه ای شر را شرور گزاف تشکیل داده است. ویلیام راو مدعی است که وجود اینگونه از شرور می تواند سبب نامحتمل گشتن وجود خداوند گردد. او استدلال می کند که اگر خدایی با صفات مطلق وجود داشته باشد، آن گاه باید دلیل قانع کننده ای برای پاره ای از شرور وجود داشته باشد در حالی که ما هیچ دلیلی برای آنها نمی یابیم. از جانب دیگر پاره ای از متفکران مثل دانیل هوارد اشنايدر و مایکل برگمن معتقدند که این گونه استدلالها دارای پیش فرضهای غیر قابل اثبات می باشند و از این رو نمی توان آنها را دلیلی بر انکار خداوند دانست زیرا استدلال راو چیزی جز چهل بشری را نشان نمی دهد و استدلال او جزء استدلالهای «آن را ندیدم» می باشد. در این مقاله می کوشیم تا با تبیین این مواضع، دیدگاهی روشن از این عقاید را ارایه داده و بطلان دیدگاه ویلیام راو را نشان دهیم.

واژگان کلیدی: عالم مطلق، قادر مطلق، خیر محض، استدلال «آن را ندیدم».

^۱. دانشجوی دکتری فلسفه دین دانشگاه تهران (shahab.shahidi@ut.ac.ir).

علم مطلق خداوند و اختیار انسان از دیدگاه سوئین برن

ام‌البین طاعتی^۱؛ میثم مولایی^۲

خدا باوری از دیرباز دچار چالش‌های گوناگونی بوده است. یکی از این چالش‌ها ربط و نسبت میان علم مطلق خداوند و اختیار آدمی است. بر اساس علم مطلق، خداوند بر هر چیزی از پیش آگاه است و از آنجایی که علم او خطاناپذیر است لذا هر آنچه می‌داند به وقوع خواهد پیوست. بنابراین علم مطلق خداوند مستلزم متعین شدن همه‌ی اموری است، که در آینده روی خواهند داد. از سوی دیگر، این تعین با اختیار آدمی در تناقض است. از جمله کسانی که تلاش نموده است این تناقض را به نحوی حل و فصل نماید، ریچارد سوئین برن است. بنابر دیدگاه سوئین برن، خدا از آن جهت عالم مطلق است که: (۱) همه‌ی گزاره‌های صادق در زمان t یا زمان قبل از آن و (۲) همه‌ی گزاره‌های ضرورتاً صادق در زمان بعد از t و نیز (۳) هر گزاره‌ای بعد از t را که دانستنش برای او منطقاً ممکن باشد، را می‌داند. بر مبنای این دیدگاه دیگر هیچ تناقضی میان علم مطلق و افعال اختیاری انسان پیش نخواهد آمد؛ زیرا اولاً علم به اموری تعلق می‌گیرد که صادق‌اند و از سوی دیگر از نگاه سوئین برن دانستن افعال اختیاری آدمی، از آن جهت که مربوط به آینده است و امور آینده نه صادق‌اند و نه کاذب، غیر ممکن است و علم خدا به امور منطقاً ممتنع، محال است. بنابراین خدا اموری را می‌داند که در زمان حال و گذشته روی داده‌اند و تنها به اموری از آینده علم دارد که به اسباب و علل آن واقف باشد؛ اما از نگاه سوئین برن علم به افعال اختیاری از آنجا که علم به اسباب و علل آن ممکن نیست پس غیر ممکن است. در این نوشتار سعی بر آن است که پس از تبیین دیدگاه سوئین برن، نشان داده شود، که دلایل وی مبنی بر اینکه نمی‌توان علم به ممکنات استقبالی داشت،

^۱ . دانشجوی دکترای فلسفه اخلاق از دانشگاه قم (omolbanintaati@gmail.com)

^۲ . ارشد فلسفه دین دانشگاه تهران.

خالی از اشکال نبوده و نمی‌تواند مسئله‌ی ناسازگاری میان علم مطلق و اختیار انسان را حل نماید. زیرا، بر طبق دیدگاه الهیات اسلامی، اولاً ممکنات استقبالی خالی از هیچ گونه ضرورت نیستند و از سوی دیگر عدم صادق قلمداد کردن ممکنات استقبالی به جهت ضعف عقلی ماست و خداوند به جهت علم به تمام سلسله علل، حتی افعال اختیاری انسان، از تمام اسباب و علل آگاه است، که نتیجتاً علم به معلول را نیز به همراه دارد.

کلید واژگان: خدا، سوئین‌برن، علم مطلق، اختیار انسان، ممکنات استقبالی، علم به آینده.

رابطه علم و دین از منظر دستاوردهای علم شناختی دین

مسعود طوسی

تاریخ مباحث علم و دین نشان از آن دارد که پیشرفت‌های مهم علمی، بر نوع رابطه علم و دین و ایده‌ها و مواضع مختلف ذیل مباحث مذکور، تاثیرگذار است. بدین ترتیب می‌توان انتظار داشت که دستاوردهای علوم شناختی به مثابه یک رشته تازه تاسیس علمی که دارای اهمیت تاریخی علمی است و به ویژه، دستاوردهای علم شناختی دین به مثابه یکی از گرایش‌های پر رونق این علوم، بر مباحث پیرامون رابطه علم و دین اثرگذار باشد. در این مقاله با معرفی علم شناختی دین و تبیین تفاوتی که این رشته با سایر رشته‌های علمی در نسبت با معرفت‌شناسی دینی دارد، سعی شده است تحلیل شود که با ورود این رشته علمی به مباحث علم و دین، کدام مواضع مطرح شده پیرامون رابطه علم و دین تقویت شده و کدام‌ها تضعیف می‌شوند. تفاوت اساسی علم شناختی دین با سایر رشته‌های علمی، در تاثیر این رشته علمی بر ارزش معرفتی باورهای دینی است.

کلمات کلیدی: معرفت‌شناسی دینی، رابطه علم و دین، علم شناختی دین، باور دینی، تعارض علم و دین، تلفیق سیستماتیک علم و دین.

دو تقریر از استدلال آلستون درباره تجربه دینی

بابک عباسی

استدلال ویلیام آلستون (1921-2009) در دفاع از ارزش معرفتی تجربه‌های دینی یکی از مهمترین تلاش‌ها برای نشان دادن معقولیت برخی از مهمترین باورهای دینی بوده است. اما درباره استدلال او و بر سر تشخیص محور اصلی آن استدلال، دوگانگی و اختلاف‌نظری، دست‌کم میان برخی از منتقدان آلستون، پیش آمده است. رجوع به نوشته‌های خود او نیز مؤید این دوگانگی و وجود دو خط سیر استدلالی متفاوت است. این دوگانگی را چگونه می‌توان توضیح داد؟ در این تحلیل می‌کوشم با عرضه صورتبندی جامعی از استدلال او، نشان دهم که چگونه این استدلال به روی امکان دو تقریر متفاوت گشوده است. با در نظر گرفتن این دو تقریر سرّ آن تشتت و اختلاف‌نظر آشکار می‌شود. همچنین معلوم خواهد شد که کدام تقریر ذاتی و مقوم استدلال تجربه دینی آلستون است.

بررسی نحوه تأثیر دین بر نظام اخلاقی با رویکرد تکاملی به دین و اخلاق

هاله عبدالهی راد^۱

پس از ظهور نظریه داروین برخی زیست شناسان تکاملی و فیلسوفان تکامل گرا سعی نمودند علاوه بر پدیده های طبیعی، برخی مفاهیم موجود در جامعه بشری از جمله دین و اخلاق را نیز با تکیه بر پدیده زیستی تکامل طبیعی و ملازمات آن تبیین نمایند. در این نوشتار ابتدا در خصوص منشاء تکاملی دین و اخلاق به تفصیل بحث شده و نظرات مختلف پیرامون منشاء پیدایش این دو پدیده در حیات زیستی انسانها بیان می گردد. در این خصوص از میان مباحث مفصل در این حیطه، پیرامون سه محور بحث خواهد شد: در تبیین تکاملی دین و اخلاق، ایندو پدیده در عرض یکدیگر قرار دارند و هیچ تفوقی بر هم ندارند، چرا که هر دو برساختی از فرایند طبیعی انتخاب طبیعی می باشند که در جهت بهبود شرایط زیستی انسان بعنوان یک گونه منحصر بفرد در میان سایر گونه ها شکل گرفته اند. گزاره های دینی رواج یافته در جوامع بشری دارای منشاء طبیعی و زیستی هستند و در جهت همسویی با جریانات طبیعی وضع شده اند، بنابراین دارای منشاء فراطبیعی نمی باشند. دستورالعملهای دینی حداکثر قادرند به لحاظ انگیزشی تأثیرگذاری بر هنجارهای اخلاقی داشته باشند، بدین نحو که فرد دیندار انگیزه بیشتری برای انجام فعل اخلاقی و ترک فعل غیر اخلاقی خواهد داشت. پس از بیان تفصیلی محورهای سه گانه فوق در ذیل هر محور، نقد و بررسی پیرامون آن انجام می گیرد. در این بررسی نقاط ضعف و قوت تبیین تکاملی دین و اخلاق برجسته شده و تناقضاتی که تبیینی تکاملی با نگرش سنتی به دین و اخلاق پدید می آورد مورد مذاقه قرار خواهد گرفت.

واژگان کلیدی: دین، اخلاق، نظریه تکامل، انتخاب طبیعی، تکامل فرهنگی.

^۱. دانش آموخته دکترای فلسفه دین، دانشگاه علوم تحقیقات تهران.

الوهیت عیسی اصلی ترین مناقشه قرآن و مسیحیت

احمد عسگری^۱

آنچه در آیات متعدد قرآن در خصوص عیسی و مسیحیت وارد شده همواره محل توجه و موضع بحث از جانب متکلمان و مبلغان مسیحی بوده است. در دوره اخیر برخی از متکلمین مسیحی، برخلاف رویه و طریق معمول و متداول سنتی که سعی در مجادله و تقابل داشت، در جهت تقریب منظر اسلام و مسیحیت درباره عیسی تلاش کرده اند. در ضمن مساعی این متفکرین دو نکته حائز اهمیت است، اول ادعای آنکه انتقادات قرآن، در مواضعی که به شدت و تندی میگردید، نه متوجه مسیحیت رسمی بلکه ناظر به برخی افهام و تعبیر خاص از مسیحیت است؛ دوم آنکه سعی وافر در پیش گرفته اند تا از عقیده مسیحیت در خصوص تثلیث بر پایه تطبیق آن با بحث اسماء و صفات الهی در قرآن دفاع کنند، و بر این اساس تقریب منظر اسلام و مسیحیت را در این موضوع به انجام رسانند. علی رغم مساعی این متفکران به نظر میرسد همچنان فرقی فارق مابین دو منظر وجود دارد. در حالی که در مسیحیت "شخص" عیسی محوریت تام و منحصر به فرد در نجات دارد، در قرآن عیسی و محمد همانند سایر پیامبران تنها هادی به سوی حقیقتند، حقیقتی که مستقل از آنهاست. لذا مسیحیت قائل به الوهیت عیسی است و قرآن منکر آن.

واژگان کلیدی: عیسی، قرآن، تثلیث، مسیحیت، الوهیت.

^۱. استادیار گروه فلسفه، دانشکده ادبیات دانشگاه شهید بهشتی.

دیگری و معنا (از دیدگاه سارتر، بوبر و مولانا)

امیرعباس علیزمانی^۱

یکی از ویژگی‌های وجودی هستی خاص انسانی این است که این هستی با دیگری است وجود خاص انسانی که هستی - در - جهان است؛ با دیگران و با اشیاء در جهان است به تعبیری انسان «وجودی معی» دارد (Being-with-others).

مقصود از دیگری، شخص دیگری، نگاه دیگری و حضور دیگری است. حال پرسش این است که آیا نگاه و حضور و وجود دیگری مانع معناداری زندگی ماست و حضور دیگری جهنم است؟ (آنگونه که سارتر در نمایشنامه در بسته می‌گوید) یا اینکه ما از طریق حضور دیگری میتوانیم به نوعی اصالت دست پیدا کنیم و نمیتوانیم به طور مطلق هر نوع رابطه‌ای با دیگران را مالکانه و شیء وار و غیر اصیل بدانیم. مارتین بوبر در برابر سارتر و به تبعیت از مارتین هایدگر میان رابطه من - تو اصیل و دوسویه و عاشقانه با دیگری که رابطه‌ای اصیل است، با رابطه من - آن که رابطه‌ای یکسویه و آمرانه و مالکانه و غیر اصیل است، تفکیک قائل می‌شود و برآنست که این نوع رابطه نه تنها معنابخش به زندگی انسان است بلکه معنا در خود همین رابطه خلاصه میشود. مولانا جلال‌الدین محمد بلخی نیز براساس مبانی عرفانی خود حضور دیگری را معنابخش به زندگی می‌داند ولی تمام سخن در اندیشه مولانا این است که کدام دیگری و کدام نوع رابطه؟! معنابخش است؟ او با صراحت می‌گوید:

- چون ز تنهایی تو نومیدی شوی زیر سایه یار خورشیدی شوی

- رو بجو یار خدایی را تو زود چون چنان کردی خدا یار تو بود

- خلوت از اغیار باید نه زیار پوستین بهر دی آمد نه بهار

^۱. دانشیار گروه فلسفه دین دانشگاه تهران.

ارتباط لذت و معنای زندگی از دیدگاه ارسطو

سیده نرجس عمرانیان

هر چند ارسطو درباره‌ی لذت و معنای زندگی بحثی مستقل ندارد؛ اما می‌توان مباحث مربوط به این مساله را در آثار وی بازخوانی کرد. در مقام بازخوانی آثار ارسطو، فیلسوف طبیعت‌گرا، معلوم می‌شود که لذت شرط لازم اما ناکافی در معنای زندگی است. لذت فرایندی کامل، همراه فعالیت و متمم آن است و از جنس حرکت نیست. از نظر او معنای زندگی تنها در برخورداری از لذات جسمانی نیست؛ زیرا همه برخورداری از لذات جسمانی هستند؛ بلکه لذت به معنای لذات عقلانی، که از طریق فعالیت‌های عقلانی حاصل می‌شود، زندگی را معنادار می‌کند. وی معنای زندگی را در فعالیت منطبق با فضیلت می‌داند. از نظر او فضیلت دو نوع است: فضایل عقلانی و فضایل اخلاقی. در وهله‌ی اول شناخت و کسب فضایل عقلانی برای رسیدن به معنا دارای اهمیت است و پیامد مطلوب آن در زندگی رسیدن به برترین لذت است؛ چرا که فعالیت‌های عقلانی والاترین فعالیت‌های انسانی، مداوم‌ترین و با ارزش‌ترین آن‌ها، بسنده برای خود و مستلزم فراغت است. در وهله‌ی دوم نیز زندگی منطبق با فضایل اخلاقی انسان را به معنا می‌رساند.

کلیدواژه‌ها: لذت، معنا، زندگی، ارسطو، لذت جسمانی، لذت عقلانی، فضیلت عقلانی، فضیلت اخلاقی.

بررسی رابطه دین، علم و معنای زندگی از دیدگاه جان کاتینگهام

مهدی غفوریان^۱

کاتینگهام بر این باور است که خداباوری یا نگرش دینی یکی از مولفه های مهم زندگی معنادار است. به عقیده او خداباوری، از قرن هفدهم به این سو، از طرف انقلاب کوپرنیکی و نیز داروینیسیم و مسئله شر مورد حمله قرار گرفته است. انقلاب کوپرنیکی، جهانی مرده و بی تفاوت به تصویر کشیده است و داروینسم، اصل تکامل و مسئله شر را در تقابل با خداباوری قرار داده است. با این حال، کاتینگهام خاطر نشان می کند که این دو حمله قابل حل و رفع اند؛ انقلاب کوپرنیکی جنبه های مثبت جهان را همچون زیبایی، عشق و هوش و عقلانیت را نادیده گرفته است و داروینیسیم فهمی از جهان است که با فهم دینی و خداپاورانه از آن سازگار است؛ آنها تنها دو روایت متفاوت از ماهیت جهان اند. علاوه بر این، شر ذاتی جهان مادی است و با توجه به آموزه فیض، جهان مادی بطور ضروری توسط خداوند خلق گشته است. به نظر می رسد آموزه فیض به عنوان مبنای مهم دیدگاه کاتینگهام در حل مسئله شر نیازمند شرح و بسط می باشد چراکه به ظاهر این اصل با قدرت مطلق خداوند و اختیار او متعارض است.

واژگان کلیدی: خداباوری، انقلاب کوپرنیکی، داروینیسیم، مسئله شر، جهان مادی، آموزه فیض

^۱. کارشناسی ارشد فلسفه (Mehdi3ph@yahoo.com).

شکایت پاسخی به مسئله اگزیستانسی شر

میثم فصیحی^۱

یکی از مهمترین مسائل در فلسفه دین مسئله شر است. در یک تقسیم بندی مسئله شر را به مسئله منطقی، قرینه ای و اگزیستانسی تقسیم می کنند. در مسئله اگزیستانسی شر که از آن به مسئله عاطفی شر نیز یاد شده رابطه میان خدا و انسانی که شر برای او رخ داده است خدشه دار می شود. مسئله اگزیستانسی شر گسست رابطه انسان و خداست به نحوی که انسان رنج دیده به دلیل تلاطم عاطفی ای که در اثر رنج بر او عارض می شود نمی تواند خدا را دوست داشته باشد و او را بپرستد. پاسخ به این مسئله ترمیم این رابطه است. یکی از راه حل ها نشان دادن معناداری رنج و دیگری حمایت های شبانی در الاهیات مسیحیت است.

تلقی سنتی در ادیان ابراهیمی در مواجهه با شرور و رنج ها توصیه به صبر، تسلیم و رضا در برابر مشیت الاهی است. در این پژوهش به دنبال آن هستیم که نشان دهیم دست کم برای برخی مؤمنان توصیه به تسلیم و رضا کارساز نبوده و باعث تشدید مسئله اگزیستانسی شر و تخریب رابطه صمیمی میان شخص و خدا می شود. در این موارد شکایت کردن باعث تخلیه عاطفی شده و به ترمیم رابطه شخص و خدا می انجامد.

برای نشان دادن روایی شکایت از خدا و اینکه با ایمان مغایر نبوده بلکه حتی از اوج ایمان سرچشمه می گیرد و نشانه صمیمیت بالا است، شواهدی از سنت اسلامی، مسیحی و یهودی خواهم آورد. در سنت عرفانی اسلامی این مفهوم تحت عناوینی چون «التَّظَلُّمُ عَلَى الرَّبِّ» به معنای دادخواهی از خدا و «الاسترسال مع الرَّبِّ» به معنای گستاخی با خدا

^۱. دانش آموخته کارشناسی ارشد دین شناسی دانشگاه ادیان و مذاهب قم.

مجاز شمردن شده است. بنابراین نمی‌توان تنها بر اساس تلقی سنتی از منابع دینی شکایت کردن از خدا را شماتت کرده آن را کفر گویی دانسته و یک‌سره آن را رد نمود بلکه می‌توان آن را به عنوان یک راه برای مؤمنان در مواجهه با رنج‌های جانکاه مجاز شمرد که باعث می‌شود شخص مؤمن همچنان خدا را دوست داشته باشد و او را بپرستد.

کلیدواژه‌ها: اعتراض، شکایت از خدا، مسئله اگزیستانسی شر، التظلم علی الرب، الاسترسال، گستاخی با خدا.

رابطه عقل و ایمان (علم و دین) نزد معتزله

اعظم قاسمی^۱

در فرهنگ اسلامی معتزله نخستین گروهی بودند که روش عقلی را به کار گرفتند و عقل را یگانه ابزار شناخت حقیقت و مستقل از دین دانستند تا جایی که با عنوان پیروان «شریعت عقل» از آنها یاد شد. شریعت عقلی به طور بی واسطه توسط عقل درک می شود ولیکن شریعت نبوی یعنی وحی تنها با سمع شناخته می شود. وحی شریعت عقلی را واضح و کامل می کند و اگر عقل در درک امری عاجز باشد به وحی روی می آورد، نه این که وحی متناقض با عقل باشد. شریعت عقلی عام است و شامل همه ی مردم می شود و هر کسی عقلش کامل شود آن را درک می کند و برای کسی که وحی به او نرسیده باشد موجود است. اگر وحی کاملاً نقض کننده آن چیزی باشد که عقل بدان اقرار کرده لازم است وحی با نور عقل تأویل شود. از نظر معتزله عقل تنها مقیاس تأویل وحی و تفسیر آن است. مصدر عقل و وحی واحد است پس جایز نیست بین آنها تناقضی باشد. برای همین است که معتزله برای عقل قداست قائل شدند و گفتند انسان وقتی عقلش کامل شود حقایق اساسی را درک می کند و این حقایق اساسی معرفت خدا و معرفت خیر و شر است. از جهت دیگر آنها وحی را انکار نمی کنند ولیکن می گویند جایز نیست وحی مخالف عقول ما باشد و از آن جا سابقه عقل در انسان از سابقه وحی بیشتر است پس عقل نور است و بدون آن نمی توان هدایت شد. هدف از وحی این است که معرفت عقلی را بیفزاید و آن را دقیق تر کند. معتزله به این نتیجه گیری رهنمون می شود که عقل مقیاس وحی است و این از مهم ترین مبادی نزد آنان است. بر این اساس می توان گفت معتزله اصالت عقلی هستند و نه اصالت ایمان و به این رشد نزدیک هستند تا به ابن سینا و ملاصدرا. قاعده ی مشهور معتزله این است که: الفکر قبل ورود السمع. معتزلیان متکلم اند و متکلم به انسان عاقل به عنوان شخص مکلف در برابر خدا نگاه می کند. در خصوص نیاز انسان

^۱. استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

به وحی در آغاز تکلیف، معتزله عقل بشر را کافی می‌داند. ماهیت عقل در نظام معرفتی معتزله متفاوت با ماهیت عقل در نظام‌های فلسفی و حتی پاره‌ای دیگر از نظام‌های کلامی است. معتزله عقل را در معنایی جدید بازتعریف کرد تا با نظام تکلیف محور سازگار باشد. در این مقاله با بررسی معنای عقل نزد معتزله و نیز تبیین معرفت‌شناسی بزرگان این مکتب به تبیین رابطه‌ی عقل و ایمان نزد آنان می‌پردازیم. در این بازخوانی آراء به روایت نومعتزلیان معاصر رجوع می‌کنیم و سهم خود را در گفتمان فلسفه‌ی دین معاصر در حوزه‌ی عقل و ایمان ادا می‌کنیم.

کلید واژه‌ها: عقل، ایمان، دین، معتزله، نومعتزله، روش عقلی.

نسبت اخلاق دینی و اخلاق سکولار با محوریت واقع گرایی اخلاق

مهدی قائدشرف^۱؛ روح الله دارایی^۲

مکاتب فرا اخلاق از حیث چیستی احکام و جملات اخلاقی - همچون اخباری و انشائی بودن - به واقع گرایی اخلاقی و غیر واقع گرایی اخلاقی تقسیم می شوند. معنای حداقلی واقع گرایی عبارت است از اینکه احکام و مفاهیم اخلاقی در ازاء اموری واقعی و خارجی و غیر ذهنی هستند. بازل جورج میچل (Basil George Mitchell 1917-2011) از فیلسوفان دین بر این باور است که واقع گرایی به معنای استقلال احکام اخلاقی از باورها و امیال فاعل شناسا است. وی بر این باور است که اومانیزم علمی (Scientific Humanism) علی الاصول از طریق به دست دادن داده های تجربی کافی به حل و فصل معضلات اخلاقی می پردازد. نزد اومانیزم علم گرا پیش فرضی نهفته است با این عنوان که اگر دو فاعل شناسا در باب نظرگاهی اخلاقی هم رأی نباشند آنگاه دست کم یکی از آندو می بایست بر خطا باشد گرچه که نتوانیم بگوییم که فی الواقع کدامیک بر خطا است. در مقابل سوژکتیویزم اخلاقی چنین توصیف می شود: چنین نیست که اگر دو فاعل شناسا در باب نظرگاهی اخلاقی هم رأی نباشند آنگاه دست کم یکی از آندو می بایست بر خطا باشد. فی بادی النظر واقع گرایان سکولار علم گرا (اومانیزم عقل گرا) بر این باورند که داده های تجربی و علمی، یگانه شرط لازم و کافی برای واقعیت بخشی به احکام اخلاقی است. به بیان دیگر احکام اخلاقی تابع احکام علمی و تجربی هستند و با تغییر احکام علمی، احکام اخلاقی نیز دچار تغییر می شوند. موضوع تجربی در نگاه واقع گرایان سکولار، علت حکم انگاشته می شود. به دیگر سخن احکام ارزشی از حیث وجودی

^۱. دکترای فلسفه تطبیقی از دانشگاه علامه طباطبائی (ره)

^۲. دکترای فلسفه و کلام اسلامی از دانشگاه تهران

و عینی، وامدار احکام علمی و تجربی هستند. در نگاه دقیق نه تنها موضوعات علمی علتِ فاعلی احکام و ارزشهای اخلاقی بر شمرده نمی شود بلکه آنها صرفاً در بینش الهی علتِ قابلی حکم بوده و برای مثال احکام فقهی متعلق امر الهی محسوب می شوند. در نگاه ادق به نظر می رسد در گام اول به علت عدم توجه به حیث مرآتیی موضوع در واقع گرایی علمی و در گام دوم به خاطر عدم کلیت و چالشهای نظریه امر الهی در حوزه فلسفه اخلاق، شایسته است گام سوم برداشته شود تا نگاهی جامع و مانع به حیثیات و زوایای مختلف مسئله صورت گیرد و به تعبیر ملاصدرا «لو لا اعتبارات لبطلت الحکمة». در گام سوم و در لحاظی جامع الاطراف و مانع الاغیار تنها برخی از موارد جزئی و پیچیده ارزشی، مجعول اثباتی امر الهی واقع می شود اما اصول کلی اخلاق و احکام ارزشی در شعاع فهم عقل قرار گرفته و از وعاء واقعیت عینی اخذ می گردد. به بیان دیگر احتیاج دین به عقل در اثبات احکام اخلاقی، منافی با واقع گرایی ارزشی و اخلاقی نیست.

کلیدواژه‌ها: واقع گرایی، غیرواقع گرایی، سوژکتیویزم اخلاقی، علت فاعلی، قاعده حیثیات، نظریه امر الهی

بررسی معنای زندگی در موقعیت مرزی

اکبر قربانی^۱

بودن در موقعیت مرزی و تجربه زندگی بر لبه مرگ، هم شاهی بر ظهور ایمان امیدوارانه در انسان است و هم توجه به معنای زندگی را نزد انسان، آشکار می‌سازد. تحلیل چنین وضعیتی، که در واقع نوعی جدایی از زندگی روزمره و عوامل غفلت‌زای آن است، می‌تواند به تحلیل معنای زندگی کمک کند. در این نوشتار، با تشریح موقعیت مرزی و تبیین معنای معنای زندگی، به این پرسش پرداخته‌ایم که در موقعیت مرزی، کدام معنا از معانی مطرح در باب معنای زندگی، در کانون توجه انسان است؟ آیا در موقعیت مرزی، آدمی بیشتر به هدف زندگی توجه می‌یابد یا به فایده زندگی یا به ارزشمندی زندگی؟ هرچند پاسخ دقیق به این پرسش، مستلزم قرار گرفتن در موقعیت مرزی واقعی است اما به نظر می‌رسد، حتی بدون تجربه چنین موقعیتی، با قرار دادن خود در یک موقعیت مرزی فرضی نیز بتوان به این پرسش پاسخ داد. به هر حال، آنچه در نتیجه این تأمل به آن دست یافته‌ایم، حاکی از این است که در موقعیت مرزی، ارزشمندی زندگی است که رخ می‌نماید و توجه انسان را به خود جلب می‌کند. در واقع انسانی که در موقعیت مرزی واقعی یا فرضی قرار می‌گیرد، بیش از آن که به هدف زندگی یا فایده آن توجه داشته باشد، به ارزشمندی زندگی توجه می‌یابد. به این معنا که نزد چنین انسانی و در چنین موقعیتی، زندگی کردن ارزشمند و به-صرفه است و به تعبیر دیگر، زندگی کردن بهتر از زندگی نکردن است. از این رو، کسی که در چنین موقعیتی واقع می‌شود، برای نجات خود و ادامه زندگی، به تعبیر قرآن، خالصانه و امیدوارانه خدا را می‌خواند.

واژگان کلیدی: موقعیت مرزی، معنای زندگی، ارزشمندی زندگی، مرگ

^۱. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اردستان (qorbani61@gmail.com).

عقلانیت دینی، معیارها و ویژگی‌ها

قدرت الله قربانی^۱

پرسش از عقلانیت دینی، پرسش از انسجام منطقی نظام باورهای دینی است. در این زمینه ابتدا بایستی بر عقلانیت نیاز بشر به دین توجه داشت زیرا محدودیت‌های وجودی و معرفتی و نیاز بشر به جاودانگی، و نقش دین در پاسخ‌دهی به نیازهای اساسی او، تبیین‌کننده چنین عقلانیتی است. همچنین باتوجه به تکثر عقلانیت‌های نظری، عملی و ابزاری که دارای روابط عرضی و طولی هستند، می‌توان از تنوع عقلانیت دینی در اشکال نظری، عملی و ابزاری آن سخن گفت. از سوی دیگر، تنوع نظام اعتقادات دینی در سه حوزه باورها، احکام و اخلاق این امکان را ایجاد می‌کند تا بتوان در هریک از این حوزه‌ها از سطوح مختلف عقلانیت دینی سخن گفت. در زمینه باورها می‌توان از سطوح عقلانیت باورهای بنیادی، میانی و حاشیه‌ای که دارای روابط تشکیکی معرفتی و وجودی هستند سخن گفت که در آنها، عقلانیت باورهای بنیادی در بالاترین سطح بوده و باورهای حاشیه‌ای بهره کمتری از عقلانیت دارند. در حوزه اخلاق با ملاحظه نقش دین در کلیت اخلاق، می‌توان این نقش را در قالب عقلانیت نظری در معنادگی بیشتر به مبانی و اصول اخلاقی، و در قالب عقلانیت عملی، ارزش‌شناختی و وظیفه‌شناختی در تعیین چهارچوب‌های لازم و ضمانت‌های کافی برای افعال اخلاقی دانست. عقلانیت دینی در حوزه احکام به این است که بخش عمده‌ای از دین، احکام عبادی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است. نتیجه اینکه عقلانیت دینی حقیقتی متکثر و تشکیکی و دارای سطوح و لایه‌های مختلف بوده و کارکردهای گوناگونی دارد.

کلیدواژه‌ها: عقلانیت، دین، باورها، اخلاق، باورهای بنیادی، باورهای میانی، باورهای حاشیه‌ای، احکام.

^۱. استادیار فلسفه دانشگاه خوارزمی (qorbani48@gmail.com).

بررسی نظریه رؤیت ذات الهی و ارتباط آن با سعادت از دیدگاه توماس آکوئینی

مستانه کاکایی^۱

عقلانیت توماس در معرفت‌شناسی و خداشناسی، مشایی است؛ از طریق تجربه و شناخت امور محسوس به کشف حقایق پیش می‌رود؛ اما در خداشناسی، عقل مشایی تنها، نمی‌تواند او را یاری دهد به ایمان علاوه بر عقل نیاز دارد. توماس، در مباحث بنیادین خداشناسی، مانند شباهت مخلوقات به خداوند اشراقی است. از سوی دیگر، شناخت عقلانی خداوند که سعادت نهایی انسان است بدون نور اشراق ممکن نیست. پرسش این است آیا عقل مخلوق در این حیات می‌تواند با قوای طبیعی خود ذات خداوند را بشناسد و رؤیت کند، یا به امر دیگری نیاز دارد که به او اضافه گردد؟ پاسخ توماس با استناد به انجیل، این است عقل مخلوق به عنایت نور الهی به رؤیت خداوند در ذاتش دست می‌یابد. در این نوشتار برآنیم فلسفه رؤیت و چگونگی دستیابی به سعادت را بررسی نماییم.

کلیدواژگان: رؤیت، اشراق، نور، سعادت، عقل.

^۱ . دانشجوی دکترای رشته فلسفه از دانشگاه علامه طباطبائی.

نقد و بررسی مطالعات عصب‌شناختی تجربه دینی: مسائل و محدودیت ها

کریم کرمی^۱

یکی از حوزه های متاخر مطالعات عصب شناختی ، بررسی ماهیت تجربه دینی و ملازم های محتمل عصبی آن است. عصب شناسان در این حوزه مطالعاتی در صدد با بررسی ساختارهای عصبی میانجی در بروز تجربه دینی ، فهم دقیقی از ماهیت تجارب دینی به عنوان یک عمل شناختی بدست آورند. این مقاله با بررسی مطالعات عصب شناختی تجربه دینی ، دو رویکرد غالب در چنین مطالعاتی را رصد می کند. رویکرد نخست، تجربه دینی را به عنوان عملکرد نادرست ساختار عصبی و رویکرد دوم تجربه دینی را ماحصل عملکرد طبیعی ساختار عصبی مغز در نظر می گیرد. در ادامه، در ذیل پنج عنوان هدف و دامنه مطالعه ، فربهی مفهومی تجربه دینی ، اول شخص بودن تجارب دینی ، تمایز هستی شناختی و پیچیدگی عملکرد و ساختار عصبی مغز به نقد و بررسی مطالعات عصب شناختی تجربه دینی خواهیم پرداخت . به نظر می رسد که مطالعات عصب شناختی تجربه دینی با مسائل و محدودیت های متعددی مواجه است.

کلیدواژه ها: مطالعات عصب شناختی ، تجربه دینی ، ملازم های عصبی تجربه دینی ، مسائل و محدودیت های مطالعه عصب شناختی تجربه دینی.

^۱. کارشناس ارشد فلسفه دین، دانشگاه علامه طباطبائی karim_karami65@yahoo.com

باورهای دینی و معرفت‌شناسی اختلاف نظر

امید کریم‌زاده^۱

یکی از مهم‌ترین چالش‌هایی که از سوی فلسفه و به طور مشخص معرفت‌شناسی برای باورهای دینی به وجود می‌آید، چالش ناشی از اختلاف نظر (Disagreement) است. موضوع اختلاف نظر و نتایج معرفت‌شناختی آن عمدتاً در ده سال گذشته در حوزه معرفت‌شناسی تحلیلی مطرح شده و بحث‌های فراوانی را در پی داشته است. مهم‌ترین پرسشی که در این رابطه باید به آن پاسخ گفت این است که هنگامی که فردی - که با دسترسی به مجموعه شواهد E، گزاره‌ی P را به شکل موجهی باور کرده است - با نظری مخالف یک هم‌تراز معرفتی (epistemic peer) درباره‌ی آن گزاره مواجه می‌شود، وضعیت معرفتی باور او به P چگونه خواهد بود. به عبارت دیگر چنین شخصی می‌تواند همچنان به شکلی موجه به گزاره‌ی P باور داشته باشد یا اینکه توجیه باور او به P از بین خواهد رفت و رویکرد باوری موجه برای او تعلیق باور (suspension of belief) به P خواهد بود؟ معرفت‌شناسان معاصر در پاسخ به این پرسش به دو دسته‌ی متمایز تقسیم شده‌اند که حاکی از دو دیدگاه متفاوت درباره‌ی تأثیر معرفتی اختلاف نظر با یک هم‌تراز معرفتی است. این دو دیدگاه را می‌توان مصالحه‌گرایی (Conciliationism) و نامصلحه‌گرایی (Steadfast view) نامید. مصالحه‌گرایان استدلال می‌کنند که توجیه معرفتی باورهای فرد در مواجهه با نظری مخالف یک هم‌تراز معرفتی از بین خواهد رفت و فرد دیگر در باور به آن گزاره‌ها موجه نخواهد بود. واضح است که اگر این دیدگاه درست باشد، بخش وسیعی از باورهای ما و از جمله بسیاری از باورهای دینی ما توجیه خود را از دست خواهند داد و ما از نظر معرفتی باید نسبت به همه‌ی آن گزاره‌ها، رویکرد تعلیق باور

^۱. دانشگاه شهید بهشتی - پژوهشکده مطالعات بنیادین علم و فناوری.

را برگزینیم. همان‌طور که گفته شد باورهای دینی از جمله‌ی نخستین و مهم‌ترین باورهایی‌اند که در مواجهه با چنین چالشی قرار می‌گیرند و مطابق دیدگاه مصالحه‌گرایی، بیشتر آنها توجیه خود را از دست خواهند داد. از آنجا که اکثر معرفت‌شناسانی که درباره‌ی این موضوع بحث کرده‌اند، رویکرد مصالحه‌گرایی را از نظر معرفتی قابل دفاع می‌دانند، ارائه استدلال/هایی برای دفاع از نامصلحه‌گرایی و حفظ توجیه باورهایی که مورد اختلاف نظر قرار گرفته‌اند، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. یکی از مهم‌ترین استدلال‌هایی که به‌نفع مصالحه‌گرایی مطرح شده استدلال ریچارد فلدمن (Richard Feldman) است. فلدمن اختلاف نظر بین باورمندان به خدا و کسانی که چنین باوری ندارند را به عنوان نمونه‌ای از اختلاف نظر در حوزه‌ی باورهای دینی مطرح می‌کند و سپس استدلال می‌کند که وضعیت معرفتی طرفین اختلاف نظر - هنگامی که طرفین شروط هم‌ترازی را برآورده کرده باشند - متقارن یا مانند هم است و بنابراین هیچ‌یک از آنها نمی‌تواند توجیه باور خود را حفظ کند. او سپس فرضیاتی را که ممکن است تقارن معرفتی طرفین اختلاف نظر را برهم‌زند به ترتیب مطرح می‌کند و استدلال می‌کند که هیچ‌یک قادر نیست وضعیت معرفتی یکی از طرفین را به دیگری برتری دهد و توجیه باور او را حفظ کند. نتیجه‌ی استدلال فلدمن از نظر معرفتی شکاکیت درباره‌ی باورهای دینی خواهد بود. این مقاله می‌کوشد پس از بررسی و تحلیل استدلال فلدمن نشان دهد که: (۱) هنگامی که باورهای دینی - و نیز پاره‌ای دیگر از باورهایی که عمیقاً به جهان‌بینی افراد وابسته‌اند مانند باورهای اخلاقی - مورد نظر باشند، مفهوم هم‌تراز معرفتی در بسیاری از موارد اختلاف نظر، مصداقی نخواهد داشت و بنابراین استدلال مصالحه‌گرایان درست نخواهد بود و (۲) با معرفی مفهوم استاندارد معرفتی نشان دهد که در برخی موارد طرفین اختلاف نظر حتی پس از آگاهی از نظر مخالف یکدیگر همچنان قادراند توجیه باورهای خود را حفظ کنند. به عبارت دیگر در این حالت اختلاف نظر معقول - از نظر معرفتی - ممکن خواهد بود.

واژگان کلیدی: باورهای دینی، اختلاف نظر، هم‌تراز معرفتی، مصالحه‌گرایی، نامصلحه-گرایی، شواهد، تقارن معرفتی، استاندارد معرفتی

بازخوانی مسئله معنا در آموزه‌های علوی؛ چیستی، مؤلفه‌ها و سنجه‌های عملی

احمد کریمی^۱

دریافت معنایی واقعی از حیات دنیوی همواره اصلی بنیادین در نیل به سعادت تلقی شده است. پیشوایان ادیان، سهمی بسزا در معناداری زندگی آدمیان داشته و کوشیده‌اند زندگی دنیوی انسان ناظر به غایتی متعالی شکل گیرد. بازخوانی سخنان امام علی علیه‌السلام در تبیین مسئله‌ی معنا، پنجره‌ای به سوی معناداری است و عقلانیت برنامه‌ی زندگی انسان و نیل به غایت‌القصوای حقیقی‌اش را فراهم می‌سازد.

این پژوهش، با روشی توصیفی تحلیلی، به واکاوی مسئله‌ی معنا و مؤلفه‌های اساسی آن در آموزه‌های علوی می‌پردازد؛ بر این اساس، معناداری زندگی، در فهمی همه‌جانبه از مبدا و بازشناسی ماهیت حقیقی زندگی مادی و عطف نظر به جاودانگی حیات انسان تحقق می‌یابد؛ زندگی دنیا آمیزه‌ای از شادی‌ها و ناشادمانی‌هاست و سرشتی سوزناک در آغاز و پایان دارد؛ با این وجود، همه‌ی ساحات حیات آدمی با توجه به غایات اخروی، وجهی عمیقاً معنادار می‌یابد؛ همانند غالب سنت‌های دینی، آدمی کاشف معنای زندگی است و نقطه‌ی عزیمت چنین کشفی تأمل در وجود خویش، مبادی خلقت و سرشت دنیاست. زیست اخلاقی و خدامحور، تجلیگاه معناداری زندگی است و مقوله‌ی مشکک «معنا» از فهم ماهیت دنیا و باور دینی آغاز می‌شود و در حوزه‌ی عمل ضمن متناسب‌سازی خواسته‌ها با ظرفیت نفس‌الامری اشیاء و توجه به جاودانگی انسان، به تولید آرامش، اطمینان خاطر و امید می‌انجامد.

کلیدواژه‌ها: معنای زندگی، امام علی، دین، دنیا، رنج، مرگ، جاودانگی، پوچی.

^۱. استادیار و عضو هیئت علمی گروه کلام دانشگاه قرآن و حدیث.

مرگ‌اندیشی؛ از مسأله‌ای برای فلسفه تا بنیانی برای سبک زندگی دینی

الهام السادات کریمی دورکی^۱؛ احمد عبادی^۲

برخی از مکاتب فلسفی، به ویژه فلسفه‌های اگزیستانس، به مرگ بیش از حیات اندیشیده‌اند تا از رهگذر مرگ‌شناسی به انسان‌شناسی نایل آیند. هدف این فلسفه‌ها آن است که از طریق فهم چیستی مرگ، درک بهتر و ژرف‌تری نسبت به انسان و حیات این جهانی او بیابند. این فلسفه‌ها به مرگ صرفاً به مثابه‌ی پدیده‌ای مبهم و غامض در زندگی انسان می‌نگرند و از این حد فراتر نمی‌روند، اما نگرش ادیان به مرگ، گونه‌ی دیگری است. ادیان، مرگ‌اندیشی را برای بنای سبک زندگی مطلوب خویش می‌خواهند. مرگ‌اندیشی در ادیان بسی فراتر از رهیافتی برای انسان‌شناسی است. ادیان، آدمیان را به مرگ و حیات پس از آن توجه می‌دهند تا آنان نحوه‌ی دیگری از حیات را بطلبند و بسازند. آن‌کس که به مرگ خویش می‌اندیشد و دغدغه‌ی حیات پس از مرگ خود را دارد، سبک زندگی متفاوت و متمایزی برگزیده است. برای بنیان سبک زندگی دینی، مرگ‌اندیشی از هر آموزه‌ی دیگری کارآتر و اثربخش‌تر است. این آموزه از جایگاهی مبنایی در شکل‌گیری سبک زندگی دینی برخوردار است و ابعاد و آثار و لوازم آن مبسوط و متنوع است.

کلیدواژه‌ها: مرگ‌اندیشی، سبک زندگی، حیات پس از مرگ، دین.

^۱. کارشناس ارشد منطق فهم دین دانشگاه اصفهان ekarimi68@yahoo.com

^۲. استادیار دانشگاه اصفهان ebadiabc@gmail.com

سنخ شناسی تبیین علمی دین

امیرکشانی^۱

در این مقاله سعی می کنیم ابتدا جایگاه تبیین های علمی را در گستره وسیع دین پژوهی نشان دهیم. به همین منظور انواع کاربردهایی که علم در مطالعه دین می تواند داشته باشد را معرفی می کنیم، این کاربردها در چهارگروه مجزا قابل تقسیم بندی هستند. سپس کارکرد نظریه های دین را در دین پژوهی نشان می دهیم، کارکرد نظریه در دین پژوهی شامل: تعریف، توصیف، تبیین و پیش بینی می شود. تبیین دین به عنوان یکی از مهمترین کارکردهای نظریه های دین مورد توجه قرار می گیرد و انواع مختلف آن معرفی و باهم مقایسه می شود. تبیین دین می تواند به دنبال توضیح چرایی و چگونگی منشاء دین باشد و یا به دنبال توضیح چرایی و چگونگی کارکرد دین. از طرف دیگر تبیین دین می تواند الهیاتی، علمی و یا پدیدارشناسانه باشد.

در ادامه تبیین های علمی دین را با توجه به بازه های تاریخی و شباهت های روشی به ۴ دسته کلی تقسیم و باهم مقایسه می کنیم. در پایان نگاهی اجمالی خواهیم داشت به تبیین تکاملی دین، به عنوان یک رویکرد کاملاً جدید، که مدعی است تمام تبیین های علمی دین را می تواند زیرچتر یک چهارچوب نظری واحد جمع کند.

واژگان کلیدی: تبیین، دین، نظریه، تکامل، منشاء، کارکرد، توصیف.

^۱. دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه علم دانشگاه علوم و تحقیقات.

خدا در تجربه دینی غربی و «دائو» در تجربه عرفانی دائوئیسم

مرتضی گودرزی

مفهوم «خدا» کلیدواژه‌ی تجربه‌ی دینی غربی است. در واقع، تجربه «خدا» یا «الوهیت» هسته‌ی تجربه دینی را تشکیل می‌دهد که تمامی تجلیات و نتایج چنین تجربه‌ای بدان باز می‌گردد. در مقابل، در تجربه عرفانی دائوئیسم مفهوم «خدا» وجود ندارد. با این حال، مفهوم دائو، مبدأ وجود تعبیر شده که یگانه است و قدیم و بی‌نام و نشان؛ و عارف دائوئی، نیز در مطلق مستغرق می‌شود و با تفکر و کشف و شهود، به وحدتی که در پس پدیده‌های گذرای جهان هست، آگاه می‌شود. دائو تنها در گستره‌ی تجربه‌ی عرفانی است که حضوری معنادار پیدا می‌کند. این حقیقت تنها از طریق ادراک خود و در خود حاصل می‌شود؛ با ادراک خود و در خود، انسان با هستی وحدت پیدا می‌کند، این نگرش به نحو مشابهی، هرچند نه به صورتی کاملاً تطبیقی، اما به لحاظ ادراک حقیقت و انکشاف هستی که دائوئیست با آن یگانگی یافته، در تجربه‌های دینی غربی بخصوص تجربه درونی شلایرماخر یافت می‌شود. در نظر وی دین صرفاً حاصل تجربه انسان‌های برگزیده نیست بلکه پیامد تجربه‌ای است که به طور بالقوه در درون همه انسان‌ها وجود دارد؛ تجربه‌ای است که وی آن را احساس وابستگی مطلق می‌نامد. در دائو ده جینگ، اندیشیدن در درون، راهگشای حصول حقیقت است. حقیقت اشیا در تجربه‌ی درونی حاصل می‌شود. دائو به عنوان راه حقیقت نهایی است که در تجربه‌ی عرفانی دائوئیسم ظهور می‌یابد. دائو در این معنا، قابل تعریف و ادراک نیست و نمی‌توان تصور روشنی از آن ارائه کرد و تنها می‌توان آن را تجربه کرد. دائو، بی‌حدومرز، غیر متعین و بدون شکل است. با این وجود، دائو زمینه هر چیزی است که جریان دارد. دائو همچنین متعالی و حلولی است. در این مقاله تلاش شده تا جایگاه خدا و دائو در نسبت تجربه دینی غربی با تجربه عرفانی دائوئی

تبیین گردد و موارد تشابه و تفاوت در نگرش مؤمن حاضر در تجربه دینی غربی و سالکِ مستغرق در تجربه عرفانیِ دائویی مورد کنکاش قرار گیرد.
واژگان کلیدی: خدا، دائو، تجربه دینی، تجربه عرفانی، حقیقت.

امتناع نقدهای هیوم بر دین و حیانی و معجزه

فریده لازمی^۱

استدلال پیشینی که هیوم بر پایه استنباط علی در نقد دین و حیانی و اصل بنیادین آن یعنی معجزه به کار می‌برد و بر این اساس معجزه را نقض قانون طبیعت تلقی می‌کند برپایه‌ای بنا شده است که در آن علیت نسبتی طبیعی است و اگر علیت نسبتی طبیعی باشد عبارت خواهد بود از: شیء متقدم و هم‌پهلو با شیء دیگر، به‌طوری که تصور یکی ذهن را به کسب دیگری نایل کند و انطباق یکی، ذهن را به تصویری روشن‌تر از دیگری منتقل نماید. علیت به‌این معنا است که می‌تواند مبنای استدلال قرار گیرد و نتیجه بدهد. از این جاست که هیوم نتیجه می‌گیرد علت‌های خاص باید ضرورتاً معلول‌های خاص داشته باشند. این نتیجه‌گیری براساس مشاهده‌ی موارد هم‌پیوسته است. این مشاهده به-وجودآورنده‌ی عادت و گرایش ذهنی است، یعنی نوعی تداعی است که مثلاً از آتش انتظار گرما داشته باشیم و چون طبیعت همواره یکنواخت عمل می‌کند پس همیشه باید این‌گونه باشد، درحالی که معجزه اثبات نوعی علیت ماوراء طبیعی و متافیزیکی است که قابل مشاهده تجربی نیست. هدف ما در این مقاله نشان دادن ضعف‌های استدلال‌های پیشینی و پسینی هیوم در رد دین و حیانی براساس اصول بنیادین فلسفه‌ی وی در بخش‌های اول قسمت چهارم و دوم فصل هفت کتاب رساله و تحقیق و خلطی است که هیوم در این باره مرتکب شده و براساس آن معجزه را نقض قانون طبیعت خوانده و نهایتاً خواستار رد آن شده است.

واژگان کلیدی: دین و حیانی، معجزه، علیت.

^۱. دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه دانشگاه تبریز، farideh.lazemi@yahoo.com

نهاد آموزش و پرورش و تربیت اخلاقی و دینی انسان در اندیشه کانت

رضا ماحوزی^۱

به‌راستی اگر طبق آموزه‌های اخلاقی و دینی موردنظر کانت، آدمیان باید در زندگی خویش برای رسیدن به مقام تقدس و خیر اعلا، راه عقلانیت اخلاقی را در پیش گیرند تا بتوانند تعارض طبیعی ناشی از وجوه دوگانه خویش را به وحدتی پایدار تبدیل کنند و پیش از هر جای دیگر، صلح را درون خویش برقرار سازند، این پرسش به تبع آن ضرورت طرح می‌شود که این اقدام باید از کجا شروع شود؟ به عبارت دیگر، آیا تصمیم برای خودسازی باید در مرحله بلوغ عقلی انسان انجام گیرد و هر کس با اتکا به خویش بر پاهای خود بایستد یا آنکه نظام تربیتی باید ما را به سمت بلوغ عقلی هدایت کند؟ بنظر می‌رسد کانت پرسش فوق را از دو منظر پاسخ داده است؛ با این توضیح که می‌توان آدمی را هم از موضع اخلاق و فضیلت و هم انسان را از موضع واقعی و عینی تحلیل نمود. در موضع اخیر، آدمی برآستی شهروند دو جهان است و لذا علاوه بر فضیلت، از سعادت نیز بهره‌مند است. این بهره دوگانه، به کانت مجال آن را داده است تا نهاد آموزش و پرورش را در کارکردی بیش از تربیت متخصص (شخص ماهر) و شهروند به خدمت بگیرد و برای آن رسالتی تربیتی قائل شود. در این چارچوب، این نهاد از آغازین نقطه فعالیت خویش و البته متناسب با هر دوره سنی و قابلیت‌های ذهنی، تربیت دینی و اخلاقی را به مثابه غایت خویش در نظر آورده و سطوح متعدد آموزشی و تربیتی را متناسب با آن غایت تنظیم می‌کند. بدین ترتیب این نهاد، با هدف تربیت انسان‌هایی اخلاقی و دیندار در متن زندگی اجتماعی و مدنی، یعنی در همسویی و همبستگی با دو شاخصه کلی تخصص و

^۱. عضو هیأت علمی پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی

جامعه‌پذیری که همه انسان‌های آموزش دیده از آن بهره‌مند هستند، محتوا و مضمون اخلاقی و دینی را در فضای عینی و ملموس زندگی وارد می‌کند. این نوشتار بر آن است تا موضع کانت درباره رسالت آموزش و پرورش در تربیت اخلاقی و دینی انسان‌ها و چگونگی حضور دین در عرصه اجتماعی نزد این فیلسوف را معرفی نماید.

واژگان کلیدی: دین، اخلاق، آموزش و پرورش، فضیلت، سعادت، کانت.

دین و سبک زندگی: اعتدال در اسلام، نفی آشفته‌گی فکری، شیوه بهینه زیست

جعفر مروارید^۱

سخن از اعتدال به چه معناست؟ و برای شیوه‌ی بهینه زیست، به منظور تحول فرهنگی در آدینه ملت‌ها که نیاز زمانه ماست، چه تدبیری را باید پیشه کرد؟ و مهم‌تر اینکه اعتدال در چه؟ و اعتدال برای چه؟

این «تغییر به سمت اعتدال» به کدام هدف پدید می‌آید و در چه چیزی رخ می‌نماید؛ علت فاعلی و غایی آن چیست؟

آن‌چه در عرصه‌ی سیاست‌های بین‌المللی، و فرهنگ و اجتماع رخ داده و بروز کرده است، وجه مشترکی دارد و آن «ناکارآمدی عملی و هرج و مرج فکری» است. «ناپایداری عملی» و «بی‌ثباتی نظری»، از گسست عمل و اندیشه و جدایی حس و عقل سرچشمه می‌گیرد؛ عملی که بر هیچ اندیشه‌ای و حسی که بر هیچ اصل عقلی استوار نیست. خطابه‌های آتشین و عوام‌فریب، جای استدلال عقلانی را تنگ می‌کند و پی‌آمدهای مصلحت‌های فانی و زودگذر، مردم را اقناع و فاهمه تشنه آنان را سیراب می‌سازد.

^۱. استادیار گروه فلسفه، دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد

معنای زندگی در گفتمان هرمنوتیکی هنر و دین

سید امیررضا مزاری^۱

یکی از مهمترین دغدغه‌های بشری، یافتن پاسخی برای پرسش "معنای زندگی چیست؟" می‌باشد. در این راستا از رمان‌نویسان صاحب‌نامی همچون مارسل پروست و آلبر کامو گرفته، تا فیلسوفان اگزیستانسیالیستی همانند کرگکور و هایدگر، هرکدام به گونه‌ای در صدد پاسخگویی به این پرسش وجودی انسان بوده‌اند. بی‌گمان یکی از فاکتورهایی که در معنابخشی به زندگی، می‌تواند نقشی تعیین‌کننده را داشته باشد، دین و باورهای دینی است. ساحت متعالی دین با ارزش بخشی افزون به زندگی، در اعتلای معنا، اثری مهم و تعیین‌کننده را به همراه دارد. از سوی دیگر هنر نیز با الهام از راهکارهای معنابخش می‌تواند در خدمت این مقوله قرار گرفته و در معنادهی به زندگی نقشی بسیار تاثیرگذاری را ایفا نماید. از جمله رمان‌پرورش پروست "در جستجوی زمان از دست رفته" را می‌توان تلاشی برای معرفی ادبیات، به عنوان عامل معنابخش به زندگی دانست. در این راستا به نظر می‌رسد استفاده از ظرفیت‌های توأمان هنر و دین، جهت ارتقاء معنابخشی به زندگی ممکن بوده و با ایجاد دیالوگ و مکالمه مابین آنها این مهم میسر می‌گردد. لذا در این مقاله با عنایت به هرمنوتیک فلسفی و بهره‌گیری از احراز ساحت گفتگویی آن، مابین هنر و دین، در صدد توصیف امکان نحوه‌ای از ارتقاء بخشی وجود در عالم هستیم. چراکه نحوه اساسی تحقق وجود در عالم تفهم است و این رخداد فهم عملی است هرمنوتیکی. ساحت گفتگویی هرمنوتیک فلسفی این امکان را به ارتقاء بخشی وجود می‌دهد. این ارتقاء وجود گونه‌ای بی‌نظیر از معنا دهی به زندگی می‌باشد و ساحت گفتگویی هرمنوتیک فلسفی، می‌تواند این امکان را برای تحقق آن فراهم آورد.

^۱. دانشجوی دکترای فلسفه دین، دانشگاه علوم و تحقیقات تهران.

تلاش می کنیم تا در این مقاله نشان دهیم با چشم اندازی هرمنوتیکی و با تکیه بر ظرفیت های هنر و دین، می توان امکان اعتلای معنا را از طریق ارتقاء بخشی به وجود در عالم فراهم نمود.

کلیدواژگان: معنای زندگی، هنر، دین، هرمنوتیک.

نقدی بر دیدگاه خواب نامه بودن قرآن کریم به عنوان تجربه رسول

عبدالرضا مظاهری^۱

با پذیرش دیدگاه تجربه دینی، وقتی قرآن از ساحت وحی به کشف رسول الله (ص) فرو کاسته شود و به جای تفسیر و تاویل، وحی به تعبیر آن به عنوان خواب نامه رسول الله (ص) پرداخته شود، آنگاه از آسیب خطاپذیری در تعبیر کشف در امان نخواهد بود و هم عصمت وحی از دست خواهد رفت و هم اینکه کسی نخواهد توانست تا حد مکاشفه رسول الله (ص) ترقی نماید که بتواند خواب او را تعبیر نماید. بنابراین با پذیرش مکاشفه بودن قرآن کریم از طرف رسول الله (ص)، دیگر نه می توان آنرا تفسیر نمود نه تعبیر.

کلیدواژه‌ها: وحی، قرآن، خوابنامه، کشف، تجربه دینی.

^۱. استاد دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی.

علم آگوستینی یا علم دوئمی؟

محسن مقری^۱

قدیس آگوستین، به مصافی همیشگی میان نیروهای الهی و اهریمنی اشاره می‌کند و آنها را به ترتیب، ساکنان شهر خدا و شهر زمین عنوان می‌دهد. پلانتینگا نیز می‌کوشد نشان دهد که علم، یا دینی است و در نیروهای شهر خدا جای می‌گیرد و یا اینکه به نیروهای شیطانی شهر زمین می‌پیوندد. بر این اساس، پلانتینگا دو رویکرد نسبت به علم اتخاذ می‌کند: (۱) سرسختانه می‌کوشد تا پیش‌فرض‌های الحادی را از قلمرو دانش بیرون براند و تضاد علم و دین را به گرایش‌های طبیعت‌گرایانه دانشمندان نسبت دهد. پلانتینگا در این اقدام، ادعای ضرورت پابندی به طبیعت‌گرایی روش‌شناختی را، که از ویژگی‌های مشخصه علم رایج میان دانشمندان (علم دوئمی) است، مورد انتقاد قرار می‌دهد (۲) از سوی دیگر، پلانتینگا معتقد است که اگر علم را به‌عنوان فعالیتی نظام‌مند بنگریم که حقیقت را جستجو می‌کند، معقول است که هر کسی در چنین فعالیتی از تمامی دانسته‌های خود یاری بجوید. در این صورت او می‌پرسد که چرا خداپاوران مسیحی نیز، دانسته‌های خود نظیر باور به وجود خدا و سایر باورهای دینی را در کشف حقایق دیگر به‌کار نبرند و بنای علم آگوستینی را پی نریزند؟

در مقاله پیش رو، تحلیلی تفصیلی از رویکردهای مذکور به دست داده و نشان می‌دهیم که برخلاف نظر پلانتینگا، ماهیت علم تجربی ایجاب می‌کند که تنها با پابندی به طبیعت‌گرایی روش‌شناختی، دستیابی به حقیقت در فعالیت علمی امکان‌پذیر باشد. دیگر آنکه فهم دقیق برخی از باورهای دینی، به خصوص آیات متون مقدس که ناظر به جهان

^۱. کارشناس ارشد فلسفه علم دانشگاه صنعتی شریف

mohsen.moghri@gmail.com

است، در گرو ملاحظه شواهد تجربی عاری از هرگونه پیش فرضی است. در غیر این صورت، و با وارد آوردن پیش فرض های دینی یا ضد دینی به حوزه علم تجربی، چیزی جز جزم اندیشی حاصل نخواهد شد. بنابراین پیروان ادیان باید در کنار دیگر دانشمندان علوم تجربی قرار گیرند و همگی به دور از هرگونه سرسختی و غرض ورزی، بر اساس شواهد تجربی، علم را به پیش برند.

کلمات کلیدی: علم دینی پلانتینگا، طبیعت گرایی روش شناختی، علم آگوستینی، علم دوئمی، تضاد علم و دین.

سبک زندگی «حکمت محور» مبتنی بر آموزه های وحیانی

یاسر ملکی^۱

زندگی پدیده گشوده و گسترده ای است که ابعاد متنوع و در هم تنیده ای دارد. پدیده ای که بر خلاف ظاهر ساده آن، از عمق و پیچیدگی تامل برانگیزی برخوردار است. وجود تقابل ها و تضادهای آشکار در شیوه و نحوه عمل و عکس العمل افراد با یکدیگر و اختلافی که در کیفیت و رضایتمندی از زندگی وجود دارد محققان را به جستجو در لایه های عمیق و پنهان زندگی و کشف مولفه های تاثیرگذار در جریان کلی زندگی سوق داده است. بروز رفتارهای ثابت و پایدار از انسان ها در موقعیت های مختلف حاکی از آن است که هیچ زندگی بدون سبکی وجود ندارد و تفاوت در نوع سبکی است که مورد پذیرش فرد قرار می گیرد. سبک زندگی را می توان وجهه غالب رفتار فرد یا گروهی دانست که در نظام باورها، ارزش ها و نگرش های خاصی ریشه دارد. (شریفی، ۱۳۹۲: ۲۰) بر این اساس نوع برداشت ها و توصیف هایی که هر کسی از خود و جهان هستی دارد در انتخاب نوع سبک زندگی اش تاثیر مستقیم دارد.

آموزه های وحیانی به انسان جویای سبک در زندگی خدماتی مهم ارائه می کند. نشان دادن منظر مناسب جهت رسیدن به هست های درست و معنی دار از نظام هستی و همچنین تجویزها و بایدهای هماهنگ با آن ها مهمترین کارویژه ادیان توحیدی است. دین مبین اسلام به عنوان آخرین و کامل ترین دین الهی نه تنها نسبت به سبک و اداره زندگی بی تفاوت نیست بلکه در آموزه های قرآنی و روایی مبانی، اصول و دلالت های معینی را برای رهبری درست جریان زندگی ارائه می دهد. از جمله این که دنیای درون انسان ها مهمترین نقش را در تعیین نوع سبک زندگی انتخابی انسان ها ایفا می کند. به

^۱ . دانشجوی دکترای علوم قرآن و حدیث Yaser.maleki.ac@gmail.com

گونه‌ای که به تعداد اتصال هر وجهی از وجوه شخصیت انسان با ابعاد زندگی، نوع خاصی از سبک زندگی پدید می‌آید.

در سبک زندگی **حواس محور**، حواس ظاهری انسان، در سبک زندگی **غریزه محور**، خواهش‌های نفسانی، در سبک زندگی **خیال محور**، آمال و آرزوهای دراز و در نهایت در سبک زندگی «**حکمت محور**» که موضوع این نوشتار را تشکیل می‌دهد عقل آزاد و هدایتگر جریان کلی زندگی را به دست می‌گیرند. بر اساس تعالیم و حیانی سبک زندگی «حکمت محور» بهترین و مطمئن‌ترین نوع سبک زندگی است که می‌توان توصیه نمود. هیچ قوه و نیرویی به اندازه عقل صلاحیت مرجعیت جریان زندگی را ندارد. همان عقلی که با عقل «خود بنیاد» غربی تفاوت ماهوی دارد و دو سبک زندگی متفاوتی را پدید می‌آورد. عقل مورد توصیه آموزه‌های و حیانی از ظرفیت فوق‌العاده‌ای در تاسیس، تفسیر، تکمیل و تعدیل فرایندهای زندگی برخوردار است. عقل با خلوصی که از طریق چیرگی بر موانع و محکومیت‌های درونی و بیرونی به دست می‌آورد شناخت و معرفت نابی را تولید می‌کند که حکمت نامیده می‌شود. حکمت که تعلیم آن یکی از اساسی‌ترین اهداف رسولان الهی است از اساسی‌ترین عوامل شکوفایی و درخشندگی زندگی می‌باشد و عبارتست از: معرفت لازم جهت شناخت و دریافت اصول و قواعد کمال در عرصه دنیا و سرای ابدیت و به کار بستن آن‌ها در مسیر حیات معقول (جعفری، ۱۳۷۸: ۱۴۹) حکمت خیر کثیری است که انسان‌ها متناسب با هر کمال عقلی‌اشان می‌توانند به آن دست یابند.

در مقاله حاضر تلاش می‌شود ضمن توصیف «سبک زندگی حکمت محور» نقش بی‌بدیل حکمت در بهبود سبک زندگی مبتنی بر آموزه‌های و حیانی مورد تحلیل قرار گیرد. به اعتقاد نگارنده، مولفه‌های اصلی و اصیلی که بهبود سبک زندگی به آن‌ها وابسته است عبارتند از: هدف، جهت‌گیری، ارکان، اصول و روش‌ها. در سبک زندگی حکمت محور هر کدام از این مولفه‌ها، هنگامی که از دریچه حکمت (عقل خالص) به آن‌ها می‌نگریم وضعیت و شرایط خاصی پیدا می‌کنند.

بازخوانی داستان خلقت آدم و نقش آفرینی «ابلیس» بر مبنای آیات قرآن و دیدگاه عرفا

سمیه منفرد^۱

از آنجا که وجود خداوند را با مبانی وحیانی و ادله برهانی پذیرفته‌ایم و از طرفی ذات خدا را عین هستی کامل و هستی را مساوق با خیر و خداوند را دارای صفات کمالیه‌ای همچون قادر مطلق، عالم مطلق و خیر محض می‌دانیم، بنابراین جا دارد که درباره نقش ابلیس/شیطان در عالم پرسش و تحقیق کنیم. زیرا وجود ابلیس به عنوان یک موجود شرور و گمراه کننده در این عالم، صفات کلیدی علم، قدرت و خیرخواهی خداوند و به تبع آن احسن بودن نظام عالم را نشانه رفته است. این جستار با خوانش تازه‌ای که از داستان خلقت آدم و نخستین نقش آفرینی ابلیس دارد، به وجه اشتراک میان دیدگاه قرآن و نظرگاه عرفانی دست یافته و در پرتو آن وجود ابلیس را در عالم ضروری و مطابق علم و قدرت و خیرخواهی ذات الهی می‌داند.

کلید واژگان: ابلیس؛ شیطان؛ شر؛ قرآن؛ عرفان؛ آدم.

^۱. دانشجوی دکترای فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه ایلام s.monfared23@yahoo.com

دین و معنای زندگی: بررسی تکامل معنا و نقش آن در دینداری

هژیر مهری^۱

در فلسفه هیچ موضوعی با اهمیت تر از مساله معنا نیست. تمام فیلسوفان مکاتب در عصر جدید، پرسش غایی معنای زندگی را مورد توجه قرار داده اند. و این مساله را مورد بحث قرار داده اند که آیا این پرسش از معنا، معنایی دارد یا خیر؟. فیلسوفان تحلیلی، اختلافات جزئی در معنای کلمات دارند. و همچنین تعبیر کلی از سازوکارهای کاملاً دقیق و منسجم را به دقت مورد بررسی قرار داده اند. فیلسوفان با تمرکز بر معنای زبانی به عنوان اولین قدم، مساله بین اذهانی را که این کلمات مبتنی بر آن هستند، تغییر دادند و آنها را تا حدی یگانه و منحصر به فرد دانسته اند. البته این مساله باعث شد فیلسوفان به سراغ نظریه های تکاملی معنا بروند. این فیلسوفان نظریه هایی مربوط به معنای کلمات و همچنین تمام حالات ذهنی ای که در پس آنها نهفته است، در کارکرد بیولوژیکی شان یافتند. اینگونه تفکرات مختص فیلسوفانی است که فکر می کنند معنا وظیفه اش را خوبی انجام می دهد. روشن ترین تعبیر برای این ایده را فرد درسکه (۱۹۸۶) با این مضمون مطرح کرده است: معنا باید خود نقشی علی را در حیات ذهنی ما بازی کند. این در حالی است که معنا هیچگاه نقشی علی در حیات یک امر ساخته شده ایفاء نمی کند.

کلیدواژه ها: دین، معنای زندگی، تکاملی، داروینیسیم، دینداری.

^۱. دکترای تخصصی رشته کلام-فلسفه دین.

سارتر: امکان یا امتناع معناداری زندگی

سیده معصومه موسوی^۱

این مقاله در پی پرتو افکندن بر این پرسش است که آیا در فقدان باورهای دینی، می توان رویاروی مرگ، قائل به زیستی معنادار بود؟ به عبارت دیگر، آیا با تعلیق یا انکار وجود خدا، امکان زیستی معنادار در چشم انداز مرگ وجود دارد؟

پاسخ به این پرسش، بر پایهٔ مطالعهٔ موردی آراء ژان پل سارتر و در سه بخش سامان یافته است. در مقدمه، ضمن طرح مباحث کلی پیرامون نسبت مرگ و معناداری زندگی، بر این حقیقت تأکید شده است که همواره نمی توان به معناداری مرگ، از طریق نكوهش جاودانگی پاسخ داد و این امری است که سارتر به واسطهٔ تأکید و تمرکز بر معناداری مرگ ناگهانی انجام می دهد. در بخش دوم، به تشریح رویکرد معناداریانهٔ مرگ از منظر سارتر پرداخته شده و کوشش شده تا این ایده در متن آثار سارتر نشان داده شود که چگونه او از افول فراروایت ها و ناتوانی انسان در جعل ایده هایی که بتوانند معنا بخش باشند، به بی معنا انگاشتن زندگی می رسد. بی معنایی ای که سارتر طرح منسجمی برای گذار از آن ارائه نمی کند. در بخش پایانی، کوشش شده تا ضمن نقد رویکرد سارتر، امکانی برای زیستی معنادار رویاروی مرگ، فارغ از مبانی خدا باورانه، ارائه و چنین نتیجه گیری شود که انسان همچنان می تواند زیستی معنادار و اخلاقی را تجربه کند، اگر به تعبیر استیسن، بتواند بدون توهمات بزرگ زندگی کند و فراروایت ها را برای معنا بخشی ضروری نداند و زیستی اخلاقی را در گرو تصدیق باورهای دینی ننهد.

کلید واژه ها: سارتر، معنای زندگی، مرگ، جاودانگی، فرا روایت ها.

^۱ . دانشجوی دکترای فلسفه دین. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

راه حل مسأله شر بر مبنای وجود رابط و مستقل در حکمت متعالیه

مصطفی مومنی^۱

مسأله شر یکی از عمده ایرادات ملحدان بر اعتقاد به وجود خداوند است که به دو تقریر قرینه‌ای و منطقی مطرح گشته و دست مایه انتقادات قوی علیه اعتقادات دینی شده است؛ همه فلاسفه و خداپاواران در طول تاریخ تفکر فلسفی، از افلاطون تا کنون، مجدانه بر این شده اند تا مسأله را از طرق گوناگون پاسخ دهند؛ در حکمت متعالیه شر امری عدمی دانسته شده و حکمای متعالیه معتقدند که شرور در خارج تحقق عینی نداشته و تمام امور خارجی خیر هستند. این دیدگاه در تفکر متعالیه بر مبنای وجود رابط و مستقل قابل تبیین است؛ البته اختلاف وجود دارد بین تقریرهایی که از این تبیین شده است. این نوشتار بر آن است که تبیین ملاصدرا و علامه طباطبائی بر این مبنا را بیان نموده و با توجه به مبنای آنها- هرچند هر دو در حکمت متعالیه ارزیابی می شوند- به مقایسه این دو تبیین بپردازد چرا که در نظر ملاصدرا وجود رابط دارای ماهیت و منشأ شر است و ثانیاً و بالعرض موجود می باشد ولی از منظر علامه طباطبائی موجودات در خارج عین تعلق و ربط بوده و وجود رابط ماهیت نداشته و تنها ذهن می تواند از اینرو شرور نیز، به تبع ماهیت وجود رابط، تنها به وجود ذهنی موجود خواهند بود.

واژگان کلیدی: وجود رابط، وجود مستقل، حقیقه، رقیقه.

^۱. استادیار دانشگاه پیام نور esfad2003@yahoo.com

علم، دین و اخلاق

حسن میانداری^۱

در مباحث نسبت علم و دین، افزودن اخلاق، هم به پرسش‌هایی که موجود است، گاهی پاسخ‌های تازه می‌دهد، و هم پرسش‌های تازه‌ای مطرح می‌کند و باز پاسخ‌های تازه‌ای می‌دهد. از پرسش‌های موجود به یک پرسش متافیزیکی و به یک پرسش معرفتی اشاره می‌کنم. پرسش متافیزیکی درباره قوانین طبیعت و امکان فعل مستقیم الهی است. من فکر می‌کنم که خداوند دلایل اخلاقی دارد که این قوانین «طبیعی» به معنای «نااخلاقی» باشند و تنها خداوند به دلیل یا دلایل اخلاقی که برتر از دلایل طبیعی شدن قوانین طبیعت باشند، فعل مستقیم انجام می‌دهد. پرسش معرفتی این است که آیا روش(های) کسب معارف علمی و معارف دینی تفاوت دارند؟ پاسخ به نظرم این است که کسب معارف علمی تا حد زیادی مستقل از اخلاقیات (فضایل-رذایل) دانشمندان است ولی کسب معارف دینی تا حد زیادی وابسته به اخلاقیات دینداران است. از پرسش‌های تازه هم به یک پرسش متافیزیکی و یک پرسش معرفتی اشاره می‌کنم. پرسش متافیزیکی این است که آیا حقیقت انسان با اخلاق ارتباطی دارد؟ من فکر می‌کنم که علم به ویژه با نگاه تکاملی خواهد گفت بله، اخلاق بوده که انسان‌ها به عنوان یک گونه را انسان کرده است. اما دین علاوه بر و مقدم بر این نگاه، نگاه فردی دارد. مقوم حقیقت فرد فرد انسان‌ها، اخلاق آن‌هاست. پرسش معرفتی هم خودشناسی است. روش‌های علمی نمی‌توانند به خود حقیقی انسان علم پیدا کنند و بلکه نشان می‌دهند که انسان‌ها در شناخت خودشان چقدر خطا می‌کنند و بلکه خود را فریب می‌دهند. ولی روش‌های دینی اتفاقاً تا حدی به همان دلیل به او کمک می‌کنند که خودش را با اخلاقی‌تر شدن بشناسد.

^۱. مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.

تأمل فلسفی آلبر کامو درباره گفتگو

زهره سادات ناجی

در دوره ای از تاریخ که روابط انسانی پیچیده تر و سرنوشت کشورها در هم تنیده تر می‌گردد، تفکر انسان درباره "معنای زندگی" فقط با محوریت فرد به پایان نمی‌رسد و انسان‌ها این موضوع را نه فقط با موضوعیت شخص خود بلکه در پیوستگی با سایر هم‌نوعان و جهان پیرامونشان جستجو می‌کند. به عبارت دیگر آنچه در باره موضوع "معنای زندگی" به عنوان دغدغه اگزیستانسیال بشر می‌شناسیم، علاوه بر جنبه‌های فردی، به نحو قابل‌تأملی با اندیشیدن به سایر آحاد بشر پیوند می‌یابد.

اگرچه به نظر می‌رسد در روابط اجتماعی این سیاستمداران هستند که عنان جامعه را به دست گرفته جنگ‌ها و صلح‌ها را به هر جهت که اقتضایات سیاسی ایجاب می‌کند هدایت می‌کنند، اما واقعیت این است که فیلسوفان و فرهیختگان این توانایی را دارند که به عنوان نمایندگان واقعی فرهنگ‌ها، مسیر روابط اجتماعی سالم و گفتگوی دور از تنش فرهنگ‌ها را هموار نمایند.

در این مقاله از منظر فیلسوفانه کامو به ارتباط مقوله گفتگو با معنای زندگی پرداخته و درباره اندیشه‌ای سخن خواهد رفت که تلاش می‌کند نشان دهد هر لحظه از زندگی را بدون ادعایی برای رفع تمامی مشکلات، می‌توان معنا بخشید.

کلمات کلیدی: معنای زندگی، گفتگو، آلبر کامو

استفاده از روش نظریه پردازی داده بنیاد در تحلیل معنای زندگی

هوشیار نادرپور^۱؛ میثم لطیفی^۲

به لحاظ روش شناختی ورود فیلسوفان به بحث معنای زندگی عمدتاً به صورت نظری و متأملانه بوده است؛ اما در این میان الگوهای میان رشته ای مغفول واقع شده اند. یکی از این الگوهای میان رشته ای که عموماً در مباحث مدیریتی مورد استفاده قرار می گیرد روش نظریه پردازی داده بنیاد است. با کاربست این نظریه پردازی می توان نوعی نگاه جدید روش شناختی به معنای زندگی داشت. در این روش برخلاف روش های نظری و متأملانه، از طریق تحلیل تجربی به کشف حقیقت می پردازند. در این رویکرد با استفاده از کنش های عملی فرد در زندگی، الگویی برای معنادهی زندگی وی به دست می آید. در این مقاله ضمن بررسی جنبه های مختلف این رویکرد نوآورانه، معنای زندگی مصطفی چمران به عنوان نمونه ای عملی مورد کنکاش قرار گرفته است. شیوه کار به این صورت بوده است که با تحلیل منابع موجود از زندگی مصطفی چمران از طریق کدگذاری باز، مفاهیم و مقولات تولید شده اند و سپس از طریق کد گذاری محوری و انتخابی و تحلیل داده های موجود، مشخص شده است که وی نگاهی فراطبیعت گرایانه از نوع هدف به معنای زندگی داشته است. مولفه هایی مانند کمال طلبی، عشق به خداوند، طلب شهادت و قربانی شدن در راه خدا، پوچی لذات دنیوی، عشق ورزی به مخلوقات، آمادگی برای مرگ و شور و حال عارفانه از مفاهیمی بوده اند که ظهور این نظریه از داده ها را ایجاب کرده اند.

کلید واژه ها: نظریه داده بنیاد، معنای زندگی، مصطفی چمران، رویکرد تجربی به معنای زندگی، هدف الهی.

^۱. دانشجوی دکترای فلسفه تطبیقی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران.

^۲. استادیار گروه مدیریت، دانشگاه امام صادق (ع).

ارزیابی تبیینِ خدا‌باورانه و خدا‌ناباورانه‌ی ارزش اخلاقی: گزارش و تحلیل مقاله مارک مورفی بر مناظره کرگ و کرتز

مجتبی ناصری^۱

از دیرباز تاکنون، جست‌وجوی مبنا و بنیادی برای ارزش‌های اخلاقی هم‌چنان ادامه داشته و از جدی‌ترین پرسش‌های فلسفی بوده است، خاصه در جهان مدرن که پایه‌های تئولوژیک اخلاق سست شده و لذا عده‌ای از فیلسوفان جدید در پی مبنایی اوتولوژیک برای اخلاق هستند. این مقاله بررسی تحلیلی مارک مورفی است از استدلال‌های کرگ (مدافع اخلاق خدا‌باورانه) و کرتز (مدافع اخلاق خدا‌ناباورانه) درباره ارزیابی تبیینِ خدا‌باورانه و خدا‌ناباورانه‌ی ارزش اخلاقی، که در مناظره‌ای با محوریت این پرسش که «آیا خوبی بدون خدا به قدر کافی خوب است»، طرح شده و مورفی در مقاله‌ی خود با تأکید بر مفهومی تحت عنوان ارزش دوراندیشانه این استدلال‌ها را ارزیابی می‌کند و نشان می‌دهد که تبیین خدا‌باورانه، استدلال محکمی برای ترجیح خود بر تبیین خدا‌ناباورانه ندارد، مگر در مواردی که ارزش اخلاقی نیاز به خصیصه‌هایی غیر از کلیت، هنجارمندی، عینیت و معطوف به دیگری بودن داشته باشد.

کلیدواژگان: ارزش اخلاقی، تبیین خدا‌باورانه و خدا‌ناباورانه، مارک مورفی، کرگ، کرتز

^۱ دانشجوی دکترای فلسفه دین، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چیستی مرگ و چگونگی زندگی بازپسین از دیدگاه شیخ مفید و سید مرتضی

سعیده سادات نبوی^۱

ماهیت مرگ و چگونگی زندگی اخروی، رابطه‌ای تنگاتنگ با ماهیت انسان دارد. در بین متکلمان امامیه، شیخ مفید، در تعریف انسان، نظری کم‌وبیش شبیه نظر فیلسوفان دارد و انسان را دویعدی می‌داند؛ بر خلاف سید مرتضی که طبق اصطلاح‌های رایج امروزی، فیزیکی‌الست است و بر همین اساس، مرگ را نابودی و زندگی پس از مرگ را بازآفرینی انسان تفسیر می‌کند. درحالی‌که از دیدگاه شیخ مفید، مرگ نابودی بدن و انتقال نفس است، اما نه بدن همه انسان‌ها نابود می‌شود و نه نفس همه آنها منتقل؛ از همین رو چگونگی زندگی بازپسین انحاء گوناگون دارد. در این مقاله تلاش می‌شود آراء این دو متکلم درباره ماهیت مرگ و چگونگی زندگی اخروی تحلیل و بررسی شود.

کلیدواژه‌ها: انسان، مرگ، برزخ، رستاخیز.

^۱. دانشجوی دکترای رشته کلام.

معنای زندگی در نگرش حکمت و عرفان اسلامی

فرشته ندی ابیانه^۱

روش زندگی با توجه به معنای زندگی معلوم می شود. آنکه دنیا را محل ابتلاء و آزمایش و گذر گاه زندگی می داند از زندگی توقع ندارد بلکه از خود انتظار دارد به حقوق نمی اندیشد که وظیفه را می بیند. آنکه یوم الحق را روز تغابن و حسرت می بیند به دنبال خوبها و خوبتر هاست... رفتار و منش این چنین شکل می گیرد. لذا به تعبیر بو علی سینا، عارف هس و بش و مبتسم است. رفتار او با گمنام و مشهور تفاوتی ندارد. آمر به معروف و نهی از منکرش شکل و هدفی دیگر دارد.... یا به تعبیر ملا صدرا در مبحث قوه خیال، عارف با همّت خویش آنچه را که در خارج از محل همّت، برای آن وجودی نیست، خلق می کند و یا در کیفیت آینه بودن وجود ممکنات برای ظهور حق در آن و یا آنچه عارف مکاشف از صور حقایق بواسطه اتصالش به عالم قدس مشاهده می کند و یا جعل خلافت الهیه برای انسان کامل و سبقت رحمت بر غضب و...

بررسی نگاه بوعلی سینا و حکیم متاله ملا صدرا به زندگی و معنای آن، عنوان مقاله حاضر است

کلیدواژه ها: انسان، معنای زندگی، عرفان، شناخت، باید ها و نبایدها.

^۱. دکترای عرفان اسلامی، استادیار دانشگاه بو علی سینا.

تبیین و بررسی انتقادات پالکینگ هورن بر تصویر آکویناس از خدا و رابطه او با عالم با تکیه بر ظرفیت های علم نوین

نیمای نریمانی^۱

در این مقاله، ابتدا رویکرد جان پالکینگ هورن در مواجهه با مسائل الهیاتی تبیین می گردد که در این راستا به طور ویژه او بر لزوم توجه و استفاده از علوم جدید در ورود به مسائل فلسفی و الهیاتی نظر دارد و پس از آن تصور کلان او نسبت به خداوند معرفی می گردد، تا التزام کلی او به تصور شخصی، متعالی و متمایز از خداوند تبیین گردد. او در عین این تعهد، نقدهایی بر تصور رایج توماسی از خدای شخصی و متعالی دارد که محور آن به مسئله ارتباط خداوند و عالم باز می گردد، بنابراین، با بیان تصور توماسی از خداوند و ارتباط او با عالم زمینه برای بیان نقدهای پالکینگ هورن به این تصور هموار می گردد، که در ادامه این نقدها که از سه منظر علمی، دینی و فلسفی بر تصور توماسی از خداوند و ارتباط او با عالم وارد می شوند بیان می گردد که یکی از مهمترین محورهای این نقد تکیه بر ظرفیت های علم جدید است. در نهایت انتقادات پالکینگ هورن مورد بررسی قرار می گیرد.

کلمات کلیدی: پالکینگ هورن، توماس آکویناس، رابطه خدا و عالم، دئیسم، علم جدید، مکانیک کوانتومی، موجبیت، عدم تعین، گشودگی

^۱. دانشجوی دکترای فلسفه دین دانشگاه تهران Narimani.Nima@gmail.com

کنش‌مندی همچون تبیینی برای مسئله شر

عباس نعمتی^۱

در این نوشتار نخست دو تقریر از مسئله شر، مسئله منطقی شر و مسئله قرینه ای شر، بیان خواهد شد و مشخص می شود هدف این نوشتار حل مسئله قرینه ای شر از طریق این امر است که چگونه وجود شر، چه طبیعی، اخلاقی و گراف با وجود خدای خیر محض، توانا و دانای مطلق قابل تبیین است. در این راستا نخست به ایضاح و روشن سازی پدیدارشناختی پدیده کنش‌مندی انسان پرداخته می شود. تقویم آن پدیده بسته به پنج لحظه ی کنشگر، بستر (موقعیت زمانی- مکانی)، خواست، آشنایی و توان می باشد. این موارد شرط پیشنی پدیداری پدیده کنش‌مندی در آگاهی هستند. سپس نشان داده می شود که چگونه با پدیده کنش‌مندی می توان انواع شرها، طبیعی، اخلاقی و گراف را تبیین کرد. در گام دوم پدیده یکتا پرستی مورد تحلیل پدیدار شناختی قرار می گیرد. این پدیده دربردارنده دو قطعه است. نخست تمایز انسان از خدا و رابطه آن با خدا که مبتنی بر پرستش، و دوم شایستگی انحصاری و ممتاز پرستیده برای پرستش پرستنده می باشد. لازمه قطعه ی دوم این است که پرستیده ویژگی های پرستیدنی یگانه ای داشته باشد آنچنانکه هیچ موجودی از آن ویژگی ها برخوردار نباشد در نتیجه پرستیده باید به لحاظ ویژگی هایی که او را شایسته پرستش می کند دارای مطلقیت باشد. قطعه ی نخست پدیده ی یکتا پرستی تبیین می کند که چگونه پرستش هم پیوند با کنش‌مندی است زیرا هر گونه پرستشی زمانی امکان دارد که از پیش موجود کنش‌مندی وجود داشته باشد و این امر نشان می دهد که چرا خداوند آفریدن موجود کنش‌مند را روا داشته است. از سویی پدیده ی کنش‌مندی انسان توان آن را دارد هم شر اخلاقی و طبیعی و هم شر گراف را

^۱. دانش آموخته کارشناسی ارشد فلسفه دین از دانشگاه علامه طباطبائی.

تبیین کند. اما قطعه دوم پدیده یکتا پرستی تبیین می کند که اگر خدا می خواست شر در عالم نباشد با توجه به کنشمندی انسان باید خود را نقض می کرد به دیگر سخن باید موجودی کنشمند می آفرید که دارای صفاتی چون خیر محض، دانا و توانای مطلق باشد که این امر دست کم انحصار خدا را در این صفات نقض کرده، یکتایی او را منتفی می کرد و به دیگر سخن خدای خیر محض، دانا و توانای مطلق باید خدای دیگری با همین ویژگی ها می آفرید که لازمه آن این است که خدا امر محال را انجام دهد در حالیکه امور محال در حیطه قدرت خدا نیستند. بنابراین به این نتیجه می رسیم که بر خلاف باور خداناباور، نه تنها وجود شر در عالم با توجه به کنشمندی انسان و با وجود خداوند یکتای خیر محض و دانا و توانای مطلق تبیین پذیر است که، نبود شر در جهان تبیین پذیر نیست.

کلیدواژه‌ها: رویکرد پدیدارشناختی، لحظه، قطعه، تبیین پدیدارشناختی، کنشمندی، یکتا پرستی

نسبت وحی و تجربه دینی

زینب هاشم‌زاده^۱؛ حسن مرادی^۲

در عصر جدید که فرهنگ غرب شاهد گسترش روز افزون علم تجربی و تکنولوژی است سعی دارد همه‌ی امور مربوط به انسان، از جمله دین را بر اساس تجربی تفسیر نماید. چنین رویکردی دینی مبنای فکری برخی از روشنفکران مسلمان نیز قرار گرفت و آنها به صراحت وحی را همسان با تجربه دینی دانستند از این‌رو آنان بر اساس مبانی تجربه دینی به فکر بازخوانی وحی یا بسط تجربه نبوی افتاده‌اند. در این گفتار ضمن بیان اجمالی دیدگاه‌های این متفکران مسلمان (سروش، شبستری، نصر حامد ابوزید) در مورد نسبت وحی و تجربه دینی به تبیین حقیقت وحی و تجارب دینی و ذکر تفاوت‌ها و شباهت‌های آنها بر اساس دیدگاه حکمت متعالیه، پرداخته‌ایم. ملاصدرا به واسطه نظریه‌ی تشکیکی وجود، دیدگاه متفاوتی به خدا، انسان و نحوه تکلم خدا با انسان دارد و معتقد است نسبت خداوند با جهان و انسان از نوع تعامل نیست بلکه همانند نسبت وجود با ماهیت می‌باشد. همچنین بر اساس رویکرد ملاصدرا نبی فردی است که حداقل به مرتبه توحید افعالی رسیده است و ظرف وجودی‌اش تحت تصرف خداوند است، نه یک انسان تاریخمند که نحوه ارتباط او با خدا از نوع تعامل بوده و حاصل این تعامل مکاشفه یا کتابی باشد که معنا و گوهر آن قدسی است اما صورت و زبانی متأثر از تاریخ و فرهنگ زمانه داشته باشد. در مقابل، کسانی که قائل به وحی نفسی هستند، نحوه‌ی تعامل عالم ماده با امور مافوق طبیعت را بر اساس

^۱. کارشناسی ارشد فلسفه و کلام دانشگاه شاهد

^۲. استادیار دانشگاه شاهد

اصالت ماهیت تبیین می‌کنند. از دیدگاه آنها تکلم خداوند با پیامبر(ص) تجربه شخصی اوست که تنها خود او ممکن است فهمی از آنها داشته باشد؛ آن هم نه فهمی از سنخ فهم کلام انسان. از این‌رو، بر اساس مبانی آنها زمانی که وحی بر پیامبر نازل می‌شود رنگ بشری و تاریخی خواهد گرفت، زیرا آنها پیامبر را همانند افراد عادی محدود به زمان و مکان دانسته‌اند و قبض و بسطی را که در معرفت دینی افراد عادی بر اثر تحول علم و فرهنگ زمانه رخ می‌دهد به نبی نیز سرایت می‌دهند.

واژگان کلیدی: وحی، تجربه دینی، روشنفکران مسلمان، حکمت متعالیه.

تحولات علم و دین در قرن بیستم و مقدمات آن

زهراسادات هاشمی

در قرون وسطی و ابتدای رنسانس بسیاری از دانشمندان علوم طبیعت خود عالمان دین بودند. بدین ترتیب بحث جدایی علم و دین در این دوره مطرح نبود اما در قرن هفدهم با پیشرفت علم و اعتماد به آن کم‌کم احساس استغنائی از دین در دانشمندان ایجاد شد که نتیجه آن پیدایش دئیسم و بعد جریان روشنگری فرانسوی و در نهایت ماتریالیسم علمی بود. این روند تا قرن نوزدهم به صورت پیشرونده وجود داشت تا جایی که در انتهای قرن ۱۹ علوم دیگر توانسته بود تا حد زیادی جای دین را بگیرد این تلقی از علم و دین در نیمه اول قرن بیستم هم رایج بود ولی در نیمه دوم قرن بیستم کم‌کم معلوم شد که علم توانایی پاسخگویی به سؤالات بنیادی انسان را ندارد و همچنین نمی‌تواند به تنهایی جلوی نابودی افراد و جوامع را بگیرد و انتظاراتی که به صورت افراطی از علم داشتند ره به جایی نبرد پس در سه دهه آخر قرن بیستم بازگشت به معنویات و دین دیده می‌شود. در نتیجه برخلاف پیش‌بینی بسیاری از علم‌زدگان افراطی در نیمه اول قرن بیستم که دین را محکوم به خروج از صحنه زندگی بشر می‌دیدند دین با قوتی بیش‌تر در نیمه دوم وارد صحنه شد. هرچند به سبب سرخوردگی از مادیات و از طرف دیگر بدبینی نسبت به ادیان سنتی بسیاری به سمت معنویت و دین فردی رفتند و ادیان سنتی سازمان‌دار را نپذیرفتند.

کلید واژه‌ها: علم، دین، قرن بیستم، تعارض، علم تجربی، مابعدالطبیعه.

مرگ خدای نیچه و معنای زندگی

مریم وحیدزاده^۱

پرسش از معنای زندگی و مفهوم دقیق آن از جمله دغدغه‌های بسیار مهم عصر مدرن تلقی می‌شود. به کاربردن لفظ معنا و آنچه قادر به معنابخشی زندگی بشر است آنچنان که به نظر می‌آید کار ساده‌ای نیست. بگونه‌ای که می‌توان معنای زندگی را در نسبت با اخلاق، دین، اعمال انسانی و اهداف الهی مورد سنجش قرار داد.

نیچه از جمله فیلسوفانی است که سعی دارد معنای زندگی را در نمود اراده معطوف قدرت انسانی در مقابل مرگ خدا در قرن نوزدهم نشان دهد. او دین و اعتقاد به خدا را عاملی برای از بین رفتن معنای زندگی می‌داند که عامل تحقیر و پستی انسان است، چرا که معتقد است دین، انسان را در شمار محدودی از ارزشها محصور می‌کند و با از میان رفتن اعتقادات دینی، انسان اهداف خود را از دست می‌دهد. وی ابراز می‌کند که انسان باید خود خالق ارزشها و اهداف زندگی‌اش باشد تا به آن معنا بخشد.

جستار حاضر در تلاش است با تکیه بر نقد نظر نیچه نشان دهد، آیا اساساً کنار نهادن دین و نفی خدا، نفی ارزشهای اخلاقی انسان را در پی ندارد؟ آیا با بی‌توجهی به دین و منحصرأ خدا و همچنین حیات پس از مرگ می‌توان به زندگی معنا بخشید؟ انسان در نبود دین چگونه می‌تواند به زندگی معنا ببخشد؟ و آیا تکیه بر اراده محض انسانی می‌تواند جهت معنابخشی به زندگی انسان کافی باشد؟

کلید واژگان: دین، معنای زندگی، نیچه و مرگ خدا، اراده معطوف قدرت.

^۱. دانشجوی دکترای فلسفه، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران
vahidzadeh@yahoo.com

اصالت صلح بر مبنای معنای زندگی در اسلام

سپیده وحیدنیا^۱

معنای زندگی با موضوع صلح، از منظر مفهومی، فردی، اخلاقی و اجتماعی و بین‌المللی ارتباط دارد. این دو موضوع در ادیان مختلف از جمله اسلام نیز مورد توجه هستند. یکی از چالش‌های این حوزه این است که از نظر ادیان اصالت با صلح است یا جنگ؟ به این پرسش میتوان بر مبنای نگرش ادیان به زندگی و ارزش و هدف آن پاسخ داد. زندگی و معنای آن از نظر اسلام، تنها محدود به جنبه های مادی و فیزیکی نیست. بلکه موهبتی الهی است که ماهیتی معنوی دارد. مبنای زندگی صلح و احسان است. آیاتی در قرآن دلالت بر اصالت حیات و صلح می‌کند. بنابراین دعوت به جنگ دائمی و اصرار نیست و اصالت با صلح است. زندگی در اسلام در بعد معنوی و فردی، خانوادگی، اجتماعی و در روابط با سایر اقوام بر اصالت صلح استوار است.

^۱. دانشجوی دکترای رشته مطالعات تطبیقی ادیان، دانشگاه علوم و تحقیقات

نقش نگاه به مرگ در معنا بخشی به زندگی در ادیان اسلام و زردشت

حسین وفاپور^۱؛ فرشته کاظم پور^۲

نظریات کلی در باب معنای زندگی به سه دسته کلی طبیعت گرایانه، ناطبیعت گرایانه و فراطبیعت گرایانه تقسیم می شود. آنچه در اندیشه دینی زردشتی و اسلامی عامل اصلی معنا بخشی به زندگی بشر است، نگاه فراطبیعت گرایانه است که دو مفهوم «خدا» و «جاودانگی» عناصر قوام بخش این نگاه است.

یکی از علل مهم بحران معنا برای انسان، پرداختن به موضوع فناپذیر بودن و پوچ شدن آدمی با مرگ است. براساس مبنای فراطبیعت گرایانه که در دو دین زردشت و اسلام ارائه شده است، توجیه مرگ و فلسفه آن و پذیرش مفهوم جاودانگی، نقش محوری در معنا بخشی به حیات بشر ایفا می کند.

میان نگاه به مرگ و حیات پس از آن در سنت زردشتی و مبحث معاد در سنت اسلامی قرابت بسیار زیادی وجود دارد. با این نگاه، موضوع هراس و درماندگی در مقابل مرگ و احساس پوچی در دوران پس از مرگ که یکی از علل مهم سرگستگی و بحران معنا در انسان مدرن است؛ کاملاً قابل حل است و اگر نگرانی برای رفتن به جهان پس از مرگ وجود دارد، به خاطر مسئولیت انسان در قبال هدیه زندگی است که از طرف خداوند به او اعطا شده و انسان می باید پاسخگوی این هدیه الهی باشد.

۱. عضو هیأت علمی جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران و دانشجوی دکتری فلسفه دین، دانشگاه تهران
vafapoor@gmail.com

۲. کارشناس پژوهشی در مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران و دانشجوی دکترای حکمت متعالیه،
پژوهشگاه علوم انسانی fh.kazempour@gmail.com

تبیین معنای زندگی و موضوع مرگ و تأکید بر جاودانگی انسان، از مباحث مهم در پاسخگویی به مسأله شرّ و تعارض آن با صفات «قدرت مطلق»، «علم مطلق» و «محبت بی نهایت» خداوند در دو دین اسلام و زردشت است. چراکه بسیاری از اشکالات وارد شده در باب مسأله شرّ یا در مورد نفس مرگ و یا در مورد مسائلی است که در نهایت به موضوع مرگ منتهی می شود درحالی که این اشکالات با تبیین مسأله مرگ قابل حل است.

کلیدواژه‌ها: اسلام، زردشت، معنای زندگی، مرگ، جاودانگی، معاد.

حیث التفاتی در تجربه عرفانی فنا بر مبنای حدیث قرب فرایض و حدیث قرب نوافل

هادی وکیلی^۱

ویلیام جیمز در آثار خویش، وقوع تجربه ی عرفانی را در بستر آگاهی نفس و در اتحاد خود با ناخود که نفس پس از کسب احساسی قدرتمند از خود، آن را می یابد، تفسیر می کند. مطابق با این تفسیر، آگاهی در تجربه ی عرفانی فنا، می تواند به عنوان مصداقی بارز برای حالت غیر التفاتی (qualia) نفس یعنی تبدیل خودآگاهی به ناخودآگاهی یا خودآگاهی محض که مستلزم نوعی ذهول نفس است، در نظر گرفته شود. در تقابل با این دیدگاه، در سنت عرفان اسلامی، تجربه ی عرفانی فنا به معنای استهلاک صفات بشری در صفات الهی در نظر گرفته می شود و برای آن، دو حالت پیچیده، فرض می شود: نخست اتحاد با صفات الهی به گونه ای که اندام های ادراکی الهی، جانشین اندام های ادراکی بشری می شود (حدیث قرب نوافل) و دوم اتحاد با صفات الهی به گونه ای که اندام های ادراکی بشری، جانشین اندام های الهی می شود (حدیث قرب فرایض). مطابق با این دو حالت، گرچه نفس در حالت پیش از تجربه ی اتحاد یعنی در خودآگاهی، با حیثی التفاتی (representational) به سوی خود، توجه داشته است اما در تجربه ی فنا، آگاهی به سوی خدا، التفات می یابد و خداآگاهی به عنوان جنبه ی اصلی تفسیر سنت عرفان اسلامی از تجربه ی فنا، رخ می دهد که مصداقی برای کوالیا به شمار نمی آید.

^۱. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تقابل عقل و ایمان باتوجه به ایمان گروهی پروتستان

آریا یونسی^۱

ابتنای دین بر وحی الهی و ابتنای فلسفه بر عقل بشری نسبتی نامتوازن را تشکیل می دهد که به کرات از هم می پاشد و این رابطه در مسیحیت حداقل سه دوره ی اصلی داشته است: تضاد آنها در صدر مسیحیت، سازگاری در تمامی قرون وسطی و تفوق ایمان در نهضت اصلاح دینی (پروتستانیسیم). همسو با ایمان گروهی پروتستان، آنتونی کنی استدلال می کند آموزه های الهیات عقلی متناقض یا مستعد ایجاد تناقض درونی هستند زیرا این الهیات صفاتی را به خدا نسبت می دهد که برگرفته از خود فلسفه هستند نه دین. وی نهایتاً به نوعی از الهیات سلبی می رسد. کارل راشکه، همچون کنی، الهیات عقلی را تحمیل فلسفه بر دین می داند و استدلال می کند که الهیات فلسفی سرشت راستین دین را نادیده می گیرد و به همین سبب مشکلاتی برای این الهیات به وجود می آید. راه حل وی برای غلبه بر این امر «خوانش پست مدرن» از متون مقدس و ساختارشکنی متون است، به گونه ای که منطق فهم متون از درون خود این متون استخراج شود و نه از حوزه های دیگر همچون فلسفه. وی در نهایت قایل به این است که از این راه می توان بر تقابل های ثنایی، مانند تقابل عقل و ایمان، فایق آمد. اما هر دو راه حل مشکلاتی دارد زیرا لادری گری مذهبی کنی پرستش خدایی ناشناخته است که چنین دیدگاهی در چارچوب دینی قابل پذیرش نیست بلکه تفسیری فلسفی و ایمان گرایانه از دین است؛ و دیدگاه راشکه به طور کامل مبتنی بر پست مدرنیسم است که روش و مکتبی خاص و محدود است. اما هردو نظر دفاع پذیر بودن ایمان گروهی، به ویژه پروتستانیسیم، را مستدل

^۱. پژوهشگر فلسفه و دانش آموخته کارشناسی فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه خوارزمی

می کنند. در پایان استدلال خواهیم کرد بازگشت به تفسیری نو از الهیات سلبی سنتی و تاکید بر ایمان گروهی راه حلی مناسب است که با سرشت دین هم سازگارتر است.

کلمات کلیدی: رابطه عقل و ایمان، پروتستانیسم، آنتونی کنی، کارل راشکه، الهیات سلبی.

امید و کمال فردی (دینی - اخروی) و امید و کمال جمعی (سکولار - دنیوی) از دیدگاه کانت

حسین هوشنگی^۱

کانت متعاقب ملاحظه محدودیت های بشری ، اندیشه و فلسفه خود را معطوف به پاسخگویی به سه سوال قرار داد : چه چیزی را می توانم بدانم ، چه کاری را باید انجام دهم و نهایتا چه امیدی می توانم داشته باشم . سوال سوم را می توان ناظر به مساله هدف و معنای زندگی دانست . کانت در سه حوزه ، این مساله را بررسی کرده است : نقد عقل عملی ، فلسفه تاریخ و فلسفه دین . در نقد عقل عملی کانت بر التزام به تکلیف اخلاقی و اراده خیر سخن می گوید و اینکه فرد بدین ترتیب به کمال و نجات فردی نایل می اید و در این مسیر خدا و جاودانگی نفس هم دخیلند لذا این کمال و پیشرفت ابعاد اخروی ، فراتاریخی ، غیر زمانی و دینی و الهیاتی دارد . اما آیا این کمال اخلاقی و فردی فارغ از پیشرفت و تکامل اجتماعی و فرهنگی در حیات دنیوی است و به کامیابی و رفاه عمومی ، صلح میان مردمان و ملل ، امنیت و عدم خشونت و سایر اهدافی که خصوصا در قرن هجدهم و عصر روشنگری به مثابه مصادیق بارز و بلکه یگانه پیشرفت محسوب می شدند ربطی ندارد . کانت خصوصا در مباحث فلسفه تاریخ خود به پیشرفت به مفهوم سیاسی ، تاریخی و فرهنگی می پردازد . این پیشرفت که لزوما اخلاقی هم نیست در ظرف اجتماع تحقق می یابد و بیشتر جنبه حقوقی و قانونی دارد و سکولار ، مدنی ، تاریخی و عینی - تجربی است . حال باید بررسی کرد که از نظر کانت این دو نوع امید و کمال اخلاقی و سیاسی چه نسبت و رابطه ای با هم دارند . آیا می توان آنها را مکمل و مصحح هم دانست یا هر یک راه مستقل خود را پیش می گیرد .

^۱ . دانشیار گروه فلسفه و کلام . دانشگاه امام صادق علیه السلام

التجربة الدينية والحالات المتغيرة للوعي

أ.د. صلاح فليفل الحسن الجابري^١

يهدف هذا البحث إلى بيان أن التجربة الدينية بصفاتها تجربة نفسية يمر بها صاحب التجربة نفسه، تحدث نتيجة تحول في حالة الوعي من الحالة الطبيعية إلى حالة أخرى أكثر انفتاحاً على العالم، وأكثر انصافاً عن واقع الوعي الاعتيادي، ولذلك فالتجربة الدينية أو الصوفية تتبع درجة الحالة المتغيرة للوعي شدة وضعفاً، فعمق التجربة الدينية يرتبط بعمق الحالة المتغيرة للوعي. ولذلك فمن هذه الناحية العامة نتعامل مع التجربة الدينية كما نتعامل مع حالات تبدل الوعي الأخرى مثل التأمل، والزن، واليوغا، والتصوف، وعموم التجربة الروحية التي يمر بها بعض الأشخاص. كما يمكن أن نتعامل معها بصفاتها تنطوي على حالات خارقة كما يحدث بالنسبة للإدراك فوق الحسي وتجارب الخروج من الجسد وظواهر أخرى يجمعها حقل ما يسمى "الباراسيكولوجي".

ينطوي البحث على تصنيف للتجارب الروحية والدينية وتصنيف آخر للحالات المتغيرة للوعي. ثم إجراء مقارنة في الخصائص العامة والتجريبية، والتأثيرات العصبية والنفسية. فبعض الخصائص العامة للحالات المتغيرة للوعي، هي عبارة عن تغييرات في إدراك وصورة الجسم، واضطراب الإحساس بالزمن، تغييرات في الوظائف المعرفية، ولكن أيضاً تجارب يفضل وصفها بأنها تجارب صوفية وغير قابلة للوصف. ومن هنا فما يدعى تجربة دينية ليس بالضرورة هي دينية وإنما هي مجرد حالة متغيرة للوعي تحدث بسبب معين كما

^١. جامعة بغداد، كلية الآداب، العراق

تحدث فى حالة التأمل والاسترخاء والزن واليوغا، وتحدث أيضا بسبب تقنيات مصنعة مثل العزل الحسى، وتجارب الاسترخاء عن طريق التعويم فى خزان مياه مالحة تحتوى كبريتات المغنيسيوم، وتلك أفعال غير موجهة بالضرورة نحو الله وإن كانت تعبر عن حالات متسامية للوعى.

لكن هذا لا يعنى إنكار وجود تجارب دينية حقيقية كتجارب الأنبياء عليهم السلام، وإنما يعنى أن أغلب التجارب المدعاة دينية هى فى الحقيقة ليست دينية لأن الموضوع الذى تفترضه على أنه إلهى أو دىنى هو فى الحقيقة يعبر عن اضطرابات نفسية، أو ربما يعبر عن اضطراب فى وظائف فصوص الدماغ لا سيما التى تلك التى تحدث لما يدعى عند المسلمين "الدراویش" وبعض الرهبان، وممارسى اليوغا والزن، كما سوف يبين البحث.

المصطلحات المستخدمة: الحالات المتغيرة للوعى، التجربة الدينية، التأمل، الإدراك وفق الحسى، التجربة الصوفية، تجارب الخروج من الجسد.

چکیده مقالات چهارمین همایش بین المللی فلسفه دین معاصر (۱۵۷)

A New Review of Pascal's Wager and the Many Gods Objection

Amirhossein Zadyousefi¹

Perhaps The Many Gods Objection (MGO) is one of the most important objections to the Pascal's Wager. In this paper, we distinguish between three versions of MGO and show that these three versions come sequentially. We, first, argue that the first version of MGO which asserts that Supposition of other possible alternative deities results in non – preferability problem is a wrong formulation of MGO and it should be reformed. Then we show that by reforming of the first version of the MGO the second version arises. This version claims that supposition of other possible alternative deities results in mathematical indeterminacy problem. Then we suggest a solution for mathematical indeterminacy problem. After that, we show that by solving mathematical indeterminacy problem, third version of the MGO arises. This version claims that supposition of other equiprobable possible alternative deities results in non – preferability problem. Finally, we as a response to versions which endorse non – preferability problem show that non – preferability problem is based on denial of a principle which is true.

¹ . Tarbiat Modares University (TMU)

amirhosein.zadyousefi@modares.ac.ir

A "Beatitude Paradox" for Certain Monotheists?

Adam Wood¹

In Ibn Tufayl's late-twelfth-century *Hayy ibn Taqzān*, the protagonist Hayy is on a journey of contemplation and discovery. Here are three things Hayy discovers. First, he realizes that he has certain bodily duties, both of self-preservation, and to tend the plants and animals of the tropical island on which he lives. Second, he realizes that his ultimate fulfillment consists in unity with the "Necessarily Existent": God himself. Hayy must become as much like God as possible. Third, however, he realizes that to become unified with God as much as possible is a matter of apprehending God, and that such apprehension, awareness or knowledge can be accomplished only by a non-bodily part of himself. I argue here that many monotheists — whether idealized neo-Platonists like Hayy, Muslims like Ibn Tufayl himself, or Christians like Thomas Aquinas — have good reasons for endorsing all three of Hayy's realizations, but that the three form an apparently inconsistent set. Hence certain monotheists face a "beatitude paradox." Our fulfillment consists at least in part in carrying out bodily duties. Yet it also consists in unity with God, which can only be intellectual, and hence non-bodily. This paradox is no less a problem for monotheists today than it was for Ibn Tufayl or Aquinas in the Middle Ages. I go on to examine various strategies for dissolving the paradox, beginning with those that Ibn Tufayl himself suggests. Ultimately I rely on certain suggestions in Aquinas's mid-1250s *Sentences* commentary to argue that while our fulfillment does consist in becoming united to God by knowing him, we are able to know God better by exercising our bodies in the performance of certain physical tasks than we would be able to by a strictly non-physical contemplation alone.

Keywords: Meaning of life, afterlife, religious experience.

¹ . Wheaton College, USA

“Toward a Doxastic-Practice Account of Islamic Religious Experience”

Mark Owen Webb¹

All religions cite among their grounds the direct experiences of founders and other practitioners. The doxastic-practice approach, instead of considering the epistemic values of individual beliefs, instead evaluates whole systems of belief-formation to see how reliable they can be shown to be. In the end, it seems that any practice that does not contradict itself in massive and ineliminable ways, and does not contradict other, equally well-established practices (like science) can be engaged in rationally. It is possible that the same argument can be made from any religion's point of view, but given how doxastic practices are justified, it is not a foregone conclusion. The epistemic status of religious beliefs based on experience depends on the particular facts of what the experiences are and how they are used within the particular religious tradition. This paper examines the facts of religious experience in Islam, and concludes that it meets the conditions for rationality according to the doxastic-practice approach.

¹ . Texas Tech University

“Non-Identity Theodicy”

Vince Vitale¹

Since Derek Parfit’s *Reasons and Persons*, there has been a growing literature in the ethics of procreation and in intergenerational ethics reflecting on the following question: does it matter morally whether or not the people harmed or benefited by an action would have existed had that action not been performed? Parfit terms cases where the affected people would not have existed otherwise cases of *non-identity*. Theodicy is also concerned with evaluating actions that determine who will live, but with a couple of exceptions—most notably in articles by Robert Adams from the 1970s—sustained reflection on non-identity considerations has been absent from contemporary work on the problem of evil.

A fully successful theodicy would meet two primary conditions: first, it would show that God has not wronged anyone by allowing evil; second, it would show that God’s allowance of evil is motivated by virtue rather than by some flaw in character. In the first half of this paper, I suggest that non-identity considerations enable the theist to meet both of these conditions. To show this, I organize and supplement ideas that Adams has proposed across a number of works but that he does not take to yield a theodicy. In this article’s second half, I suggest that Non-Identity Theodicy is available to the theist regardless of her assumptions about the existence and nature of free will. This second suggestion requires developing a second version of Non-Identity Theodicy. In concluding, I show how Non-Identity Theodicy suggests a strong analogy between divine creation and human procreation, and I argue that if voluntary human procreation can in general be loving and morally permissible, despite the suffering that inevitably accompanies it, then God’s creation and sustenance of the actual world can also be loving and morally permissible.

¹.Faculty of Theology and Religion, University of Oxford

Keywords: Problem of evil, theodicy, suffering.

The Problem of Evil in the Thought of Jean-Jacques Rousseau

Claudio Tugnoli

Throughout all of Rousseau's works there is tension between argumentation and feeling, speculation and intuition, reason and conscience. Reason binds men when they think correctly, but divides them and opposes one to the other when they place it at the service of self-interest, of ambition and of the will to prevail. Conversely, the universality of conscience is immediate and transparent: it transmits the truth of the existence of God, of the freedom of men, of the distinction between good and evil, as well as of the universal principles that are at the roots of human action and of the virtues honoured by all human societies, despite the differences of particular legislations. Mankind possesses an innate and intuitive conscience of the fundamental principles by which its conduct must be inspired. Were we to consider human actions only according to the criterion of physical need, of causality and of movement, vices and virtues would disappear and terms like morality and honesty would have no meaning. But each one of us perceives from within that this is not the case. We *feel* that moral good and evil are more real than anything else, without any need whatsoever to prove it. To obey the conscience one has of good and of evil without human mediation means to reject the dogmatic formalism of religions as well as the vanity of philosophical disputes. Every human being, however, is inserted into a national community. What should the state's attitude be vis-à-vis religion? Rousseau indicates two paths. The first consists in establishing a purely civil religion that admits only those dogmas that are truly useful to society. Rousseau highlights the contradiction of a Christian religion that, although it is the religion of peace *par excellence*, fuels continuing bloody clashes among men due to a

dogmatic theology that is totally alien to the essence of the Gospel and extremely hazardous for the life of the State. The second path consists in allowing Christianity to retain its authentic spirit, its freedom from any material constraint, without any obligations other than those of individual conscience. The Christian religion has such a pure and noble moral that it cannot but benefit the State, as long as one does not expect to make it part of the constitution.

Embodied Subjectivities of Religious Experience

Fatima Tofighi¹

In much of the research on religious experience, the mystical event seems to occur on an individual, mental level. As one of the first theorists of religious experience, William James mentioned, the object of study is “the feelings, acts, and experiences of individual men in their solitude, so far as they apprehend themselves to stand in relation to whatever they may consider the divine”. Even when the subject of experience was studied, it was only insofar as explaining the external cause of the experience, such as narcotics. The scholars have made but little comment on the subjectivity of the subjects in question. In this paper, I will try to address this issue. Michel Foucault’s ethics of the care of the self can be used to explain the formation of the subject of experience. It may be claimed that certain bodily and spiritual exercises have fashioned the subject, thus preparing him/her for the experience. Indeed, coupled with virtue epistemology, Foucault’s “care of the self” can open up new horizons into studying religious experience.

Keywords: subjectivity, religious experience, spiritual exercises, Michel Foucault.

¹ . Assistant Professor, University of Religions and Denominations.

Typology of Hypotheses on “God and Brain” debate

Javad Taheri¹

Using simple logical dichotomies, current study tries to identify ways by which the relationship between brain's function and the very notion of god can be specified. It will be shown that many of these ways have had their own followers throughout history. For instance, trying to specify a particular location in the brain which is responsible for our notions of god is not a recent endeavor. Descartes has already introduced Pineal Gland as one volunteer for such a responsibility. No doubt that many, including atheists, criticize the theory of Descartes about how god can be revealed to us through our brain. Recently, some scholars try to show that according to new achievements in the field of neurosciences a particular part of the brain called 'god-faculty' can be responsible for our experiences of so-called religious experience. However, some others maintain that religious experiences are due to our brain's mal-functionality. Different fields within the area of cognitive science of religion believe that our notion of god is a function of our natural cognitive system.

Keywords: Brain, God-Faculty, Religious Experience, the Notion of God

¹. Iranian Association for Philosophy of Religion, Tehran, Iran

Dreams as an Important Part of the Life

Nader Shokrollahi¹

Dreams are an inseparable part of our life. In every long sleep we saw four or five dreams. In past the philosophical and mystical books had been studying ontological and epistemological aspects of this phenomena and extracting important points and calling some dreams true dreams and they consider it a kind of mystical disclosure. Islam's prophet, Muhammad (peace be on him) said dream is a part of prophet hood. But in our age, discussion of dream is left to other scholars as Ferud. Ferud said the dream was belonged to folklore and mysticism, but science brought it back. Ferud made dreams empty from those important religious, philosophical and mystical meanings and implications, and reduced all dreams to unfulfilled desires. After him, this view of point was accepted more or less by other scientists. The philosophy did not react properly. Although dreams remained more important than that Ferud thought but deep philosophical investigation was not done to turn back it to its previous position and was left to those that had not have necessary ability to discuss it multidirectional. Dream is a window to understanding the relation between nature and supernatural world. Dream is way for knowing the level of existence of human that philosophy of mind examine it. Surly it does not contrast the psychological aspect of dream that psychologists and psychoanalysts consider it. The important heritage of philosophy and mysticism and religion about oneirology must be deepened by new achievements. This paper is an attempt to show the importance of epistemological, religious and ontological aspects of dream.

Keyword: Dream, Freud, Oneirology

¹ . Assistant Professor, Kharazmi University, Tehran, Iran.

Religious Experience and Color Perception: Similarities and Differences

Hadi Samadi¹

In this lecture I am going to compare Religious Experience with Color Perception. In the recent years, there have been immense researches on color perception. Color perception has a subjective dimension that is beyond the reach of science, namely, its first person qualia. However, we can also study color perception from a different third person scientific perspective. There are two different, but complimentary questions in this regard. The first one is a synchronic question that concentrates on the mechanisms of color perception: how this experience is being produced in us. The second one is a diachronic 'why question': why this experience engraved in us; in other words, in solving which problem natural selection selected the color experience.

In my opinion we can easily ask similar questions about religious experience. Religious experience has a subjective character. Like color experience this aspect of religious experience is beyond the access of scientific research. However, science can describe the neurological mechanisms that involve in religious experience. In the last decades a lot of researches have been performed to understand the neurological foundations of this experience. But there is a missing 'why question' analogous to the why question of color perception: why religious experience engraved in some human beings; put differently what problem had been solved by religious experience in the process of

¹. Assistant Professor of Philosophy of Science, Islamic Azad University, Science and Research Branch, Tehran, Iran.

human evolution? My answer is that religious experience has been evolved to improve the morality in the society. It has been evolved to reduce the number of free-riders.

(Note: There are numerous answers to the question of “why religion has been emerged in the process of human evolution?” However, as far as I know, there is not a similar question in the evolutionary studies of religion, concerning “religious experience”, not “religion”.)

Metaphysics of Pain and the Nature of Evils

Mohammad Saeedimehr¹

Almost all of the Muslim philosophers who discuss the problem of evil endorse a theory which regards the nature of evil as non-existence. According to the theory of non-existential nature of evil (TNNE) all kinds of evil are nothing but a privation of a certain type of perfection. Moreover, there is no doubt that pain is one of the most obvious instances of evil. According to Muslim philosophers, however, the metaphysical analysis of pain shows that it can be defined as a certain kind of apprehension or knowledge. But it may seem enough obvious that apprehension has an existential nature and is itself a type of perfection instead of being privation. Thus, human pain usually called the “apprehensional evil” by Muslim philosophers, can challenge TNNE. In order to response to this challenge, there have been adopted two main views; some philosophers accept the apprehensional evil as an exception to TNNE while others try to show that this kind of evil essentially has a non-existential nature and thus, the theory can be admitted in its universal form. In this paper, I explore and examine the main arguments of the both two sides. This examination ends in the conclusion that the first view is more plausible. Therefore, we should either reject the evilness of pain or deny the universality of TNNE.

Keywords: Pain, Apprehensional Evil, Islamic philosophy.

¹ . Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.

Religious Rationality; Levels and Virtues

Qodratullah Qorbani¹

The question of religious rationality is to ask of logical coherency of religious beliefs system. In this case, first it should be emphasized on rationality of human's needing to religion, since human's ontological and epistemological restrictions and his/her needing to immortality, and the role of religion for replying his/her fundamental requirements, explains such rationality. By considering plurality of theoretical, practical and instrumental rationalities that have latitudinal and longitudinal relations, we can speak of variety of religious rationality in theoretical, practical and instrumental forms. On the other hand, plurality of religious system of teachings in three realms of beliefs, morality and religious acts makes possible to speak of religious rationality in each of these realms. Concerning beliefs, we can discuss on the level of rationality of fundamental, intermediate and marginal beliefs which have gradual ontological and epistemological relations. In this level, the rationality of fundamental beliefs is in the highest stage, and then intermediate and finally marginal beliefs have less rationality. In morality, by considering the role of religion in its totality, it is possible to take into account such role in the form of theoretical rationality, for increasing the meaning of foundation and principles of morality, and in the form of practical rationality for determining required frameworks and adequate warranty for moral acts. Religious rationality concerning religious acts is related to this

¹ . Assistant Professor of Philosophy, Kharazmi University, Tehran, Iran (qorbani48@gmail.com).

fact that most part of religion consists of social, political, economic and worshiping acts and judgments which indicate social and functional aspect of religion, and justifies its practical and instrumental rationality. Consequently religious rationality is a gradual and plural reality and has different levels, virtues and functions.

Keywords: Rationality, Religion, Beliefs, Fundamental Beliefs, Intermediate Beliefs, Marginal Beliefs, Religious Acts.

Tsunami and Theodicy: Where Was God in the Tsunami?

Rasoul Rasoulipour¹

David Bentley Hart² in his *The Doors of the Sea* (2005) narrates the catastrophic earthquake – measured on the Richter scale at a magnitude of 9.0 –which struck offshore of Banda Aceh, at the northern end of Sumatra (Indian Ocean) on the second day of Christmas 2004 and killed very near a quarter million!

Human being during three millennia of his intellectual traditions have been always confronted the reality of suffering and death, and wrestling with the Problem of Evil in every single instance of flood, earthquake, or tempest, pestilence, famine, or fire, war, genocide, or terminal illness and cancer. The question that continuously has been raised in the minds is “How are evil and the belief in the judgment of God reconciled?”

David Hart criticizing the philosophical responses over centuries to the problem of evil, sheds a very deep spiritual light on the scene by borrowing the glorious theophany in the *Bhagavad Gita* and *Mahabharata*, remarks that natural disasters can be simply seen a great table of sacrifice. He says that it may be to see the face of God in war and in the deaths of millions – no less than in the beauty and

¹ . Dept. of Philosophy, Kharazmi University of Tehran

² . I met with Hart in my recent visit to Notre Dame in August 2014. He has joined the University of Notre Dame to work at the Institute for Advanced Study. We had a very fruitful discussion and he gave me a copy of his main work: *The Experience of GOD, Being, Consciousness, Bliss* (2013) in that meeting.

variety of living things – it is simply spiritual wisdom, and a recognition of the sacred within nature and history alike.

I will argue in this paper that Hart's picture of the evil while is very interesting and soothing for believers in God, it cannot be of any help to justify the evil in its large scale in the world, and to satisfy ungrateful non-believers.

Religious and Philosophical Foundations of Religious Hermeneutics of Gerhard Oberhammer

Ruzana Pskhu¹

One of the most interesting works of the Austrian philosopher and historian of Indian philosophy Gerhard Oberhammer is the one which deals with the problem of the human subjectivity from the point of view of the religious Hermeneutics. This article which was published in one of the conference proceedings and is called "The Place to meet God" («Der Ort, an dem sich Gott ereignet»). The paper dwells upon the main ideas which are explicitly pronounced in this article. And first of all his interpretation of the most complicated problem of the religious hermeneutics as a problem of the human subjectivity. The other point which is very interesting is how Oberhammer applies his ideas to the Indian religious philosophy. The paper is devoted to analysis of these two main aspects. The inner world of the human being (die Innerlichkeit) has a possibility of Transcendence as a basis of experience of the Other as other. The openness which is inherent to the human subject could mean a reality which is not something concrete but anyway it announces itself. This given openness is not only the a priori foundation of a psychological act of the consciousness but is a place where a subject could meet the transcendency.

¹ . PhD in Philosophy, Russian Peoples Friendship University
Moscow, Russia.

Is it possible to talk about the meaning of life in physical world?

Ahmad Pourghasem¹

Talking of the meaning of life in religious or ethical context, even though with lots of difficulties, can be introduced, but what of imagining the world which is consisted of elementary particles? Is it as much easy to think of “the” meaning beyond the life while the world is considered nothing but the corporeal objects? Garret Thomson, the philosopher of the meaning of life, develops the question and points out to some answers through using “the property dualism”, “the supervenience properties” and “the meaning and references”. The following article, analytically studies his approach to the topic while considers some challenges to the solutions he introduced. In other words, the author is going to challenge, even though it seems audacious, the bedrock concepts beneath his propositional arguments under scrutiny i.e. a. the concept of “an object”, as it is there in the physical world, cannot unreasonably be turned into “facts” which are not substantial objects but the conceptual affairs, 2.the solutions he suggests are not overlapped with all types of Materialism therefore, his arguments are not cemented thoroughly, and 3. He was not as much successful to make a clear distinction between “life” and “living” which are coalesced unintentionally on a par; however, I conceded that he made a nice classification in the first chapter of his book.

Keywords: meaning; Life; The meaning of life; Physicalism; Supervenience

¹. poorghasem@qc.ut.ac.i

Problem of Evil and Theory of Compensation

Seyed Jaaber Mousavirad¹

There are many solutions presented to solve the problem of evil. Quranic verses and religious traditions have concentrated on the status of these evils in attaining forever felicity and happiness in heaven and closeness to God. Based on these Islamic scriptures, Muslim theologians have presented the theory of compensation which holds that evils of this world are good because they lead people to this felicity. This viewpoint is based on conception of compensation of the harms of the evil, in addition to their necessity to gain forever felicity. In this paper, this theory has been explained, and numerous doubts against its validity have been answered. Some philosopher has maintained that this theory is based on circle, because it presuppose the existence of hereafter which has not been proven. Some others have asserted that this latter compensation cannot justify the cause of existence of former evils in the world. The other doubt is that this compensation is not beneficial for who is oppressed. And there are some other doubts which have been explained and refuted in this paper.

Key words: evils, compensation, Muslim theologian, God

¹ . Ph.D of Philosophy of Religion, University of Tehran.

Moosavirad1@yahoo.com

A Critique of the Barbour's Science-Religion Typology and its Application to the History of Theology and Science in Islam

Seyed Zoheir Mirkarimi¹

Seminal works of Ian Barbour on science and religion interactions commenced with emphasis on critical realism that later led to a four-fold typology of interactions between science and theology: conflict, independence, dialogue, and integration. However, this taxonomy predominately has been driven from a Christian perspective and has been elicited from Christian theology and the history of science in the West. By providing comparative historical facts, this paper argues that the interactions between science and theology in Islam will not fit in Barbour's typology, and a different framework is required. It will be shown that, to Muslim scholars, science and theology did not seem to be in conflict, particularly in the medieval era. Instead, theology has priority to science, that means science was marginal in relation to theology. Therefore, any presumable conflict was interpreted in the favour of Islamic faith. Although the next two types of interactions - independence and dialogue - have a formidable presence in the history of science and theology in Islam, the dynamics of interactions between science and theology under each of these types have changed, specifically in the modern era. This paper will show the transformation of these dynamics by comparing a few cases of science and theology relations in early, medieval, and modern Islamic periods. Finally, instead of 'Intergration', this paper will propose 'Precedence' as the model of science-theology relation to the most influential contemporary Muslim scholars, namely Mohammad Hossain Tabatabayi, Hasan Hasanzadeh Amoli, Abdullah Javadi Amoli, Seyyed Hossain Nasr, and Syed Muhammad Naguib Al-Attas. In this

¹ . Student of Philosophy, Macquarie University, Sydney, Australia.

account, science and theology are not fundamentally distinct realms that need to be integrated; but they are two set of knowledge claims that both of them use reason and faith to reach an understanding. In this framework, however, based on epistemological approaches, some theological claims have precedence over some scientific claims, if any ostensible contradictions emerge.

Keywords: Science-Religion Typology, Islam, Marginality, Precedence

“Nietzsche’s Dionysian Apocalypse: The Death of God & Spiritual Renewal”

Karen Mc Cutcheon¹

This paper is an elucidation of the “death of God” passage, and asks the question what does this imply for philosophy of religion bearing upon its relevance to today? Are we to interpret it as an expression of atheism, a criticism of what he considers to be a life-denying Christian God or a sign of spiritual renewal? In examining Nietzsche’s metaphysics, it can be argued that Nietzsche speaks of a new God “Dionysus”, that which relates to the whole that of Becoming or more specifically an “eternity” within Becoming. For Nietzsche, the death of God signals a renewed possibility for spiritual identity and existence, a new way of “knowing” God through the mystical. It implies the re-awakening of a new spirituality that of life-affirmation in the experience of tragic insight into reality as *amor fati*. The paper, in taking a close look at his metaphysics explores the theme of the eternal or “heavenly” in his thought and its distinction from space. Reality, for Nietzsche is not to be conflated with objects in space, viewed as “external reality”. It is through the self (*a turn inward*) that one experiences reality as eternity (non-spatial), which parallels with Christ’s dictum: the “Kingdom of Heaven is within you” as expressed by Nietzsche in *The Antichrist*. The paper will also look at Nietzsche’s own experience of *amor fati* as “revelation” or “inspiration” and the mystical (*ineffable*), and how it coincides with what can be considered to be a *felt* experience of the death of God. The death of God could be viewed as a transitional phase whereby Nietzsche views himself as a foreseer of a new earth or golden age such that the impending nihilism of the death of God can be overcome. The paper asks such questions is this phase imminent, and what does it imply for humanity, will the

¹ . Mary Immaculate College, Ireland

eternal manifest itself in the world, could there be peace on earth? The paper will include a brief look at the biblical connotations of his work suggesting that there is a deep irony to his thought, that rather than breaking away from the Christian tradition, he could actually be playing a role in bringing about its fulfilment.

From Temporality to Eternity: Three Philosophical Approaches

Vincenzo Lomuscio¹

In my paper, I propose three ways of thinking about eternal life after death, emerging from three contemporary ways of thinking about temporality. Indeed, if we can think of eternity only through temporality, our consideration of temporality produces our notion of eternity. I discuss three contemporary positions on temporality.

The first position is that of Bergson. According to the French philosopher, time is a subjective experience in which every moment adds to the whole of moments, like in a ball of wool. Our memory can capture any moment of our life, but it is done through circumstances and usefulness. The memory is unconscious, but available depending on temporary utility. The overcoming of temporality, therefore, is the overcoming of this condition of unconsciousness; thus, memories are immediately available.

The second position is that of Husserl. His phenomenology approaches the question of temporality separately from all ordinary notions (empirical, psychological, physical, etc.), attaining to an “immanent time of consciousness”. Temporality is the absolute activity (“absolute flux”) of consciousness, which defines – by its intentionality – the present, past and future. Because past and future are ideal objects within consciousness (objects without reality), through this approach, we have to think of eternal life as an overcoming of these idealities: eternity is not an ideality of past and future, but the reality of past and future.

The third position is the Heideggerian perception, and is the most important because it is the most articulate. According to Heidegger, temporality is the structure of existence, and this structure implicates a radical openness of *Da-sein* (future-past-present). In this openness, each existence cannot understand itself as a whole because, until it exists, it has to exist. The whole is the impossibility of *Da-sein*. By

¹ . University of Bari “Aldo Moro”

this consideration, we have to think of eternity as the overcoming of this limitation, thus, we can understand our existence as a whole. What does being whole mean? It signifies that we do not have to move further to define our being. But, at once, this means that the existence after death is no more exclusively my existence, no more “ever mine”.

Guidelines Towards the Common Good: The Catholic Social Doctrine Between Faith and Reason

Winfried Löffler¹

Catholicism has developed a quite elaborate teaching about social, political and economic matters. It originated as a reaction to the open social questions of the 19th century, especially the social misery of the workers, and from the insight that structural problems cannot be solved by individual personal virtue alone. Main sources of this "Catholic Social Doctrine" are encyclical writings of the Popes from 1891 onwards to the present, the 2nd Vatican Council 1962-65 and many texts by local church authorities. Interestingly, many contents of it are attractive also to non-religious citizens and to politicians from moderate left-wing to moderate right-wing parties. At certain times, it was even something like an "inofficial state ideology" especially in Germany. The exact content of the Catholic Social Doctrine, however, cannot easily be pinned down. It is surely not a kind of "best state constitution" or "blueprint for a Christian State"; rather, it is a set of guidelines or principles which help to find and evaluate political and economic decisions which secure a common good. Most popular is the summary in the three well-known principles of personality (the human person as a whole, with its inalienable dignity, is the final task of politics and economics - and not only man as a material being with economic needs), solidarity (humans and groups of humans can never flourish in isolation, hence they mutually responsible - especially for the weak and the poor) and subsidiarity (bigger units and institutions

¹. PhD, JD, MTh, Associate Professor, Department of Christian Philosophy, University of Innsbruck, Austria.

of society should respect the rights and competences of the smaller, local ones, but should support and empower them to do their work). These principles limit and interpret each other (e.g., no true personality without solidarity, etc.), and they are clearly rooted in a certain (and realistic, not utopian) anthropology. The concrete implications of personality, solidarity and subsidiarity may change according to historical and economic contexts and new developments; there were also changes in the social teaching of the church due to new historical and theological insights. For example, today's unambiguous defence of the human rights, of democracy, and of the freedom of religion and science was not always present in the Catholic teaching. And in the light of global climate change and the irresponsible exploitation of natural resources it is presently discussed whether sustainability ("integrity of creation"), which has been a prominent topic over the last 20 years, especially in Pope Francis' teaching, should not be seen as a fourth principle.

The Catholic Social Doctrine is an interesting example case of a theoretical construction at the border of faith and reason. Hence, its justification provides a genuine problem for the philosophy of religion. In its early decades it was chiefly justified as a consequence of (philosophical) natural law; today, after the decline of natural law theories, it is often claimed to be a primarily theological doctrine. However, it can evidently not be based on the Bible and the Catholic dogmatic tradition alone (as the Bible and the tradition have little to say on modern politics and economy), and the numerous parallels with mainstream social philosophy point to a still strong philosophical component. However, contents like the "special option for the poor" and the recent strong emphasis on sustainability seem to have theological foundations. A plausible model might be that religious faith and revelation provide the anthropological and spiritual foundations of the Catholic Social Doctrine, whereas the concrete shaping of the doctrine and its consequences must be rethought ever new according to the historical contexts - by constant application of our best means in social philosophy and empirical social and political science.

In my paper, I will - after some basic information about the current status Catholic Social Doctrine and the correction of some widespread misgivings - investigate into the epistemological foundations of this doctrine and discuss its rationality.

The Assessment Sensitivity of Religious Language

Hajj Muhammad Legenhausen¹

One of the characteristic features of Shi'i jurisprudence is the allowance that contradictory religious opinions may be held through no fault of the parties who disagree, that is, it may be that S_1 asserts *p* and S_2 asserts *not p*, and neither is blameworthy or deserving divine punishment of any sort. This happens, for example, when two mujtahids disagree about the *hukm* (judgment) of a given action. Shahid Mutahhari also argued that differences across religious boundaries could be blameless, that is, we may consider those with whom we disagree to be inculpable for their errors. In both cases, it is held that there is some absolute truth² in virtue of which some religious judgments are correct but not others; although one who holds an absolutely false opinion may do so without committing a sin. The phenomenon of faultless disagreement is one that has sparked tremendous controversy in epistemology and in semantics. In particular, it has been argued that this sort of disagreement is a sign of relative truth. The similarity of the linguistic norms governing religious disagreements and other disagreements that have been analyzed through semantic theories of context dependency of various sorts leads to the question of how semantic theory should deal with religious disagreement in view of the recognition of intractable disagreements in Islamic jurisprudence and theology. In this paper, I will examine the issue of the semantics of the religious language used to express such disagreements. I will leave the epistemological and theological questions for other occasions, God willing. I will argue for

¹ . The Imam Khomeini Education and Research Institute

² . By "absolute truth" I mean monadic truth, that is, truth that is not relative to contexts or parameters. There is no assumption that absolute truth must be regarded more robustly than what minimalists would endorse.

the compatibility between the adaptation of an assessment sensitive semantics for the analysis of some religious discourse and an insistence on the recognition of a kind of metaphysical absolutism for the truth of religious assertions about which there is unflawed disagreement.

The Reasons for Weakness of Will

Zahra Khazaei¹

This paper seeks to explain the reasons for weakness of will. Akrasia, from Aristotle's viewpoint, is a character trait that helps the agent acts contrary to his belief. He believes akratic man, knowing that what he does is bad, does it as a result of passion. Contemporary philosophers' definition of akrasia is very similar to Aristotle's. Davidson characterizes an incontinent or weak-willed person as one who acts contrary to his better judgment, all thing considered. He asserts that he does akratic action freely, knowingly and intentionally. Alfred Mele, as well, considering akrasia and weakness of will as one phenomenon, describes akratic action as a free, intentional action contrary to the agent's better judgment. But Richard Holton asserts that they are two phenomena. He defines akrasia as other philosophers but characterizes a weak-willed person as one who over readily revises his intention. Thus, an akratic man acts contrary to his better judgment, while a weak-willed man fails to act on his intention. It seems that according to different definitions of weakness of will, the reasons for weak-willed action would be different. Moral, epistemological and psychological reasons are the reasons by which we be able to explain why an akratic action occurs. At the end, this paper shows that although there is not a special reason to be focused as the main one, psychological factors are better in this regard.

Keywords: weakness of will, Akrasia, Desire, Belief, Judgment, Intention.

¹ . Associate Professor of Philosophy, University of Qom

The Inconsistency of Darwinian Evolution and Theism

Seyed Hassan Hosseini¹

In this paper, I will present two arguments to show that there is an intrinsic and inseparable inconsistency between Darwinian Evolution and Theism. Although there are different attempts to build the Darwinian Evolution on the ground of Theism, my two arguments will prove that all these efforts fail unless one takes a reductionist approach to either Darwinian Evolution or Theism. Nevertheless, this does not mean that the author remains silent in this clear inconsistency, but rather to find other solutions with the strong caution not to reduce the agency of God, nor to alter the biological process of evolution. We will be attempting to present the theory of the Substantial Mutation of Nature, based on Mullu Sadra's philosophy as one of the solutions, but the important aim of this paper is to show the intrinsic inconsistency of Theism and Darwinian Evolution not from naturalistic atheism, rather from the characteristics of God as an intelligent agent.

¹. Philosophy of Science Department, Sharif University of Technology, Tehran, Iran. hoseinih@sharif.edu

Philosophy as a Way of Life: Wittgenstein on Contentment

Malek Hosseini¹

Pierre Hadot has mentioned Wittgenstein among those philosophers whose thoughts could, or *should*, be understood as a way of life. Agreeing with Hadot, I have described Wittgenstein's way of philosophizing as a wise point of view. The present brief paper tries to provide evidence of this way of understanding Wittgenstein, putting together his remarks on "Zufriedenheit"/contentment. In imitation of a remark by Wittgenstein, in which he speaks of "Zufriedenheit", and with the help of other relevant remarks, the paper tries to show the great significance of the concept 'contentment' for Wittgenstein; it is an important linking point between Life and Philosophy in Wittgenstein's work.

¹. Faculty Member at Azad University of Tehran, Theology Department

Reason and Faith in Jerome Xavier's *Āyena-ye haqq-namā* (1609): Between Interreligious Reasoning and Controversy

Norbert Hintersteiner¹

Among the Indo-Persian Christian philosophical and theological writings, building on a distinct confluence of reason and faith, JEROME XAVIER's (1549-1617) *Āyena-ye haqq-namā* (The Truth-showing Mirror; Lahore 1609) stands out. This work is not only interesting in its early modern Catholic reason and faith entanglement of its time and its place within the interreligious philosophical debates and the translational culture at the Mughal court. But also in view of the controversial interreligious SHI'Ī-CATHOLIC engagements it sparked on its journey to Safavid Persia only a decade later. Most outstanding, in a work of the Isfahani Shi'ite scholar SAYYID AḤMAD 'ALAVĪ (d. 1644 or 1650), who wrote a polemical rebuttal to it, titled *Meşqal-e şafā* (1622). Once a copy of 'Alavī's work was sent to Rome, in return, a learned Catholic response to 'Alavī's arguments were developed by Philip Guadagnoli's *Apologia pro christiana religione* (1631). In sum, this presentation explores the early modern Catholic reason-and-faith composition of the *Āyena-ye haqq-namā* in the context of Mughal interreligious debates and juxtaposes it with later reason-and-faith compositions advanced in 17th century settings of interreligious controversy, as found in 'Alavī's and Guadagnoli's writings. It offers a reflection on the importance of cultural location for reason-and-faith epistemologies and how they can break down the boundaries between religions -- or enhance them.

¹ . University of Muenster, Catholic-Theological Faculty, Germany.

"Do we have a common religious/philosophical ground for dialogue?"

Reinhar Hesse

1.) As human beings do we have a common religious and/or philosophical ground for dialogue and mutual understanding? Yes: what we as human beings have in common is that we are able to use and understand arguments. In other words: that we are rational beings.

2.) Is our capability for argumentation the only ground we have in common as basis for dialogue and mutual understanding? There is no argumentation against argumentation. Argumentation can't be transcended. Thus argumentation, more precisely: the capability of argumentation – i.e. reason - is the only ground we have in common as human beings.

3.) Does religion play a role in this respect? Isn't religion superfluous for a rational human being? No, not in the sense Kant has ascribed to it. To know about the boundaries of knowledge (of reason) and to humbly marvel about the miraculous existence of world, life and reason can rightly be seen as the form of religion - as the form of attitude towards the "beyond" - which is adequate (and unavoidable) for a rational being.

Religion is the source of truth and ethics if it means: humble acknowledgment of the un-knowable and hence of the fact that in our search for orientation we are relegated to ourselves as fellow human beings, as brothers and sisters.

Evolution and the Quran

Abdulla Galadari¹

The conflict between science and religion manifests itself in the debate between evolution and creation. If we adopt a creationist's reading of the Qur'an, we discover an interesting anomaly. Creationism does not seem to be a literal understanding of the Qur'an at all. Creationists usually have in mind the concept of *creatio ex nihilo*, which is creation out of nothing. However, a linguistic understanding of the word used for creation by the Qur'an, which is "*khlq*," means to split and to divide. Every organism in the material world reproduces through a biological process of cell division "*khlq*." Therefore, literally using the word "*khlq*" to describe this physical process is not problematic from a scientific perspective. Also, with a close textual analysis of the Qur'an, we realize that the word of creation "Be," does not truly describe creation, but being. The Qur'an separates the notion of creation from being, which sheds light of what the text constitutes the ontological nature of the human being and the universe. Therefore, even if we do adopt a creationist literal reading of the Qur'an, we find that it does not support a creationist worldview, but aligns itself more towards a scientific evolutionary worldview.

Keywords: Creationism, evolution, exegesis, Islam, science and religion

¹. Masdar Institute, Abu Dhabi, United Arab Emirates, Al-Maktoum College of Higher Education, Dundee, Scotland.

agaladari@masdar.ac.ae

Hylomorphism and the Problem of Particularity

Joseph Diekemper¹

This paper analyses and seeks to solve a problem associated with the hylomorphic account of human persons. The problem is what I call the ‘problem of particularity’. Hylomorphism is an originally Aristotelian doctrine according to which substances are metaphysical complexes composed of matter and form. Matter is the physical stuff out of which a substance is made, and it individuates particular substances. Substantial form is an organizing principle which organizes a substance’s matter and determines the kind to which it belongs. A substantial form is thus a *common* nature (i.e. a universal). When a substantial form ceases to inform the matter of a substance, that form ceases to exist (as does the substance). This is all well and good for material substances, but it is problematic in the case of human persons, for whom the substantial form is the *soul*. Aristotle thought it possible for certain parts of the soul to continue to exist separated from a person’s matter, namely, those which were not actualities of any part of the body. Aquinas took this possibility and developed it into a sophisticated account of separated souls as ‘subsistent’ forms. There is a tension, however, between Aquinas’s subsistent souls, which come into existence configured by God (and therefore have particularity independently of matter), and the hylomorphic principals which allow him to avoid Platonic/Cartesian substance dualism. This tension threatens to reduce his hylomorphic account of persons to substance dualism. This is the problem of particularity. I propose to solve the problem by postulating a primitive individual essence (i.e. thisness) for each human person, in

¹ . Queen’s University Belfast

addition to their shared form of humanity. I then develop an ontology for the instantiation of thisness in human persons. Thisnesses are individuating principles, and substantial forms are organizing principles, and both are required for human persons.

Keywords: personal ontology; hylomorphism; thisness; life after death.

The Path: As an Example of Relation Between Belief and Life Style, Dersim Mythic Stories

Dilşa Deniz¹

As an analytical study of the symbols and mythical stories of a belief system known as Rê/Raa meaning “The Path” that exists in Dersim. This belief system is now systematise Dersim is the name of a large geographical region that is now smaller in size and known by the name Tunceli since 1936. This area populated by

In this paper I would like to use the deconstruction method and analyse of content in a perspective and methodology in conjunction with hermeneutic for rereading of mythical stories and figures of belief system in Dersim. Doing that I would like to show, how content of myths is used as a historical archive that able us to read and analyse diachronic history on a synchronic ground.

In this analytical study, the content of the belief system known as Rê/Raa, its connection with societal institutions and effects on everyday life and life style, from all of its components were examined in connection with some mythical stories. By taking the mythical stories that support the content of this system and subjecting them to analysis through deconstruction, their effect on the region's

¹ . Assistant Prof., Department of Sociology, Nişantaşı University, Istanbul, Turkey.

anthropology, in particular the formation of life style is discussed. Dersim people, the socio-economic processes of the region and the traces of the conflicts and conclusions during these processes are studied and discussed in context of interactive relations among daily life and life style.

Therefore we could see and understand the continuity of belief and life style of the society and socetal life.

Keywords: Alevi, Yol/Rê, symbolism, belief, myths, Dersim,

Hick's Theory of Religion and the Traditional Islamic Narrative

Amir Dastmalchian¹

This paper considers the traditional Islamic narrative in the light of the theory of religion espoused by John Hick (1922-2012). We see how the Islamic narrative changes on a Hickean understanding of religion, particularly in the light of the 'bottom-up' approach and trans-personal conception of the religious ultimate that it espouses. Where the two readings of Islam appear to conflict I suggest how they can be reconciled. I argue that if Hick's theory is incompatible with Islamic belief, then this incompatibility does not manifest itself at the level of belief in the narrative.

¹. Foundation for Interreligious and Intercultural Research and Dialogue.

Divine Providence and Human Freedom

Nevin Climenhaga¹, Daniel Rubio²

Libertarianism is the thesis that an agent freely ϕ -s only if the state of the world prior to his ϕ -ing did not determine him to ϕ . It is controversial whether, if libertarianism is true, there are true “counterfactuals of creaturely freedom” (CCFs): that is, facts about what free agents *would* have done if the circumstances had been different.

Molinists are libertarians who think that there are true CCFs, and that God knows what they are prior to creation. Molinists claim to reconcile human freedom with providentially useful divine foreknowledge: since God knows what you *would* do if you were placed in such-and-such circumstances, even before he decides whether or not to create such circumstances, he is able to use that knowledge to guide his choice of what world to create.

In this essay we argue that if there were true CCFs, libertarian free will would be impossible. In particular, we argue that a true counterfactual of freedom, “If..., then...,” combined with the actuality of the circumstances mentioned in its antecedent, would fully explain the performance of the action mentioned in the consequent, and that the action would thus not be free in the libertarian sense.

More formally, suppose the following CCF is true prior to creation: if Eve were tempted in the garden, she would sin. Let “the

¹ . University of Notre Dame.

² . Rutgers University.

Circumstances” refer to the truth of this CCF’s antecedent (that Eve is tempted in the garden). We defend the following argument:

- (1) The CCF and Circumstances fully explain Eve’s action.
- (2) Neither Eve nor anything Eve does (even partially) explains the CCF or the Circumstances.
- (3) If X fully explains the fact that S ϕ -s, and neither S nor anything S does even partially explains the truth of X, S does not freely ϕ .
- (4) Eve does not freely sin. [from (1)-(3)]

Keywords: Providence, Free Will, Molinism.

Knowledge of Particulars in Avicenna's Thought

Kaveh Boveiri¹

Avicenna's claim that God knows particulars in a universal manner or as universals has been subject to longstanding discussions and disagreements. In this paper, I discuss and critically evaluate his Idea, through a cross-examination of two contemporary commentaries in this respect: that of Rahim Acar (2004) and that of Peter Adamson (2005).

Acar has argued that Marmura and Ghazaali's conclusion that based on Avicenna's text God cannot know the particulars, overlooks the distinction between the questions of whether God knows particulars and how He does know them. He continues by saying that what may be inferred from Avicenna's discussion is that he does not satisfactorily show how God knows particulars. But he himself overlooks the fact that if Avicenna, as he admits, does not give a satisfactory explanation of how God knows the particulars, his claim that God does know the particulars, unsupported as it is, turns out to be a mere claim.

Adamson, on the other hand, has attempted to show that God cannot know particulars. Quoting from Aristotle's Posterior Analytics (Post An. I.4), he says that the affirmation of a proposition to account as knowledge, that proposition must be grasped through a demonstration, what is not the case for God. My hypothesis, focusing on the elaboration on Avicenna's view regarding his example of eclipse, is that if his view regarding the particulars which are more similar to divine realm, as celestial bodies, is not consistent, it would be more so, if it is attributed to the world of flux.

The upshot of my paper is that neither of the abovementioned views succeed in providing support for Avicenna's attempt to come up with a compromise between particulars and God and what he says in support of this is merely limited to the repetition of the claim.

¹. Doctorat en philosophie, Département de philosophie, Université de Montréal.

Keywords: particular; universal; demonstrative knowledge; sublunary world

Learning *through* the Enemy: Dialectic, Intellectual Exertion and Liberation in the Work of Two Early Indian Doxographers

Karl Stephan Bouthillette¹

Religious dialogue is commonly seen and studied as a modern phenomenon. This assumption can be reviewed in the light of the work of the two earliest doxographers of Indian worldviews: the early medieval authors Bhavya and Haribhadra. Not only does their work provide us with an early and original attempt to acknowledge the pluralistic ideological landscape of their time, but they also formulate a philosophical response to the phenomenon that may insightfully challenge our modern typology on religious dialogue, namely the trinity of exclusivism, inclusivism and relativism. Through a brief review of their work and ideas, reflected within the wider context of their respective traditions, this paper intends to highlight how the two doxographers conceived of ideological opposition as fuel to burn one's own ignorance as well as the arena in which one is to enact his religious commitment.

¹. Institution and Department, LUDWIG-MAXIMILIANS-UNIVERSITY OF MUNICH INSTITUTE OF INDOLOGY AND TIBETOLOGY.

Contemporary Shifts in the Christian Doctrine of Hell in Anglo-American Philosophical Theology

Ramon Baker¹

This problem of hell is a specific form of the problem of evil. The possibility that perhaps a great number of people will end up in an eternal hell is a problem for the Christian who also confesses faith in an omnipotent, omniscient and omnibenevolent God.

In the past 30 years, a number of British and North American philosophers of religion and philosophical theologians have developed a new approach to answering the problem of hell. Scholars such as Richard Swinburne, Jonathan Kvanvig, Jerry Walls and N.T. Wright seek to “lower the temperature” of hell by reinterpreting hell along non-retributive lines. Instead of being an expression of God’s wrath, hell is seen as both an expression of the love of God for his creation and as the natural consequences of a person’s free (libertarian) choice to reject God.

In this paper, I shall introduce this “choice model” of hell and show that the basic formulations of this perspective do not provide an adequate answer to the problem of hell. The choice-model scholars themselves, however, recognize this weakness and add a wide range of possible supplements to their basic perspective. Some of these supplemented versions succeed in presenting reasonable answers to the problem of hell.

One of the key reasons for the shift in interpretations of hell is a perceived failure on the part of other interpretations of hell to give adequate answers to the problem of hell. It is my conclusion, however, that with the addition of some of the same supplements, versions of annihilationism/conditionalism and hell as eternal conscious torment

¹ . Academic dean at CredoAkademin in Stockholm and associate lecturer in the extension program of NLA Høgskolen in Kristiansand, Norway. ray.baker@credosverige.se

can be advanced that succeed just as well in presenting answers to the problem of hell as those advanced by choice-model scholars, thus rendering some of their critique of retributive perspectives on hell unfounded.

Keywords: Hell, Eternal Punishment, Free Will.

"Love" and "Suffering For",

Considering Rene Girard's Theory from Shia Perspective

Habibollah Babaei¹

To know one another (*ta'arof* in the Quranic term) is the way to join one-self to the others. *Ta'arof* increases love and unity as it decreases violence and enmity. Conversely, the lack of *Ta'arof* results in a hole between self and others. Knowing one another occurs through different ways. The very important way (in Shia view) is to take common beloved one for the self and the other (several lovers and unique spiritual beloved). This shared beloved truth makes relationship between *I* and *you* based on love (many lovers who love each other through: a. identical love and b. inclusive beloved truth). To make lover and beloved one such as this could be happened by strong remembrance (اشد ذکرا) which comes out by remembrance of beloved one's sufferings for. This is a unity could be created by love, not by hate and enmity that is declared by Rene Girard in *Sacred and Violence*.

¹.Academy of Islamic Culture and Science,
HABZ109@GMAIL.COM, H.BABAEI@UT.IC.IR

On the Epistemic Rationality of Acceptant Faith

Ebrahim Azadegan¹

In a situation in which there is a balance of evidence for and against religious belief (what is often called “religious ambiguity”), can it be rational to accept religious propositions? In proposing an answer to this question, I focus first on Alston’s account of acceptant faith. I then analyze the rationality of acceptance according to Wright’s account of epistemic entitlement. Next, drawing on Plantinga’s argument against naturalism as well as certain proposals by Aquinas, I apply a version of Wright’s account to the idea of theistic faith in support of the claim that it is epistemically rational to accept central theistic propositions. My conclusion will be that acceptance of the existence of a theistic God is epistemically entitled.

Keywords: Acceptance, God, entitlement, rationality

¹ . Assistant Professor, Department of Philosophy of Science, Sharif University of Technology.

God, Immortality and Life after Death in African Traditional Religions

Emmanuel Ande Ivorgba¹

Africans are very religious people and every religion seems to be flourishing so well on the African continent much more than in any other place in the world. Particularly, Islam and Christianity appear to be the leading and fastest growing religions in Africa, and among Africans. African traditional religious experience and expression, having emerged from the limbo of negation and skepticism to eventual recognition, is gradually taking its rightful place among the religions of the world, and is considered the legitimate expression of a genuine religious experience of African peoples in their encounter with the divine.

This Paper presents a comparative study and analysis of the African conception of God, Immortality and of the life after death with specific references to their own cultural values and traditional experiences. Even from the period that preceded recorded history, Africans clearly and rightly demonstrated profound belief in God, that human beings are creatures of God, and that life itself is a gift of Divinity to Humanity, to be experienced with dignity, respect and appreciation.

Rituals, especially those associated with death and burial of the Dead; occupy significant position in African tradition and culture. Through these rituals and burial rites, the Living constantly demonstrates belief that the Dead are only on the final journey to the final destination.

¹. West Africa Regional Coordinator, United Religions Initiative (URI), eivorgba@uri.org.

Death becomes a past-presentist-futuristic experience; a process which connects and unites the totality of human experience. In death, the individual transcends the past and present and connects the future. The deceased is therefore said to have transited into the ancestral world of the living dead, to join family members who had gone before. Life continues even in the hereafter. Death is therefore not an annihilating experience, but a process through which the deceased join their departed family and ancestors beyond.

Keywords: African Traditional Religions, Rituals, Immortality, Death

The Drama of Divine Providence Reflections on the Perennial Problem of Evil

Edward J. Alam

Abstract: The perennial problem of evil is not some abstract riddle that once solved can forever be dismissed. On the contrary, it is a deep and dark recurrent mystery that, unless continually faced with wisdom and courage and with a deep trust in the essential goodness of existence, will eventually devastate us. Though there are vast and significant variations on the theme, all of the great religious traditions are more or less in general agreement on this point. I speak from within the Abrahamic religions, and particularly from a Christian theological angle, but bring in related and relevant insights from the other two Abrahamic faiths, Judaism and Islam, as well as from other disciplines, most notably from philosophy and psychology. My reflections focus on the meaning and role of the relation between evil and Divine Providence, and conclude by suggesting that any healthy understanding of Providence must strike the right balance between fatalism and human responsibility.

175/ Problem of Evil and Theory of Compensation/ **Seyed Jaaber Mousavirad**

174/ Is it possible to talk about the meaning of life in physical world?/ **Ahmad Pourghasem**

173/ Religious and Philosophical Foundations of Religious Hermeneutics of Gerhard Oberhammer/ **Ruzana Pskhu**

171/ Tsunami and Theodicy: Where Was God in the Tsunami?/ **Rasoul Rasoulipour**

169/ Religious Rationality; Levels and Virtues/ **Qodratullah Qorbani**

168/ Metaphysics of Pain and the Nature of Evils

Mohammad Saeedimehr

166/ Religious Experience and Color Perception: Similarities and Differences/ **Hadi Samadi**

165/ Dreams as an Important Part of the Life/ **Nader Shokrollahi**

164/ Typology of Hypotheses on “God and Brain” debate/ **Javad Taheri**

163/ Embodied Subjectivities of Religious Experience/ **Fatima Tofighi**

161/ The Problem of Evil in the Thought of Jean-Jacques Rousseau/ **Claudio Tugnoli**

160/ “Non-Identity Theodicy”/ **Vince Vitale**

159/ “Toward a Doxastic-Practice Account of Islamic Religious Experience”/ **Mark Owen Webb**

158/ A "Beatitude Paradox" for Certain Monotheists?/ **Adam Wood**

157/ A New Review of Pascal's Wager and the Many Gods Objection/ **Amirhossein Zadyousefi**

195/ The Path: As an Example of Relation Between Belief and Lyfe Style,
Dersim Mythic Stories / **Dilşa Deniz**

193/ Hylomorphism and the Problem of Particularity
Joseph Diekemper

192/ Evolution and the Quran/ **Abdulla Galadari**

191/ "Do we have a common religious/philosophical ground for dialogue?"/
Reinhar Hesse

190/ Reason and Faith in Jerome Xavier's Āyena-ye haqq-namā (1609):
Between Interreligious Reasoning and Controversy/
Norbert Hintersteiner

189/ Philosophy as a Way of Life: Wittgenstein on Contentment
Malek Hosseini

188 / The Inconsistency of Darwinian Evolution and Theism
Seyed Hassan Hosseini

187/ The Reasons for Weakness of Will/ **Zahra Khazaei**

185/ The Assessment Sensitivity of Religious Language
/ **Hajj Muhammad Legenhausen**

182/ Guidelines Towards the Common Good: The Catholic Social Doctrine
Between Faith and Reason/ **Winfried Löffler**

180/ From Temporality to Eternity: Three Philosophical Approaches
Vincenzo Lomuscio

178/ "Nietzsche's Dionysian Apocalypse: The Death of God & Spiritual
Renewal"/ **Karen Mc Cutcheon**

176/ A Critique of the Barbour's Science-Religion Typology and its
Application to the History of Theology and Science in Islam/ **Seyed Zoheir
Mirkarimi**

Abstracts

208/ The Drama of Divine Providence Reflections on the Perennial Problem of Evil/ **Edward J. Alam**

206/ God, Immortality and Life after Death in African Traditional Religions/ **Emmanuel Ande Ivorgba**

205/ On the Epistemic Rationality of Acceptant Faith
Ebrahim Azadegan

204/ "Love" and "Suffering For", Considering Rene Girard's Theory from Shia Perspective/ **Habibollah Babaei**

202/ Contemporary Shifts in the Christian Doctrine of Hell in Anglo-American Philosophical Theology/ **Ramon Baker**

201/ Learning *through* the Enemy: Dialectic, Intellectual Exertion and Liberation in the Work of Two Early Indian Doxographers
Karl Stephan Bouthillette

200/ Knowledge of Particulars in Avicenna's Thought/ **Kaveh Boveiri**

198/ Divine Providence and Human Freedom
Nevin Climenhaga, Daniel Rubio

197/ Hick's Theory of Religion and the Traditional Islamic Narrative
Amir Dastmalchian

Chairman of the Conference: Prof. Mohsen Javadi

Secretary of International Committee: Prof. Reza Akbari

Secretary of the Executive Committee: Dr. Qudratollah Qorbani

Executive director: Javad Taheri

Conference Themes

1. Immortality of the Soul and the life after death
2. Reason and Faith (religion and science)
3. Religion and Lifestyle
4. Religion and the Meaning of Life
5. Religious Language and Hermeneutics
6. Revelation and Religious and Mystical Experience
7. The Problem of Evil
8. Peace and meaning of life

Academic Board:

- Professor Reza Akbari: Prof of Imam Sadiq University, Iran
- Professor AmirAbbas AliZamani: Prof of University of Tehran, Iran
- Professor Hamidreza Ayatollahy: Prof of Allameh Tabataba'i University, Iran
- Professor Mahmoud Golzari: Prof of Allameh Tabataba'i University, Iran
- Professor Gwen Griffith-Dickson: Vice-Principal - Academic of Heythrop College, UK
- Professor Mohsen Javadi: Prof of University of Qom, Iran
- Professor Thaddeus Metz: Prof of University of Johannesburg
- Professor Mohammad Saeedimehr: Prof of Tarbiat Modares University, Iran
- Professor Hadi Samadi: Prof of Islamic Azad University, Science and Research Branch, Iran
- Professor Charles Taliaferro: Professor of Philosophy, Department Chair - St. Olaf College, USA
- Professor Garrett Thomson: Compton Professor of Philosophy, college of Wooster, USA
- Professor Abbas Zahabi: Prof of Islamic Azad University, Science and Research Branch, Iran

Introduction

Iranian Association for Philosophy of Religion (IAPR) and faculty of theology and philosophy of Islamic Azad University, Science and Research Branch have decided to organize this conference to establish the unique ground for dialogue and mutual understanding among the very influential community of Philosophy of Religion from both West and East, with the hope to make a bridge from the abstraction to action, so IAPR is greatly honored to invite you to participate in this important event. If you are interested to join us, please look through the following information.

It is my great pleasure to hold '4th International Conference on Contemporary Philosophy of Religion' will be held in Tehran, Iran, Islamic Azad University, Science and Research Branch (<http://www.srbiau.ac.ir/en>), at January 26-27, 2016. The Conference is organized by Iranian Association for Philosophy of Religion (IAPR: <http://philor.org>), and Islamic Azad University, Science and Research Branch.

In the name of God,
The Mercifull and the Most Mercifull

**4th International Conference on
Contemporary Philosophy of Religion**

January 26-27, 2016

Tehran, Iran

Iranian Association for Philosophy of Religion

Islamic Azad University, Tehran Science & Research Branch



انجمن علمی فلسفه دین ایران
*Iranian Association for
Philosophy of Religion*



**Science and Research
Branch
Islamic Azad University**